

شاه نامه همراه بوده بوقت نماز باد و مجال فراد یافت و در فوجی قره قیبره بخارست خاقان مغز برده رسیده شرح دادند را معروض کرد اینست  
 آنحضرت لوازم تحسین و احسان در باره او بطور رساییده از عقب میرزا ابابکر سرعت برق و باد منقضی نمود و مسیبه را با ابابکر  
 بر توجیه موکب بجایون وقوع یافته از خوف در غایت خوف روی با ستر اباد نهاد و در هر منزل جمعی از آنجناب میگریختند و در هر محل  
 فوجی از سپاه پیشروان بدوی خاقان عادل می پیوستند و آنحضرت در طی مسافت ثباته مساعت میفرمود که میان آنحضرت و میرزا  
 ابابکر زیاده از یک منزل واسطه نبود تا آنکه میرزا ابابکر کینا آب کرکان رسیده با محدودی چند از آب عبور نمود و در آن طرف بسبب  
 ماندگی و کثرت بارندگی فرود آمد که کیشب بر آسودا خاقان منصور در انشب از اسایش اجتناب کرده عقب و منیمه و میسر و است  
 راه می پیروی علی الصبح که قاقان تقدیر کشتی ندانند و دوزخ میشد در بحر آنحضرت کتاکتند منخلای سپاه کثور کینای کینا آب کرکان رسیده  
 نخست امیر علی میرزا خورد و پنک پوش بهادر و سیم ایل او غنی و با محمد سارق چولی از آب که نشسته و متعاقب موکب کردن مر است  
 عبور نمود و میرزا ابابکر که تا آنوقت مانند بخت خویش در خواب از آواز زغیر و سورن بیدار شد و یکسواره مجال فراد یافت جمعی از آنجا  
 موکب حضرت نشان بهنگامی او مامور کشند تا آنکه امیر احمد یاری سبقت گرفته نزدیکت میرزا ابابکر رسید و شاه زاده چون او را  
 تنها دید همان باز کرد و اینده تیری بر علقش زد و امیر حمید نیز خود را با آنجناب رسانیده دست باستمال سیف و سنان برد تا آنکه مشرب  
 میرزا ابابکر بدستان شتافت و در غایت یکی از کلا تران تموضع فرود آمده اسپه طلبید که خود از کرد اب بلا با ساحل نجابت رسانند  
 انشخص انگشت چو ل بر دیده نهاد آنجناب را مطمئن گردانید و جمعی در خدمتش باز داشته در ساعت موتجه پایه منبر را علی گشت  
 و بعد از حصول کیفیت حال بعضی بواب کامیاب رسانید خاقان منصور قمبر علی جلاد را با فوجی از آنجنابان جلادت نهاد و بگریختن میرزا  
 ابابکر مامور ساخت و آن طایفه بدستان شتافت کینا گاه بر کرد خانه که محل زول شاه زاده بود و محیط گشتند و در آنجا سبب شریح  
 و غمانین و شامانه آنجناب را گرفته ریشه حیاش را ب تیغ تیر انقطاع دادند و آن دبستانی دانید که میرزا ابابکر را در خانه خویش فرود آورد  
 طریق خدمت لوک داشته بود از عقب فرستادند و بموجب حکم جایون میرزا ابابکر را تا مقام عبد الغزیز برده خواطر آگاه بر او صاف  
 دیار را که دفعه تمام داشت از اندیشه فارغ گردانید و امیر نظام الدین علیشیر که حاکم شهر بود از وصول آنجناب متعجب و مسرور شده بود  
 و صدقات مستحقان رسانید و خاقان منصور بعد از فراغ ضمیر از آن خطب کپیر همان مراجعت بشهر سرسلطنت تعطف ساخت و در  
 ضمانت و عاقبت بیام جهان آرا رسیده بدو محمود اعلام عدل و انصاف بر افراخت ذکر محلی از حال امیر شجاع الدین  
 دولتتون از خون و ارتقاع رایست دولت او محض عنایت قادر همچون امیر دولتون و لد حسن بصری که بصفت شجاعت  
 و بهادری از اکثر شجاعت الویس هموردی ممتاز بود و بعضا و عیادت و وفور عبادت از بیشتر ارباب ریادت مستثنی نمید و در زمان  
 سلطان سعید میرزا سلطان ابوسعید در سلکت ملازمان آستان سلطنت ایشان بسیر سپرد و بنکام کیر و دار و اتام زرم و بیگار استمال  
 سیف و سنان پر داخته نهایت جلادت و مردگی بجای می آورد بنا بر آن منظور نظر عنایت و ملحوظ عین تربیت در رعایت گشت و به  
 انصاف انعام و احسان محمود امانش اقران شده مرتبه او از مراتب اقربا و اخوان در گذشت و بعد از واقعه قراغ امیر دولتون  
 بهر آنکه شافته روزی چند در خدمت درگاه عالم نپناه او قات گذرانید تا چنانچه طمع میداشت تربیت نیافت بنا بر آن خاطر و جزا  
 قرار داده در وقتی که ریایات فیروزی نشان متوجه وضع میرزا یاد کا محمد بود از غیر بیجا جوشان غمان بکیران بصوب دیار ماوراءالنهر  
 منسطف گردانید و سیر فتنه رفته بر توالتفات سلطان محمد میرزا بروخانات احوال شتافت و دو سه سال در اندیاز سیر کرده بخان  
 بسبب منازعتی که در میان امراء ترخانان و ارغوانی بوقوع پیوست فوتی دیگر روی توجیه بصوب اوسان نهاد و چون بدار سلطنت میرزا  
 رسیده خاقان منصور متوجه تربیت آن امیر صافی ضمیر شده ابالت ولایت خور و زمین داور ابوی تفویض نمود و حال آنکه در آنوقت  
 هزاره و کور می بر آمد و دستار تمام داشتند و کتک اندیشه و خیال نقش سرکشی و استقلال بر لوح خاطر میکاشند و امیر دولتون

و تصرف  
در آورده

تا  
نیم

در  
تاریخ

فی شوره اربع و ثمانین و ثمانه بالشکر اندک و امید بسیار متوجه انصوب گشته در مدت سه چهار سال چندین نوبت با آنجهت تجارت  
فرمود و بقوت دولت خاقانی و غایت شجاعت و بهلولی تواریخی معارک بطرف حضرت اخضا من یافته ولایات مذکوره را در اختیار  
نظم اگر چند بودی بهنگام کار از نیک سواران هزاره هزاره به پیکان خوزیر و شمشیر نیز بر آوردی از دشمنان دستخیز اقوام  
بزاره و کوردی چون این معنی را که در مشاهد نمودند سرانجام و طاعت گذاری بجز اخلاص و فرمان برداری نهادند دیگر سران  
گشتند و مال و خراج بر گردن گرفته از مقام عماد و لشکریار در گذار گشته و نیکو خدمتی امیر ذوالنون موقع قبول یافته خاقان بنده تو از زمان  
رتق و تق امور مملکت قندبار و فراه غور و ساغر تو لک و زمین داور در قصبه اقتدار او نهاد ا تا چند سال بعضی از شاهزادگان  
نوبت حکومت قندبار میفرستاد و بلاخره امیر ذوالنون در ایالت انولایت استقلال یافت و لوازمی اینست و شوکت افزاخته تو  
انوار عدالتش بولایت شال مستون و سومی و توابع و لوازمی یافت و بیشایه تکلف و غایبه بکلیت انجمن شجاعتی کامل و عدالتی تمام  
داشت و در ادای وظایف طاعات و عبادات همواره راست سخی و اهتمام می افراشت از صبح تا شام در شاعت بکلیت  
گذراندی و از نام تا شام در اقامت تو اقل و قرار است قران بسر بردی در میدان مصاف و قتال روح اسفندبار و رسم و رسوم  
و بهلولی او آفرین کردی و در محراب جهادت و نماز روان ذوالنون مصری و ابراهیم ابراهیم بر کمال اخلاص و نیازمندی او شرط نخستین  
بجای آوردی نظم برورش همه عدالت کار بود شب از بهر طاعات بیدار بود ز شمشیر خوزیر او روز جنگ همه روی صحرای  
لاکه رنگت و چون میر ذوالنون بجمع نفایس سوال و افزونی ابطال رجال اشعار تمام پیدا کرد تمامی ممالک مذکوره را ملک خود تصور  
نموده در آن سال شرایط تعادل و برمال بجای آورد و جلوست قناریه را به سپهر برکت تو و شجاع بکلیت نمود و در آن سال  
و تو لک را بعد العلی ترخان بنیاد نمود و ریاست غور را به میر فتح الدین و امیر درویش مخوض ساخت و خود در زمین داور ساکن  
شده در آن دیار عمارات عالیله بر افراخت و اهل غر و سعایت فرصت یافته چند کثرت بمرض خاقان جمید منزلت رسانیدند که  
امیر ذوالنون بوز خراین و نغوده افزونی اتباع و جوهر معزور گشته است و نخواست و عظمت و کبر جنت او از حد اعتدال در گذار گشته  
دولت ابد پیوند چنان بنماید که قبل از آنکه گهران بمنت و سلوک در وادی مخالفت در صمیم او رسوخ یا بدیگی از شاه زادگان عظام یافت  
انولایت انصوب شده با فوجی از سپاه بهرام انتقام متوجه کرد و نبار آنکه در اکثر شهرها امیر ذوالنون بالشکر قندبار و زمین داور  
بموجب فیروزی اثر می پویست خاقان منصور بدی سخن ابل عرض التفات میفرمود تا آخر الامر حکم من لم یسمع بخل فصد کرد که بوجوب است  
آنجهت عمل نماید در آن اثنا بدیع الزمان میرزا با پدر بزرگوار اظهار خلاف نمود و امیر ذوالنون که از ملاحظه در بیانی خاقانی بجا  
بر اسان بود بکلیت موافقت شاه زاده البخار کرده جان بسا حل نجابت کشید چنانچه کیفیت اینجکایت در محل خود مسطور خواهد گردید  
تاکر ظهور مراری بهشت نشان که عنونست بحضرت شاه مردان در قریه خواجه حیران در شهر سمرقند  
حسن و ثمانین و ثمانه که معین السلطنه و الخاقان میرزا باقر در قبه الاسلام بلخ ایالت و رعیت پروری مرتفع گردانیده بود  
از ورامی استاد غیب سوری در غایت عزابت روی نمود شرح حال بر پیل جمال که غریبی شمس الدین محمد نام که بنشینش بحضرت زنده  
اولیاد کرام و عمده اصیفا عظام سلطان ابوزید بطحالی قس ستره اتصال می یافت در سنه مذکوره از طرف کابل و غرین بقبه الاسلام  
بلخ شافت و شرط ملازمت میرزا باقر او یافته ماریخی ظاهر ساخت که آن را در زمان سلطان بخرین ملک شاه سلجوقی تصنیف کرده  
بودند و در آن کتاب مکتوب بود که مرشد شاه اولیا و عمده اصیفا عظام انوار عواطف و مواهب اسد الله الخالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب  
طالب اسلام الله علیه در قریه خواجه حیران در فلان موضع است بنابر آن باقر امیرزادگان و قصه و اعیان و اشرف بلخ را  
جمع آورده و با ایشان مشورت کرده تقریر مذکوره که از بلخ تا آنجا سه فرسخ مسافتت شریفانه و در آن موضع که در کتاب عین یافته  
بود کبندی دید که قبری در میان آن موجود فرموده آن قبر را حاضر نمایند چون فرمان بران اندکی حفر کردند تا گاه لوحی از سنگ سفید پیدا

پیدا شد که بر کجا مشهور بود که بنا بر سده اندک رسول الله صلی الله علیه و آله فریاد و فغان از میان جان حاضران با بوان کیوان رسیده بکنان  
 روی نیاید بر آن خاک پاکت سوخته و زنده رات سبحان بسایند با بواب نیاز و اخلاص بر کشودند و این خبر در اطراف ولایات اشتهار یافت  
 اصحاب امراض میزدند روی امید بآن آستان جنت نشان آوردند و روایت زمره از مجاوران انجائی بسیاری در آن نظایف تحت  
 یافته شخصی ابرام با وطن خود مراجعت کردند با جرم اندام خاص و عوام در آن سده سده در مقام برشته واقع شد که مزیدی بر آن تصور توان  
 و کثرت لغو و اجناسی که بر پیش بند می آوردند در جبهه انجاسید که عقل از وجود آن مقدار زد و جوهر محبت فرمود میرزا با یقین چون حال بر آن سوال دید  
 تا صدی همچنان برق و باد بدرات سلطنته برآه فرستاد و صورت واقعه را عرض داشت ایستادگان پایه سریر اعلی کرد خاقان حضور بعد از  
 اطلاع بر مضمون آن خبر نیز از غم و تصورت فریب محبت گشته احوام عوامی آن قبله آمانی و آمانی لبها فوج از امر او خاص بد انجاسید غنچه  
 پس از وصول غایت نیاز و اخلاص مجامعی آورد و وقته در کمال ارتفاع و وسعت بر سر آن مرتبه جنت ثمرت بنا نهاده در اطراف آن ایوانها و  
 بیویات طرح انداخت و در آن فریب بازاری شکل بر دکا کین و مقام بنیاد نهاده یکی از انها بیخ را که حال انهر شامی موسوم است بر آن هزار  
 فیض آثار وقف ساخت امر نقابت آستانه علیه را بسید تاج الدین حسن اند خود می که در جمله اقربا بستد بر که بود و بعلو تبت و تصور تبت آستانه  
 داشت تفویض نمود و عظیم شیخی را شیخ ناده بطعامی غنایت کرده همه صنعه موقوفات و زورات عمده این تعیین فرمود و آنگاه خاقان عالیجا  
 خان مراجعت بصوب مشرف سریر عرت که است الطاف داد و در زمان تحت و عاقبت ببلده فاعر ذمه برآه شافته ابواب اطراف  
 و رحمت بر روی روز کار سپاهی و رعیت بر کشاد العقده طور مرتد بر نور شامی بواسطه زغن حضرت خاقانی و طرح عمارت و تعیین موقوفات  
 در اطراف آفاق اشتهار یافته بر کس اندک استطاعتی داشت علم توجه بد انجاسید بر افراشت و چند گاه آمد شد خلاق بان جنبه کعبه مرتبه  
 بشاید بود که بر سال قرب صد تومان یکی از نقد و جنس مذکور بد انجاسی آوردند و نصیب شیخ و عذر آن فرخنده مقام تمامی آن اموال صرف غنایت  
 صادر و وارد و راتبه و عمارت می کردند و فرقی خود را بر چیزان از کثرت عمارت و زراعت صنعت مخرج کر فته بانذک زمانی انقدر از  
 در نواحی آن سده سده مرتبت دست داد که شرح آن بگفتن و نوشتن راست نیاید بنا بر آن یکی از اهل مکر و تدبیر که در سلک و اچیان  
 همراه انظام داشت با خود جناب نمود که واقعه ساخته مردم را فریب دهد و بوسیله فراری فرود زرد و جوهر بدست آورده پای  
 بر دایج خوت بند ناز شامی در کاندکاه نزدیکت با ستانه انصار نیافاز مسجد زون و جامه در بدن کرد و چون مردم بروی حرج  
 شده پدیدند جواید که حالا چهار شخص بصورت اعراب بر اسپان تازی برآورد و برین صحرای من ظاهر شدند و گفتند که روزی فیض بخش  
 حضرت شاه ولایت پناه اهل بدایت علیه السلام و تقیته در غلان موضع است و اشارت تخی کرد که نزدیکت بظرفه خمس الدین سنگ  
 راتش بود مردم بموافقت خویشی بان تحت رفته فی الحال جمع کثیر از قلندران و نبرانیان بر وجه آمدند و صورت قبری ساخته آفاذ که  
 و غوغا کردند و زدند و دیگر که اینجور در بلده برآه اشتهار یافت عوام از رجال و سناریوی کاندکاه آوردند و خاک قدم عوام  
 را نهند تو تیا حد دیده کشیده و سپان آسپان فرورده آنچه توانسته بروی شار کردند و آن فرور از موضع آن قبر خاک بر کشت  
 بر کس میخواست اندکی غنایت میفرمود و در عرض نند و جوهر بسیار اند می نمود و ظهور بر امام در میان طوائف انام مشهور گشته هر روز  
 خلق جنبایت خصوصاً محلولان و مرضی بدان موضع می آمدند و زورات گنایند روی نیاید بر زمین میبودند چون لشکی با کوری بر  
 آن قبر رسیدی و خود بر خاک انگندی قلندران و عوامی از روی می پرسیدند که مرض تو بصحت مبتدل شد یا فی اگر میگفت بی  
 صلوة فرستاده او را بر داشته فریاد و افغان با وج آسمان میرسانیدند که بزبان می آورد که طلت من بر حال خود است ای کاندکاه  
 و زدی که نرم میساختند که سنگ است و منافی و قتل و حرق سزاوار است و لایق العقده قرآنی در عرض ده پازده روز بدین وسیله  
 مذکور بود اجناسی غنیه دیگر نیاده اند آنچه در خزانه جناب کعبه بر پیش بند که مرجه خویش و عوام انام شد و جمع دیگر از مردم به میرزا نیز این  
 بوس در سر افتاده استمال این و اجنابت در وضع ساختند و بهر یک و خلقی از عمارت درون و بیرون برآه و بعضی از ولایات سده

کینیت عالی

ظهور نام در آنده خسته غریبی چون حال بر آن خوال دیده اند سوائی در سیده منورم کرده و بطلان آنجا هست نزد خاقان حضور و علماء و اصحاب  
 همراهه ظاهر گشته مولانا کمال الدین شیخ حسین بنادیب ایشان را مورد آفتاب کثرت آن فرقه را گرفته و الزام کرده تا زمانه زود و جمعی را  
 جس فرمود تا آن خوفناک و شوب سنگین یافت و دیگر شر آن اندیشه باطله را کانون درونی هیچ بوالهوسی نتافت اما آستانه علیه خویش  
 تا قایت محمود است و مطاف طواف محمود غلاق نزدیک و دور و اقد علم بجایقی الامور که اختیار در شکر از حال میرزا محمد سلطان  
 که مشهور است بکجیکت میرزا و ذکر انتقال شاه زاده فضیلت است تا از تخت سرای دنیا بخت اعلی شاه زاده  
 محمد سلطان حسروی بود بجن صورت و سیرت و صفای طبع و نقاد سیرت موصوف و بخلادت کثارت و محاسن کرد در طایف حمیده و او صفا  
 پسندیده معروف بصفت علماء و فضلا بغایت دایره یکی بخش حضور بقیس سابل و تحصیل فروع و اصول علوم منزه و در کتب فنون مستوف و  
 و مستوف متفرق شرح فضایل عظام بکلمات بسیارش ریختی از همان دو صفت مقالات بغایت با الفاظ آبدارش طرزه از بحر بکیران نظم  
 روشن اندر دل چه صباش کشف کشف و قمع نقاشی عقلش از قیاس عقل بر و ن غلبش از مقام نقل فزون و آن در می برج کمال  
 با وجود حصول اسباب جهانی و حصول ابراب کثرتشانی در اوقات شباب و ایام جوانی در درس مولانا کمال الدین شیخ بکثرت اید صفا  
 کتب متداوله بجای می آورد و از باطن خورشید میامن شاه قاسم نور بخش اقتباس انوار سعادت میکرد و چنانچه سابق مذکور شد بعد از آن  
 از اباع محبوب والد و والده خود که خواهر کلانتر خاقان عالی که بود از قراباغ آران بهره آمده در ظلال عواطف خال سوده جمال  
 آرام یافته پر تو عنایت آنحضرت برد جنات عالیشان یافت زمام اختیار ملک و مال در عبثه اقتدار و قرار گرفت و عظام بهام سلطنت  
 در اقبال همین توجه خاطر خیرش صفت نظام پذیرفت و چون چند سال بر بنیوال بگذرانید بخت و فراست و علم و کیمیاست خویش سرور شد  
 آنرا خیال اشتغال از احوال و افعال واضح و لایح کردید و خاقان حضور بنا بر لحظه خاطر همیشه عزیزه روزی چند تفاعل و پشایان شا  
 روز کار تا بون ساخت و بصورت که شاید میرزا کجیکت بقتضای عقل و خرد کار فرموده از جاده مستقیم بودیت انحراف نماید بنا بر پیش  
 سیر و اخت جیت بر شاخ پایدار که از دست سرفه مشکن بدست خویش که انهم شکست دست دستان اشار و در پیشینه خاقان حضور باقی  
 آن شاه زاده حضور بکار که شافت و لوازم طواف در فیض آثار مغرب حضرت بلدی خواججه عبداللہ انصاری قدس سره بجای آورد  
 و عنان در اجبت بصوب تبریز خلافت یافت در آن پناه شاه زاده جلالت پناه قدم در حرارت خورشید برقع خورشید است نمود و حال  
 آنکه خاقان کامیاب نزدیک با و در آفتاب غمی مسافت میفرمود از مشاهده آن ترک ادب نایره غضب قیامت است شش شغل گشت  
 و خاقان حضور بعد از نزول در منزل ببا بون با خد مسیبه را کجیکت فرمان داده کار از راه او که گشت امر عظام در سعادت  
 شاه زاده را گرفته بطبقه اختیار الدین بردند و در یکی از بروج سپهر عروج محبوس کرده بجا فغان بسیار سپردند نظم چنین است در رسم سپهر  
 چند قرعیت اقبال او را کردند کل دولت از باغ دنیا که حمید که اسلیب از خاک بخت ندید و چون میرزا کجیکت چندگاه ماندند  
 لعل در صمیم کان و در در جوف صدف عمان باهات که نماند عرق شفت صلی و مرست جلی حضرت خاقانی در حرکت آمده او را مطلق  
 انصان کرد ایند بعد از آن شاه زاده در غایت انصاف طارزت در گاه جاه و جلال سکیر و در انصاف او احوال سابقه نام بوده بودگان  
 اعتماد و انتخاب بجای می آورد و اگر گنا پیشد شرمساری هست عاقبت الامر غبت کند و ن عجم اسلام و ادراک شرف  
 زیارت روضه منوره خیر الامام علیه الصلوٰۃ و السلام در ضمیرش پیدا شد و بسبب اتمام و الحاح لاکلام اجازت حاصل کرد و با  
 طایفه از فاضل نام رومی بدان مقام فیض انجام آورد و قاطره توفیق بادشاه متعال رفیق خدام رومی الاحرام و بدرقه نماید مالک  
 الملک لایزال معنان مواکب کو اکب احتشام جیت توفیق رفیق و بخت بر راه اقبال ندیم گاه و بیکاه و چون تبریز از خیار ششم  
 آن حسرو صافی میرزا غنیر گشت بادشاه مظفر السلطان بیستوب میرزا مقدم شرفش از عزیز و ختم شمرده بار سال تحفا شایسته و شرفیات  
 بائینه مبارک شرفه شریفه همان نوازی برومی که فرود خیزت عالی منتشیم و بجای آورده التماس طاقات شریفه فرمود و میرزا کجیکت

میرزا کجیکت جواب داد که چون من احوال طواف بیت الله بنه اموزبان حال حال با دار کلمه لبیک لقم لبیک کساده مناسب بینم که  
 درین سفر بلا دست هیچ مخلوقی قیام نایم و در این عرض خود ایشیا آستان اجناس ایشان با دشابان عالم مجازی بیایم اگر آنحضرت لطف نموده  
 غریب نوازی فرماید و بمنزل صیغف شریف آورد و مقتضای حدیث غیر القادوم یزار علمانید نسبت از آنطرف پذیرد کمال و نقصان غیر  
 شرف روزگار با باشد سلطان یحیی میرزا بواسطه رعایت ناموس پادشاهی این التماس مستحق قبول گشت و میرزا کجیکت نیز با پی در راه  
 استغنا پیچیده چند روز درین گفت و گویی گذشت آخر الامر مهم بران قرار یافت که میرزا کجیکت روزی بزبارت یکی از فرزندان تبریز بود  
 و سلطان یحیی میرزا نیز در آنجا تشریف حضور اندانی دارد و در روز موعود در مقام مهمو و میان ایشان ملاقات دست داده و  
 طرف لوزم عظیم و تکریم تقدیم رسد و سلطان یحیی میرزا میرزا کجیکت را در آغوش لطف و رحمت کشیده اصناف اشفاق و احسان  
 ظاهر کرد و آن شاه زاده صاحب توفیق رفیق خیرت و احترام از تبریز بیاد شام رفته از آنجا بخرتافت و میان آنجناب سلطان  
 حکمت قلیتبا می بدستور سلطان یحیی میرزا ملاقات و وقوع یافت و میرزا کجیکت از حضر متعجب و سرفراز متوجه جاکر گشته بعد از  
 اقامی مناسکت حج اسلام و حوافر و مشیبه رسول علیه السلام همان باره خوشترام محبوب حراسان انعطاف داد و چون در زمان  
 امان حضرت و ارباب العیالات نزدیک به ارامتک همراه رسید که شش بوش میرزا سلطان احمد و اگر یکم خبر وصول مقدم فرزند جمید  
 شنید و خوشامید ایشان تا بباری در سخات محاب نهایت حضرت باره میثبه سعادت جاوید باور گشت و در در باض نشانای دو مشکف  
 را و نیزه فراق نسیم مرده وصال کلهای آسانی و آهال شکفته مصنون این مقال میرزا بان حال حال ایشان گذشت نظرم بازان مرطعت خوش  
 سیما میرسد چشم روشن شد که نوز دیده نامیرسد تا با باد انار روز کار و دلش دوستی که حضرت ابراهیم میرسد سلطان یحیی  
 و حمد علیا مویکب عالی شاه زاده را با اقدام اثبات استقبال نموده میونی را که در بیت الاخوان بجران صفت و بصیت عیانه من  
 الحزن گرفته در نسیم موصلت آن یوسف مصر سلطنت روشن گردانیدند و بر سلامتی ذات مجتبه صفات شاه ناده عالی مقام  
 و توفیق گذاردن حج اسلام لوزم محامه الهی بجای آورده نذرو صدقات استخوان بسایندند و همچنین سادات و حضات و علماء  
 موالی و امر او صدور و روز و ابالی بر اسم استقبال برداختند و بشرایه نیاز و شاد بجام نموده کمال خلاص و احتیاط ظاهر ساختند  
 و خاقان مسخو نیز چند فرسخ میرزا کجیکت را استقبال نمود و آن مقدار خلوت و همربانی اخبار کرد که مزیدی بران تصور نمود و میرزا  
 کجیکت در رعایت فرج و سرور بوطن بالوف و مسکن بجهود در آنجا همواره در مشربیات برات با فوجی از علماء مجتبه صفات بفرخت  
 صحبت میداشت و بیشتر اوقات فرخنده ساعات را بجمعیل فضایل تحقیق مسایل گذرانید و نسبت بر کتاب سعادات اخرو  
 میکاشت نظرم منشی باریاب دانش درام زکب کالات جتی درام نمودی خط جرد آموز کار بچشمش از خط جناب بار و چون گشت  
 که سهر خدار در سیر طرله ناپایدار ارباب و خالار اسوده و بر قرار گذارد و در شهر شمس و ثمانین و ثمانان مرخص حصبه عارض ذات آن شاه  
 زاده بلند مرتبه گشت و در او ای حکا و اطفا سفید بنفاده کار از رفیق اعدیه و اسطر به در گذشت در اعی و افتد به حوالی دار السلام  
 ندای یا ایها النفس المطمئنه بکوش بوش میرزا کجیکت در ساینده و شاه ناده خاطر استقامت و بیوتیه فارغ گردانید و بصیبا فخانه جناب تشبیه  
 الاغنس و تلذ الاغین خرامید بنال بچشم کلزار اقبال الصبر خفا از پامی در افتاد و دوری آفتاب در خوش برج عقالی از روح کمال روی  
 بخصیض و بال بناد نظرم خود بشید پهر عدل و اقبال همیشه سر بر فضل و انضال بر اوج کالیقیت نقصان از دیده بخت گشت پنا  
 والد بزرگوار و والد شاه آن شاه زاده عالی مقام بدست خطراب لباس شکیبائی باره باره گردانیدند خود را بر خاک مانده  
 سیلاب اشک بخت التری و دو آه باوج زیار ساینده نظرم بدست خم گریبان چاک کردند زویده خاک را منساک کرد  
 زخون دل زمین کردند کلگون زود آه ایشان بیره کردند و خاقان حضور بمنزل شاه زاده مرحوم تشریف برده سلطان  
 میرزا و همیشه عزیزه را پیش نمود و بجزیر و کعبه مشرف اشارت فرمود اعظم امر او نونغان و بستادگان پایه سرایان

ایشان باین سلاطین گفت این یکدیگر همی که خاسته باخت قرین از نظر بر آن بجز و تصور اقراف دار و جنانه حضرت انداز شاه زاد  
 در محله نماده بر و مشتمله کامی سادات و قصه و علماء و اشراف و اکابر و اعیان و خواص و عوام طبقات انسان مشایخه و نشیمن  
 اندزه که چو دنیا بان بعید گاه شافتند در تاجوت محفوف رحمت حق لایموت تا گذارد و آن کو برگان باوشاهی را بجزیره که در  
 گاه گاه جبهه چون مصلحت نیایافته بود در اندو بطریق شست سینه حضرت خیر البریه علیه الصلوٰه و التحنه بجازن خاک سپردند با سبغ  
 ایچ جهان خراب از کینه شست بیداد کری عادت در برینه شست این خاک اگر سینه بشکافند پس کو برقی که در سینه شست بجای  
 آن مصیبت علمی و تعزیت کبری چنانچه هموست چندین روز با طعام خرد و مساکین و صغیرا و خوات کلام بجز نظام از بجان و تقای قیام نمودند  
 و روح منظر شاه زاوه و الا که در با صناف صلوات و صدقات شاد کرد که سینه معجزه نموده را با صناف کلفات زیب و زینت فرود نمودند  
 و حضرت حق باقی فضل الانامی مولانا نور الدین عبد الرحمن الباجی نور الله مرقدہ و در آن ایام برای کتابت آن کسب صبیحه در سلک نظم  
 انظام در مطلقین رخا طر بود ثبت افتاد و طبیعت رخنه جرم خور که بزین سبب نظام است قندیل کو رخا شاهان عالم است و باین  
 جهت نقش شک شاه نامه امیر نظام الدین احمد سیلی این بهای منظوم کرد ایند که در کجا ایاشه از سلطنت عالم شک و می آمده اند  
 تحت ایام قنک سپردن زده بزین جهان خانی اورنگ بر روی زمانه در بر آورده شک ذکر و وصول بدیع البجال سکیم  
 به در السلطنته برات و بیان بعضی دیگر از حالات و حکایات چنانچه از ضمن و قایع سابقه متفاد میکرد و بدیع البجال سکیم که  
 همیشه خانان حضور بود در آن سال که حضرت ولایت جرجان را بنوآب سلطان ابو سعید گذارشته در خطه آوان ریاست افتاب انور  
 بر فراخت در سلک از و اوج سپید بیع سلطان نظام یافت و بعد از فوت سپید بیع سلطان احمد خان که از جمله خاقانین دشت چغان  
 بزین شوکت و کنت اختیار داشت آن دره الشاج سلطنت را بجباله کج خویش در آورده و بدیع البجال سکیم را از احمد خان دو سپه  
 و یک دستر متولد گشت انگاه آن خان عالیجاه رخت سفر آخرت بر بسته محمد علیا جبهه ملاقات برادر صوب خراسان در حرکت آمد سپه  
 کلانش سلطان محمود خان در شرف سلطنت آباد اجداد توقف کرده و در خود و ز بهادر سلطان و خواهرش خانزاده خانم فوت  
 والده انشمار فرمودند و چون محله زنگار آن طبعین حضرت مشارک بود و برات رسید خاقان حضور جمله نشان تنق خلافت و شاه  
 را و کان و امر او ارکان دولت ما با استقبال نامور که دایند تا بدیع البجال سکیم با جرمست هر چه تا شرف شرف است در میانند و  
 لوازم ساجی نیاز و شایر بجای آورده و دستگیری دیده بدیدار برادر نامدار در سن ساخته پیشگشای لایق کشید و حضرت خاقانی بظرف  
 عطوفت و مهربانی در همیشه خریزه و اولادش گزینته شرایع انعام و احسان مرغی داشت و در خلال این احوال مایه با یون بخلک  
 سوده متضال چنان اقتضا فرمود که سلطان باغی میرزا از بیخ بدر گاه عالمینا طلبیده زمام حکومت آن مملکت ما در قصه قریب  
 امیر نظام الدین در ویش علی کو کتاش منده و بعد از وصول باغی میرزا جبهه ختان شاه زاوه عالی مکان مظفر حسین میرزا تبرقیب  
 انساب طوی و بر فراختن چهار طاق فرزنداد و بیاع را خان جبهه آن کا تعیین یافت هر یک از شاه برادگان و امراء نوینیان در  
 کرد و عرض آن باغ که کوثر مشالی از آب هدوت آب مالال بود چهار طاقی که از فایت زیب و زینت هیرت رواق سپهر خضر منور  
 بر فراخت نظم بهر سو آن جویش کوثر اثر شد فراخته چهار طاقی دیگر مرتین بدیای روم و فرنگک زاجناس نزد دوزی بهت  
 رنگ بر یک نشسته بی رحمین چو در صرباغ جهان حور حین ز مردم ر بوده دل دین همه فرخ بخش جانهای گلین همه و صنایع  
 و مخرقات راست کوچه و بیاع را تا کتا جویش از ساختن چهار طاقهای پر زینین و کاکین فرابت آیین عزت نگار خانه چین و در شک  
 افزای بروج جرجان که دایند نه بیت بهر سو کافی شده آراسته حیات در آن بر چه دل خواسته و خاقان حضور از بیاع جهان  
 آمای بیان شریک گلشای نقل فرموده و قریب دو ماه بر روزگار پیشین باز مرده از مخر بان بارگاه بهشت آیین در چهار طاق ساختن  
 بجایون که بطلا و لاجور بخش صورت گشته بود در بزم پیش و نشاطی نشست و هر یک از امراء شاهان در چهار طاقهای خود قرار

جزویم از جلد سیم

فرار کرده بقیه جمیع بیگانی و اشخاص الحان و افغانی قیام نمودند و در آن ایام فرج و مسرور در خواطر مجبور نزد بکت و دور سرایت کرده و چند سال  
 هر شبیه و صنایع نیکو اندیشه انواع تخیسای غریب و اصناف نمود عجیب بر سر نه غلور ساینده و در هر حال به تناسیب هر چه خود صورتی نمود  
 فریبگری بدیع مازها هر گردانیدند و در آن اوقات نذر باب حسن ملاحظت و نغمه سرایان صاحب مباحثت بر روز و شب در مجلس  
 ارباب عیش و عشرت جمعی کثیر حاضر بودند و منکاشی و ترنات فرج افزای نشاط بر نوا و پیرو صغیر و کبیری لغز و لغز و فرخ جاها می نمودند  
 که از شراب ناب مالایان و بزم می رستان را نور و صفای بخشید و تاب فارغ مسافران زبیر حسین که با نواز شتاب برابری می نمود و مجلس مستانه  
 چون خصای پهرین در روشن میگردانیدند عظم پری پیکرستان نغمه پرداز کمی از ساز دکش که از آواز نوا می عیش و عشرت می سرودند نشاط  
 با دوشان میخیزد و در آن ایام محبت انجام بگوان آستان هکات احتشام بر مساحت مایه بای طعام بود و کواکب جمیع فرود آمد  
 سعد و دنیا میخواستند و از نور طوطی لذت می بردند و از شربت طبعه رسم از وجع از غرض عالم بر می انداختند هفتوی بزم حسودی مردم کز  
 شدی خوانهای نعت روح پرور هر جوانی زلفهای شاهی می تابید و بر خیزد آنکه خوابی و در روزی که طوی بزرگت بوقوع پیوست در مساحت  
 که اصحاب تقیم و اکابر باب تقویم اختیار نمودند نسبت بمظفر حسین میرزا سنت خاتون تقدیم رسید و دست خنایت حضرت خاتونی  
 امرا و ارکان دولت و نوینیان و معتربان سنده سدره مرقت را منع نظیس پوشا و بعد از آنحضرت از آنکه زانی از آن جشن و سعد و شمول  
 مظفر حسین میرزا بعد در طلوع خاطر تا یون خاقان حضور میفرمودند که خان ناده خانم و دختر بدیع الجمان یکم را با وی در سلک از دو اوج کش  
 و فرمان بجا یون بر ترقیب اسباب آن کار نغاز یا فکرت و دیگر بدتور مذکور در باغ را خان امربین چهار طاق و سایر موجودیات شمر و بوقوع  
 پیوست و در اوایل سده ششمی و ثمانی و سابعی مسعود در مالی محمود سادات و قصات و علماء و مجلس اشرف اعلی اجتماع نموده حضرت  
 شیخ الاسلامی مولانا میف الدین محمد تقناری آن دو کوهر کجرا کرانی با یکدیگر عقد بست و در آن مجلس شریک نیز در شمار و الباس حضرت  
 بهشت آنا چنانچه باید و شاید تقدیم رسید و بعد از آن لیلیا میان ابومنصور مظفر حسین کورکان و خازنده خانم از خاتون بوقوع انجام میسر  
 چون جان و تن بر پیوستند را انسان که جان از تن نشد فرق و تن از جان و چون سلطت ایرد و نظای و لمن بکشد سلطت الله تبارک و تعالی  
 بود که در دار ناپایداری دنیا بر راحتی مختار و جراتی باشد و بر حقیقتی مستلزم مختلفی بر سوری قرین خوانی و بر سروری مستقل بنم جان کرانی در خلال این  
 احوال با پادشاه مجیده حال توده حال سلطان با بیره امیرزاده بر من اسهال میبکا کشته بجا میفرستد حق فرود عا انتقال نمود و این منجی موجب  
 طالع خاطر توده ماز خاقان به حال شده چنانچه دستور است چند روز بجزویم سوگوری و تقریب داری اقدام فرمود و بعد از طعام فقر  
 و ایام و سخات کلام ذوالجلال الاکرام اولاد و اجداد سلطان مرحوم سلطان ابوس میرزا و اسکندر میرزا و سایر متعلقان و منتسبان حضرت  
 خلق کرانای پو شانیده از لباس تقریب پرون آورد و در رستان آسانال قشلاق مرور فرموده در باب بهتد سباحت عدل و داد و تیشیه اساس  
 صلاح و سداد دستور مسود و ایتم تمام کرد و ذکر تقویض ایالت استرآباد بمهرت حضرت سلطانی و تربیت باطن  
 خواجه محمد الدین محمد کزت ثانی در مستان سده ششمی و ثمانی که خاقان عالی مکان در مرده شایه جان طرح قشلاق انداخته  
 بود و ای مملکت آنا می چنان اقتضا نمود که امیرمخول که بعد از فوت امیر ولی بکت والی جرجان شده بود از آن مملکت باستان اقبال ایشان  
 آمده در خدمت باشد و محرب حضرت السلطانی امیر نظام الدین علیشیر قتل حکومت داران قمع استرآباد مسافر از کرد و چون کنون صبر میسر  
 با امیر صایب تدبیر در میان نهاد و بنا بر روز میلان خاطر خاطر بعد مکتول سخات خاقانی و کزت شرف سلوک طریق حصول مرصات است  
 سخت بقبول آن بجا نیکشاد و بعد از احوال و مبالغه سر رضا جبینده روی بوقوع بد با ناسب آورد و در طازان با بکا و مالینا امیر  
 نظام الدین بابا علی و امیر عبدالعزیز امیرزاده بر و چون نزدیک استرآباد رسید امیرمخول شریک گناشته علم عنایت بصوب مرور  
 که کشتان استرآباد و فرزند امیر عدالت نهاد غیرت افزای گستان از مذات الحاد کشته سادات و علماء و اشراف متفق و مبلای  
 شدند حد فایده مزار خان بکنان نور عدالت و انصاف از نظرات علم و اصناف سخات یافتند در جهاد امن و امان بفرارخت نمودند

خاقان

لوازم

حکام ولایات مازندران و سمنان و کسلیان چون خبر حکومت انتخاب شجاع نمودند در خیمه بر تخته اطاعت در آورده رسل در سایه با تبر و فرستادند  
و کتف لایق و تبر نکات را بقدر ارسال داشته جوهر اخلاص خود را بر طبق عرض نهادند بلکه در آن اوقات که خط استراحت و مشوره حضرت آن امیر و حضرت  
بود پادشاه عالیجاهه عاقان محدث پناه سلطان محبوب میرزا چند نوبت مستحضران نغزبان با خلق فاخره و مشرفات و اقربا نزد آن صاحب  
روانه گردانید و فرامین عنایت آمیز و مناسبت رحمت انبیا فرستاده کمال محبت و مودت بنظور رسانید و معترب حضرت سلطانی با بقیه  
عامی سالکان مسالکت جهانبانی را با انعام اسپ و زر و جامه نوازش کرده فرمود بهمت بلند بهمت خویش جهت سلطان محبوب میرزا و حکام  
کسلیان و سمنان و مازندران و کسلیان و کسلیان با و شایان سال نمود و در غایت تحمل و سرفرازی و نهایت محبت و رعیت نوازی بر روی  
ایالت آن حکومت مکن فرمود جناب نقابت جناب فضایل نایب امیر ربان الدین عطا الله در تاریخ حکومت آن امیر و دولت دستگاه  
گوید قطعه آن میرعلیشیر که دارد او صاف برون رخت تقریر چون کرد قبول با امارت تاریخ شدش امارت میر و بعد از آن رشتان  
که خاقان حضور ولایت مرور بنور حضور فایض السور نمود داشت نوبت دیگر خواججه محمد الدین محمد قدم بر سر نیابت نهاد و علم اجتهاد  
و احتیاج بر فراشت محض این مجلس آنکه از روز ناز که خواججه قوام الدین نظام الملک و خواججه افضل الدین محمد کسان را نیکبختی که نوبت  
خواججه محمد الدین محمد سخنان تقریر میرزا زبان آوردند و انتخاب لذا که مناصب معزول گشته مدت در سال شکر است امیر محمد تو شکی پروا بچی بود  
در سایر مقامات سلطانی بدخل نمینمود و در آن اوقات چند نوبت حضرت خاقانی متوجه تربیت آنخواججه بلند معرفت شد تا چون امیر  
علیشیر بجز آن معنی نمیفرمود زمام اختیار امور صاحب دیوان در قبضه اقدار خواججه نظام الملک و خواججه فضل سیب بود پس اندا که معترب  
حضرت سلطانی از ملازمت خاقانی دور افتاده روی بکسری نهادند خاقان بنده خفاظر انور بران قرار داد که بار دیگر خواججه محمد بن محمد  
براست مانده و مناصب اجنبه میرزا کردانه و بحسب اتفاق قبل از آنکه این اندیشه از خیر قوت بعقل سده روزی حضرت خاقانی  
در وقتی که خواججه محمد الدین محمد در پایه سرور جهانبانی ایستاده بود خواججه نظام الملک و خواججه فضل را گفت که مبلغ دو تومان کیکی  
جهت معنی که روی نموده سرانجام بیاید که در آن دوزیر خانیچه بیاید این سخن را جواب نگفتند و چون از بارگاه بیرون رفتند خواججه محمد الدین  
محمد در نظر آن پادشاه نوید بران آورده عرض داشت کرد که اگر حضرت اعلی را دو هزار تومان ضرورت باشد باید که این دو خواججه  
که بجز سال مبلغهای کلی از اموال دیوان تصرف نمایند فی الحال کفایت فرمایند تا بدو تومان رسیده از شنیدن این سخن خاقان حضور متنبه گشته  
بکی نوبت بر تربیت آن هر سه پرگرمت معصوم گردانید و روز دیگر قامت قابلیش را بخلق گرانمایه آرایش داده فرمان واجب الاذعان شرف  
نفاذ یافت که بدو پیشتر توفیق روی نشان بجایون جواب عرض داشت و شخص مقامات دادخواهان مخوف خواججه محمد الدین محمد باشد و  
بیچکیت از مراد صد و روز او بکسلیان و معتربان هیچ معنی از مقامات کلی و مالی بانی و قوف و شعور انتخاب بوقف عرض رسانند و  
مای صوابهای او را در فضل مقامات سلطانی و سرانجام جمیع امور سرکار دیوانی عمده دانند و معترب شد که نشان آستان سلطنته ایشان در  
فرا این مطا و آنخواججه و لا ترا در امتحان سلطنته و مومن الملکه نویسنده العهده تمام خواججه محمد الدین محمد در یک خط از پروا نوبت عاقلت شایسته  
ششم صفت انجمنیض اسخاط روی با وج ارتقا نهاد و بخت نهم رفته صلح کسان باز آمده خواججه زبان حال با و ای مضمون بجهان کشاد نظیر  
شب بلدی می باشد از صبح پدید یافت قفل عمم از فاش صبح کلید دل اگر خارجا دید عذارا منت که گلستان و غابله کل بخت بچشم  
و چون خاقان حضور فضل رشتان در مرو شایسته بجهان بیاید رسانید مانند آفتاب مایل به بت الشرف خویش کشته به صوب مایه  
دار السلطنه خراسان ایشان خواججه فضل الدین محمد بنور فراست داشت که معترب خواججه محمد الدین محمد در عهد اتمام آمد و اورا غنچه  
صداده و مواخذه بتلا خواججه گردانید جهت مخلص خود در پیری اندیشیده آن جناب گفت که اگر مصلحت باشد بنده سیر کاسه شایسته  
رقه می سات سنوات سابقه از مفرغ کردانم و بقایای اموال دیوانی را بحصول موصول ساخته بخرانه عامه رسانم خواججه محمد الدین  
بنابر ملاحظه آنکه هرگاه خواججه فضل فایب باشد محاسب او را آسان تر خاطر نشان خاقان عالی که سازد او را اجازت داد و خواججه

تاریخ

میرزا



و خواجه فضل الدین محمد مانند سیر از خانه کان پیر و ن جسته با سترها و شافت و در عیبت انچه از جمله در وقت کواکب جاه و جلال خواجه محمد زید  
 محمد بنده جو کمال احتیاج نموده هیچ صد و دوازده و اکثر نوینیان و امر اگر بلا نیت انچه از جمله عالی که بستند در عایا و مزار خان و محرفات  
 و همیشه و ران از دست خال دیوان بجات یافته در عیاد عدالت و صنعت فارغ البالی نشسته و خواجه محمد الدین محمد عمال و مستند بان  
 اشغال با بر صناد که کشیده بر کس در وقت اختیار و اقتدار خواجه نظام الملک و خواجه افضل در امری از امور پادشاهی دخلی داشت  
 بسلاسل و اطفال معتقد مینمود گشت و بر چه دست قدرت تا بدان میر رسید فرود آورد. اجرم در اندک مدتی قریب دو هزاره تان  
 یکی از بابت و در او عکس دیوان اصلی و تقیاد کتوبه لدا در خواته عامه مخزون شد و اکثر نویسندگان بتاسی آن محتاج گشتند که ایشان  
 بجان رسید از فرط همتش هیچ عکس را بر ایدار نمود که کین بار و یکدیگر از عیبت بر شوت سازد و از کمال ساینستن هیچ عوانی در بره دست  
 که بجهت سر مونی اناری بازاری رساند نظم پس عکس رسید تا حدی که بروی در شیت هیچ عوان خورده از دست کس نیار و برود  
 که از دست زدگان سو بان و خواجه محمد الدین محمد بر روز از صبح تا وقت پیشین همت بر عیبت عیبت سلطانی در سر انجام امور دیوان  
 میگاشت بعد از آن باز در وقت شب با طایفه از افضل روز کار و علماء رفیع مقدار محبت میداشت و در مجلس او سخنان منزل امیر و  
 لطایف طرب اکثر بسیار میگذاشت و بر کس درین باب بیشتر مبالغه نمیداد و خواجه معتدل میگشت در دو لشانه خواجه محمد الدین محمد پسر  
 جوان اسنان گسترده بودی و انتخاب در ترتیب اطعمه کونا کون و فاکتله نما خیزون و طعم طیر مایشتون مبالغه فرمودی و محتذات لطیفه با  
 وجود این افعال حمیده و اعمال پسندیده بغایت تند خوی در شت کوی بود و بانه ک چیزی غضب بر فرا جس استیلا یافته زبان سخن  
 و دشنام می کشود. امر او در کان دولت را همواره بکلمات شتی میر جابید و اثر بد زبانی او با کثر انگاریان و معتربان آستان خلافت ایشان  
 میر رسید از مضمون کلام سخن نظام و لو گشت غفاً غلیظه طلب لافضوا من حو کت بغایت فاضل بود و از مختصای خواهی و الکاملین لفظ  
 و العافین من الناس پوخته عدول نمیداد بنا و علی بد اکثر امر که در او ش بر میان جاری بستند و در کینستگاه که عذر منتظر وقت  
 نشسته و انچه با بعد از آنکه سه سال در کمال احتیاج و اعتبار و استقلال اوقات که ایند بود اخذ و محافظت شده از خراسان  
 نمود و در راه که مبارک که مرین گشته بهالم آخرت انتقال فرمود چنانچه از ضمن حکایات آئینه بوضوح خواهد انجا مید و من اقد العون  
 و التائید ذکر وقت بیکه سلطان بیکم و بعضی از اعاظم و الله بدیع الزمان میرزا بیکه سلطان بیکم همت میرزا سلطان بیکم  
 عکس تند خوی در شت کوی بود و بواسطه قوت نسب خور را بر سایر زو جات طابرات خاقان منصور فایق تصور می نمود و برگاه که آن  
 پادشاه عالیجاه نسبت با بعضی از خواتین زبیر حسین التفات بیشتر می کرد بیکم از کمال حمیت در ختم شده نهایت خشونت نسبت بخاقان  
 وافر گشت بجای آورد و چون تمغنی از حد عدالت تجاوز گشت آنحضرت لفظ طلاق بر زبان رانده از سر طافاش در گذشت بنا و علی  
 بدان آن عکس همت انچه در غایت عز و دلال روز کاری گذرانید تا در شهر نشسته و تعیین و ثمانه مرین شده بر ارض خست نال  
 کردید سلطان بدیع الزمان میرزا و هیچ شاه زادگان عالی مکان کسوت تقریب پوشیده جنانه رحمت اندازد اش را بخلی بر چه تا  
 برداشتنه و در کینستگاه بدیده که بنا کرده سمار همتش بود و فن نمود و چند روز لوازم سو کوری و مراسم صحبت داری تعیین  
 رسانیده با طعام طعام و خجات کلام قیام و اقدام فرمودند و بعد ازین سال هبلوان محمد کیر و بست که دار و خنده میرا و کونوال لفظ  
 اختیار الدین بود و با فرق عایا و عامه بر ایا پنج راقصت و صنعت سلوک سیمه و عالم اوداع کرد و در وقت بزار سادات  
 مصرخ در فن گشت عمارتیکه بر سر آن مزار فیض آثار و اعمت ساخته و پر و اخته هبلوان محمد بست ختمی آئینه ذکر رفتن خواجه فضل  
 الدین محمد کباب حراق و آذر با بجان و باز آمدن امیر نظام الدین علیشیر کلازمت اسنان خاقان عالیخان  
 چون خواجه فضل الدین محمد چند ماه بولایت استرآباد در ظل غایت و رعایت امیر نظام الدین علیشیر در غایت فراغت و  
 رعایت اوقات گذرانید خواجه محمد الدین محمد که تصرف و تقصیر مور از جانب او خاطر نشان خاقان منصور کرده بود فرمایند

در باب طلبش بدین نفع استر با دروانه گردانید و خواجوا فضل داشت که اگر پایتیر بر علی معاد دست نمایند نایب منصب خاقانی که با دریا  
خواجوا محمد الدین محمد شجاع ایفته خرمین زندگانی او را محترم میگرداند لاجرم چهاره جوی کشت و بعد از آن اول و اندیشه بنا بر بهتوا بسایر عیشیه  
مستوفی عراق و آذربایجان شده پس از قطع مسائل علمی مراحل شرف طارنت میرزا سلطان محبوب در یافته مسئول انعام و احسان میگردد  
گردید و امارت قاضی برای صوابتایش محفوظ گشته بدان واسطه سعادت گذاردن حج اسلام و طواف روضه مقدسه غیر الانام علیه  
الصلوة و السلام دریافت و قرین حصول مراد و مرام عراق و آذربایجان شافت اما امر نظام الدین العلی شیر چون مدت یکسال مدخله  
جریان ضبط امور ملک و مال پرداخت استیقا ادراک طارنت خاقان وافر گشت بر تیش قلبه کرد بعد از استخاره امیر بدین  
را در استر با در مقام گذاشته بدست سلطنت میرزا فرامید و دیده بدیدار خاقان جم اقتدار نمود گردانیده التماس کرد که ایالت اوزاک  
بدیگری از ارکان دولت محفوظ گردان آن جناب پیش ازین از شرف طارنت محروم نماند حضرت اعلی بن طمس با بیع رضا نشود و پس از  
روزی چند مقرب حضرت سلطانی را در حضرت معادست فرمود و آنجناب چند ماه دیگر در ملک استر با در گذرانیده در آن اثنا امیر جدید  
جبه عرض بعضی از عوام پایتیر بر هر احتشام ارسال داشت و چون امیر جدید را از نشاء جنون بهره تمام بود و در وقتیکه کیفیت مشرب  
آن نشاء را مضاعف ساخت بعضی رسانید که مقرب حضرت سلطانی چنان استماع نموده که طارن آن نشان خلافت ایشان کاکلی کج  
تطبیح کرده اند که طعمای سموم بخورد او و بد لاجرم توحی عظیم دارد و بعلم بد پیرانیشته مخالفت بر صحنه جنمیر نگار و خاقان منصور از شنیدن  
این سخن مضطرب شد و طعمی به چنان برق و باد با استر با در فرستاد و نشان بجایون در بابک تاملت امیر عالی منزلت ارسال داشته در  
نشان سوگندان یاد کرد که بر گزین نوع قصدی در خاطر اشرف اعلی حضور نموده و آنچه در آن با بیع شریف رسیده اصلاح واقع  
نموده چون آن قاصد شرف طارنت امیر علی شیر دریافت و نشان را بعضی رسانید و مقرب حضرت سلطانی در بحر حیرت افتاد و در  
که از آن قضیه اصلا خبر نداشت و احرام بارگاه عالم نپا به بسته در عرض ده دوازده روز استر با در بهره شافت و سعادت تقبل نشان  
جلالت مناط حاصل کرده بود واسطه عرضداشت نمود که آنچه امیر جدید عرض کرده که بعضی بهتوان صحریت و بر گزین نوع سخن بگویند  
من رسیده بنابر آن امیر جدید موافق و مقید گشت و امیر علی شیر از حکومت استر با در و کتخل امرارات بمبا لغه تمام استخفا نموده  
الحاج از خدا عتدای گذرانید و خاقان منصور را حاضر رضای خاطر امیر ستوده تا فر فرموده آن طمس را بفر قبول معرون گردانید و مقرب  
حضرت سلطانی بجز انجان در وطن مالتوف و مسکن بهبود اقامت فرمود و بواسطه ترک منصب امارت روز بروز جاه و منزلت و  
عظیم و حرش در آفرود تا کابجائی رسید که خاقان منصور بوی کتوب بنوشت و العاقب آنجناب را بر توجیب در قلم می آورد که جناب  
بدایتا با محالی ایاب زنده از باب دین و دولت قد و صاحب ملک و ملت موشل الخیرات موفی المیزات رکن السلطنته عهد الملک  
اعتنا و الدوله الخاقانی مقرب حضرت السلطان نظام الحق و الحقیقه و الدین امیر علی شیر ضاعف الله توفیقه القصد بعد از آنکه امیر علی شیر از  
حکومت استر با در استخفا نمود و بار دیگر امیر قبول جبه ایالت آن ملک توجینود گفتار در بیان تر فوج شاه زاوه محمد  
محصوم با دختر الفح بیکت میرزا و اذین بسین ظاهرات از پهل مالان تا باغ جهان آرا در ظلال احوال گذشته بسنج  
جاه و جلال سید که پادشاه سعید میرزا الفح بیکت بن میرزا سلطان ابوسعید در پس پرده عصمت مخدومه دارد که از مهر دیدار عارض آنجا  
گردارش سپرد و از همه تن چشم کردینه و از ششم م چنان فایض الانوارش هر منیر نقاب بحاب بر روی کشیده سر و سهی از شکست  
رفتار قامت خوشتر از شای در کل و نغشه مشکین از غیرت زلف سمنان شب بعبایت منخل نظم و توشش دو آبوی مردم سگار و او برود که  
فتنه روزگار زمین ساد و کیسوی عنبر لغت او آویخته آفتابی دو شب لبش مشتبه بر حبیب جان کشته زده بانس بر آن رشته بسته  
که و خاطر بیایون مایل بان شد که آن پری چهره را بجای از دواج شاه زاوه محمد محصوم رساند و بواسطه آن وصلت جنیان نمود  
میرزا الفح بیکت حکم گردانید بنابر آن قاصدان بخندان با کتف فرادان جبه تملیت آن هم نزد میرزا الفح بیکت فرستاد و در ایشان

و ایشان بعد از طی منازل و قطع مراحل در خطه کابل شرف ملازمت آن پادشاه عالیجاه در یافته بعبارتی لایق اداره رسالت نمودند و در هر روز مجلسی  
و جهان بینی را برای درمی اوج خلافت و کشور ستانی و آشکاری نمودند نیز ارفع بیکت آن طمئن انفرجاست معرون کرد ایند و بیران همه علیا اشارت  
علیه مبذول داشته در باره بچیان اصناف انعام و احسان فراوان تقدیم رسانیدند و با و ایل شمس و نسیم و ثمانا و محمد زکریا آن محمد و سعادت  
بخشی که دیده کردند و در نظر آن حیران ماند عظمی که بر پیش روین صغیر چه وضع اصابت عین الحال است و آن کجا دالین کفر و ابر زبان را به سجا  
مراسان روان ساخته چون خبر قرب وصول آن دختر فریاد استیضه برآه رسید خاقان و الا که ترتیب طوی و آئین بسین شهر و کوی فرمانفرما  
امرا و ارکان دولت بسراجام اسباب حین و مورد ضروریات ایام نشاط و سرور مقرر نمودند و در باغ جهان آرا بر اقی آن کار کرده ابو اس  
فرج و شادمانی بر روی دیوار کار صفا و کبار طبقات انسانی کشودند از باب صنایع اصناف بدیع بطور آورده از ایل مالان با باغ جهان آرا  
کوچا و بازار با آئین بستند و چهار طاقتها را فراخته تمامی جذران و دکا کین را بدیاری عین و مغل فرکت و طلسم خنای و ما چه بهفت زکات بسیار بستند  
و انواع بقیها بصورتی پدید کشیدند که در تقریر حکوئی آن بنیان بیان عاجز است و تحریر کیفیت آن از مسطاعت قلم و زبان مجاوز و اکثر جمله نشانی  
خلافت و جهان بینی سار با ترتیب کرده و در محفلی که پیش از آنست با استقبال ساخته و در روز دهم ربیع الاول سنه مذکوره در سر مالان با آن سینه  
شهریاری ملاقات نموده از جانبین شرایط کشیدند پیش از آنکه تقدیم رسانیدند و انقدر زرد و کوبه بسیار چینی کردند که قاطبه نیاز از هر جمله جهان رخت بستند  
و دست عنایت بخشیدند کار سازان ابواب خنای بر روی سا کین و فقر کشیدند و همان روز از ایل مالان به تو خنای جهان آرا گشته در تمامی آزاره که  
زیاده بر یک فرخست از دو طرف مخفیانه خوش آواز سازندگان غنچه و از نوای روز که چند ایچکند و عود و اوی تمیثت کیمون و در هر چند  
قدم امرا و ارکان دولت خاقان حضور و شاه زاده محمد محمود و نور و اجناس نا محصور شایر نگاری زبیره اوج نامداری میفرمودند و باین ترتیب  
و آئین او را با باغ جهان آرا رسانیدند و قصه و علماء و اشرف و فضلا در مجلس مایون نشستند و مقتضای شریعت خرا آن دو شاه زاده شمشاد قرین  
را با یکدیگر عقد بستند چون مشاطه تقدیر پرده زرد و زری روز انبش روی و حوسان شیبان آسمان برگرفت و ماه به شتری در جمله نیلوفری خاقان  
دلبری کرده معاندان ایشان صفت بنسیر زینت شاه زاده محمد محمود جلوه گانه خاص خرامید و آن فریاد زبیره چنین در بر کشیدند کام دلبری  
حاصل گردانید عبت بالباس تلکد گوهری بهفت که تواند کفایتش گفت روز دیگر که فرایشان قضا و قدر شایسته زر کار اقباب و حقا  
یزگاه سپهر را فرخند و از فروغ طلعت جمشید و زینت صبح مسکون انمور و زین شایسته بیت روز دیگر که بر گاه پیر گشت روشن روز  
طلعت مهر خاقان حضور در خرگاه پیر شایسته طوی خانه زینت بخت نشسته مجلس انس و زم نشاط بنور عین خورشید قرین شاه زادگان عظمت  
آئین آرایش یافت و فروغ حاجای شراب رخزالی و شعله رطلهای راج ریجانی بر صحنه شایسته بکنا و یافت تاب اقباب عارض ساقیان سینه  
ساق اطراف آن محفل انور و صفا بخشید و نعمات و غریب طربان خوش آواز حضور و سرور برده پرستان را زیاده گردانید نظم جو کلگون گشت  
از روی ساقی نماند از خوش مستان بیچ باقی معنی از نوای روح پرور بر خص آورده گردون مدور مبطیان چرب دست و خوانسار لاری  
شیرین زبان پیرمان اغذیه لذیذ و مصلومات لطیفه از بر پرورد و حوصله جناب کجا افزون و از آنچه با حاطه دایره احتمال در آید بیرون و فاکته کما  
تخیر و ولیم طیر مایه شتون می کشیدند و قاطعه جوع را از همه خواص و عوام نام برد و بیکدیگر میگویند که چایند بهت زینت خورشید و در دنیا  
هر چه خودی نمرغ او مد حاضر با جایی و برین پنج چندین روز بسیار نشاط مبطوب بود و خاقان حضور در بزم خرمی و دو شکامی نشسته بود از آن  
قیام مینمودند و چون از آن کار ملالت دست داد و بطنی ساطع طاهای و سناجی اشارت کرده ابو اسب تقویت شریعت حضرت رسالت پنا  
رکش و ذکر سلوک امیر معول در وادی عصیان و شقاق و کشته شدن او با شاست صوفی حلیل و مملکت عراق  
سابقا خاسته و اسطی نژاد بتقریر این راز زبان کشاد که چون امیر علیشیراز ولایت استرآباد استغفا نمود خاقان حضور باره بیک حکومت آن مملکت  
با امیر معول رجوع فرمود و راز فاکه امیر معول در جهان بفرمان بروانی شغال داشت در شهر سنه ۹۹۵ حکم بجا یون صادر شد که جناب عالی  
ایاب فخرالا عظم و الامیران خواج غفر الله و الدین خواج محمد الدین بلخی که مرجع و ملا و اکابر ولایت مازندران بود سپاه سر بر خلافت

دوسر

ایالت

شاید چون شایه بر حسب مثال لازم الامتثال باد السلطه بر آه رسید بنا بر سعادت بعضی از اهل شرارت در قطع اختیار الدین معینه و مجوس کرده انکار  
فرمان خاقان علیجاه نفاذ یافت که امیر محمد امین عباسی و امیر سلطان محمد جو کابخی و امیر ویش محمد بوجی با ستر با دستا فقه بصنط جهات خواجه محمد الدین  
پروازند و اولاد و امر او و کلاه انجناب را نخواستند و معینه سازند و امر اعظام بجز جان رفته امیر محمول دوسه روزی در شیت آن مهم با ایشان  
مواضقت نمود و آخر الامر بواسطه تخلفات لغسانی و تبولیات شیطانی عصای عصیان و نافرمانی بر شیبانی بسته با خواجه شمس الدین محمد کبکی و بعضی  
دیگر از اقربا و اتباع خواجه محمد الدین در مساحت و گرفتاران را از بند کزنده نجات داده بدست پیشروی ابواب فتنه و فساد برکشاد و حال بخت  
سیادت آفتاب نقابت قباب سید کمال الدین اجل را که بعلو نسب و طهارت ذیل تصانف داشت و بگذارد و نوح اسلام غایز شده پشته  
و چهارم حله از مراحل زندگانی طی نموده بود بدینجهت شهادت رسانید و خواجه شمس الدین کرد که صاحب دیوان امیر نظام الدین علی شیبانی  
در آن ولایت بصنط سرکار خاصه بنجاب شتغال داشت از عقب سید اجل پاسته و ام اجل ساخت امیر محمد امین در نفا چون این حال شنید  
مونده از در الفع استر با و متوجه دار السلطه میرا گشتند و کیفیت حال عرضه داشت کردند خاقان منصور از کفران نعمت امیر محمول تعجب نمود  
زمان سلطنت استر با در ادب فتنه اقتدار شاه زاده کامکار بدیع الزمان میرزا نهاد و آنحضرت روی توجه بان محبوب آورده امیر محمول  
بجانب عراق و آذربایجان که نیکت دور نه ست و تسخیر و نماند که سلطان بصنط نجات یافته بود و سپهرش با سیر میرزا بخت سلطنت  
نشسته بر تریز رسیده و میرزا با سیر او را منظور نظر غایت و التفات گردانیده در سلکت امر اعظام نظام داد و بعد از آنکه امیر محمول چند  
ماه در ظل تربیت میرزا با سیر بر بود در روزیکه شاه زاده با بعضی از اهل دولت مقابله و مقاتله اتفاق افتاد قصد کرد که قدم در عراق  
بجو فانی نهاده بخالفان پیوندد اما در وقت تنویر صغوف غامت نعمت شامل حال آن نگویسید احوال کشته صوفی جنیل که سابق فائق مقامات میرزا با  
بود و کیفیت غمیت او را استماع نمود در ساعت آن نکت حرام را بین خود طلبیده بغیر غمش فرمان فرمود و رخند که ملک سران کند  
ذکر مواخذه و محاصره خواجه نظام الملک وزیر و رسیدن او بار دیگر بر تیره وزارت خاقان کشور گیر در آن  
اوقات که خواجه محمد الدین محمد در کمال اقتدار بنشینت مقامات و مال میرزا داشت اگر چه خواجه نظام الملک را از منصب و ندرت عزل  
کرد اما از درجه اختیار و اعتبار سابق ساخت و خواجه نظام الملک چند گاه در مساجدش روزگار گذرانیده و آخر الامر مانده مایه در شک  
اضطراب آغاز نهاد و عرضه داتی در باب نکاحیت ثواب محمد الدین محمد ز خاقان منصور فرستاد آنحضرت بنا بر وفور التفات و غایت  
الغرضه با بخش تسلیم معینه السلطه نمود چون پو شخور خواجه محمد الدین محمد بر عروقه ویر خواجه نظام الملک افتاد کجی بهت بر دفع شر او محصور  
داشتند جمعی را شتر اعمال را بر تقریر او اغوا فرمود و ایشان در نظام قبل و قال آمده و در مد استخاق با د شاه مد و علت شده خواجه نظام الملک  
مع اولاد و اتباع معینه و نخواستند محصلان بهرام مولت آنحضرت را در شنبه و تقدیب کشیده خواجه راجه مزید اولاد و امانت  
یکروز در سر چهار سوق بلده همراه جنین کردند و چون ایذ او انصرار خواجه صفا سفار از حد اعتدال در گذشت و تمامی جهات و مملکات  
او و اتباع خواه و خواه بر اندران گشت خواجه محمد الدین محمد رحم فرموده اشارت نمود تا بنه ازیای خواجه نظام الملک برداشتن و او را  
مطلق العنان گذاشتند معان آنکمال زیره رشاک و مسد در کانون درون امر او در کان دولت آغاز اشغال کرد و با بیم اتفاق نموده قوا  
عهد و پیمان را بغلاف ایمان موانه ساخته که خواجه محمد الدین محمد از داخل در امور سرکار سلطنت نفع آیند و این حدیث بسمع معتمد السلطه رسید  
بناظرش منظور نمود که چون دست از سرانجام جهاد سلطانی باز دارد و مملکت که نو میان نظام و مقران بارگاه بهر اشتهار نوبت دیگر خواجه  
نظام الملک را بر سر و درت نشاند خواجه که مخالفت در میان بسته اتقام در آید بنا بر آن خواجه نظام الملک را در خلون طلبیده گفت  
که من کرت دیگر ترا بر منده وزارت مکن میزد و نام قطع و فصل در حق و فتن تهمات دیوانی را در فتنه هدایت تو می نیم بشرط آنکه لوازم  
عهد و پیمان در میان آری که من بعد مخالفت و عصیان من پرواز می در جاده خدمت و متابعت را سخ دم و ثابت قدم بوده با مخالفان  
و دشمنان من طرح مواضقت و بکافی معینداری خواجه نظام الملک بمحضی را فرود می حیم دانسته بطریق مسطور با خواجه محمد الدین محمد سعیت کرد و

کمال الدین

کفرات

در سید

بعیت کرد و اساس معاهده را به هم شکسته زوی بسراجم همت وزارت آورد و محمدان آقام و ضعیف پویست که حاکم بلخ امیر نظام الدین  
 علی کوکلتاش بسبب آنکه خواججه محمد الدین محمد نسبت برادر او امیر نظام الدین علیشیر طریقی خلاف و عناد مسلک میداند بوقت مجال هنگام  
 در مجلس شرف بایون زده بنیغیش کشاده کمان اضلال طار زمان امیر صفائی صمیمیت و در تضال را بصورت محتاج اعمال بر لوج خاطر پادشاه جنگا  
 آغیال عصبان نموده و مکاتب اخلاص آثار زود سلطان محمود و میرزا دروان فرموده بنام علی بن حضرت اعلی صلاح مملکت در آن دانست  
 که خواججه محمد الدین محمد چند کاسبی در همت سرکار سلطنت دخل نماید و پیش از آنکه مهم با نظر را بجا داند روی حسنیار از اشغال غایت و حال  
 استغفاناید و هم برین جمله قرار گرفته خاقان بنده نواز آن خواججه برافرازد از مناصبی که داشت معزول گردانید و در روز عزل مبلغ خاقان  
 دینار یکی انعام فرموده حضرت طلا و در پوشانید آنکه خواججه قوام الدین نظام الملک با استقلال در سرانجام امور کاش و حال دخل کرده  
 خاقان منصور روی توجه بقبلة الاسلام بلخ آورد گفتار در بیان ظهور آثار خلاف از صمیمه حوال امیر نظام الدین در پیش  
 علی کتابدار و توجه خاقان منصور بکاسب بلخ در زمان تائید حضرت پروردگار چون میرزا در پیش علی کبریات و مرآت از  
 لغات اشاع نمود که اختیار و اعتبار خواججه محمد الدین محمد بنده رسید که اصلاح برادرش امیر نظام الدین علیشیر التفات نیغاید بلکه در هر جمعی  
 که معرتب حضرت دخل میکند او جاسب نفیض گرفته ابواب خلاف و عناد یکشاید اندیشید که اگر چند کاسبی حال بنحوال جاری باشد شاید  
 که منزل قدر امیر علیشیر با وسرایت کرده از حکومت معزول شود لاجرم خاطر بران قرار داد که خاقان منصور را مستبد سازد که اگر دست خواججه  
 محمد الدین محمد را از دوان عرض و جاه امر شوکت دستگاه کوتاه کرد آنکه مهم بنسبت طریقی خلاف خواهد شد آنگاه در باب خارج  
 ابراهیم حسین میرزا که در آن اولاد بلخ امیر حکومت داشت بدبیری کرده فرمود تا همه بایون را کندند و نشانی در باب طلب شاه زاده در علم  
 آورده بان هر موش ساخت و نزد حضرت فرستاد میرزا ابراهیم حسین منصور فرمود که آن نشان را بکن غنایت خاقان منصور صدور یافته بنا  
 بر آن عثمان بکران بطرف داد سلطنت بر آه تافت و بعد از آن میان سلطان محمود میرزا امیر در پیش علی رسا و سایل اعازاد شد که در وجود  
 ابراهیم حسین میرزا پائیه سر بر علی رسید و کیفیت خدرا میرزا در پیش علی واضح کردید خاقان منصور خواست که قبل از آنکه میان او سلطان محمود  
 رابطه موافقت حکام باید به هم بلخ مقصود بدلاجرم فرمان فرمود که امر از عظام سیراق شرف فرام آوردن لشکر استخوان نماند در آن شمار آورد  
 از حضرت عارف امیر در پیش علی عزن و حال بجا طر شرف راه یافته بعضی از خواص را مخاطب ساخت و بر زبان الهام بیان گذرانید که محبت علی است  
 که با وجود این بر حقوق تربیت و عنایت که دارد در زنده در پیش علی ثابت است طریقی کفران نعمت مسلک داشته داعیه سرکشی دارد و چون  
 بعضی از اهل فساد بضرر رسانیده بودند که عصبان امیر در پیش علی بی وقوف برادرش امیر علیشیر نسبت خاقان منصور از معرتب حضرت نیز  
 بدان مجلس بدگن سگای بی ظاه ساخت در آن حین آنجناب بپایه سر بر علی رسید و کیفیت گفت و شنود معلوم نموده لغایت تنویر مشافهات  
 کردید و معان آنحال خواججه عنایت الدین محمد بدار که بفرط دانا و کجاست و کمال فهم و فراست بی نظیر روزگار بود و چوین صیقل کلمات  
 بزل امیر و مطایبات فرخ انگیز رنگ ملال از مرآت خاطر بایون میرزا پیش آمده گفت سلطنت شما جهت بی ادبی این غلامت کتابدار  
 انبساط را که بجا هر مبارک راه میدیدم بشرط کردم که بمن بخدمت بجا جنب بلخ فرستد علی اسرع الحال او را با سلاسل و افلاک بندست رسانم خاقان  
 منصور از شنیدن این سخن در خنده افتاد و خواججه عنایت الدین با اجازت رسالت بلخ فرمود و او بمان روز بر جناح استحال توجه طاقات میر  
 در پیش علی کشته بعد از آنکه زانی را بابت حضرت آهات نیز بد اصبوب در حرکت آمد و کوچ بکجج مرغاب شفافه از آنجا توجه حضرت  
 خاقان شد و خواججه عنایت الدین چون بلخ رسید امیر نظام الدین در پیش علی را بر آید بنده که کرده بود علامت بود و از خامت کفران  
 نعمت توبیف فرموده بصنایت خاقانی امیدوار گردانید و آنجناب از اظهار خلاف مذمت بنیغایت دست داده در محبت خواججه  
 عنایت الدین باقتبال موکب ظفر آل روان گشت و چون بسبب چار فرسخی اردوی بایون رسید خواججه و بدار پیشینه ملازمت شهریار عالی  
 مقدار شفافه عرض کرد که غلامت کتابدار از دیکت بپایه سر بر علی آوردم اما در راه آنسگری که غل و بخییر تواند ساخت بنا فتم اکنون

که خواججه

ذکا

اگر حکم شود از اردو باز آمد می برده و او را غل کرده بلا نیت رسانم خاقان حضور خواجہ عیاش الدین را محمول عطا فرموده ساخته فرمود  
 که تم حضور بجایم در ویش علی کشیدم باید که بید غده متوجه خدمت کرد و در خواجہ دہدار روز دیگر در تخت خاقان میر در ویش علی را بساکن  
 بجایون در آورد تا شرف تعبیل انان فیاض دریافت و بقاعده محمود در سلکت اعظم مرا منظم شد و چون دوسه روزی عازمت نمودند  
 انصالی که تزلزل مرا هم پادشاه فرود نشست اناس کرد که خاقان حضور منزل در با حضور بجایون نمود کرد تا با حسن و جوی و احوال صورتی لوادم  
 اخلاص و خدمتکاری ظهور رساند و پادشاه بنده نواز این طمس را بفر اجابت مقرون گردانید در آن روز امیر نظام الدین در ویش علی در  
 اردوی خود تفرکاه که پیش آنها از مقررات قون بود در اوقات و از کثرت خیا تمش رنگین و بار کابهای پر زیب و ترین آن منزل عیاش  
 سپهرین ساخت و چون خاقان حضور به آنجا شریف حضور از آنی داشت در بزم عیش و نشاط نشسته محبت بر استیفا از لذات کاشت در ویش علی  
 لذت سباب محل آنقدر حاضر گردانید که دیده بنیدگان در نظاره آن خبره گردید و از اطعمه و شراب و خاکنه ما تخریرون و لطمه میر میا شستوبی  
 مجلس خندان موجود بود که کیفیت دکت را شرح نمود و جناب امارت آداب در آخر صحبت نمودند و بعد از آن در تمام خیمه و کجا  
 و جبهه و بارگاه و اسباب مجلس با فر شمای ابریشین و او انی عینی وزین و عین مشکین کرد این نیکو خدمتی موقع قبول یافته حضرت خاقان نسبت آن  
 جناب لوادم اتفات و عنایت بجای آورد آنگاه خاقان عجا که کوچ بر کوچ متوجه گشت و بعد از وصول در چند باغ امیر فریاد ارغون کرد و نگاه  
 آن بلده است این مقدم بجایون مزید حضرت و عنایت یافت و آن رستان قشلاق در آن مکان اتفاق افتاد خیال بودیش حصار در  
 خاطر آفتاب آمار پیدا شد لاجرم الجیمان قمر شیر جدا جماع لشکر با کجاست امیر و انون و سایر امار و ولایات روان گشتند و باندگ رسانند  
 سپاه بسیار در محضر حضرت شامیچ آمدند جیت سپه بند بر کاه ساه بجن که هم با کبر بودیم تقرن ذکر تو خیر خاقان حضور به  
 عزم فتخیر ممالک سلطان محمود میرزا او گرفتار شدن امیر ذوالنون بنابر اقتضای قضایا و ایراد بیگانی در اوایل  
 محصل سپاه که سپاه را با عین و از بار روی با طرف بساتین و کنار جوی بار نهاد و بیل بی ممکن عشق سلطان کل گرفتار گشته تخت بکشیانی بسا و فنا  
 و او خاقان حضور نظر لور اعزم فتخیر مملکت سلطان محمود میرزا بزم فرمود و او امیر نظام الدین علی شیر را در بیچ گذاشته با سپاه موخورد و اہت محصور  
 انصت نمود و در منزل با پادشاه بوم برض سپه نظر دسکا کشولی کرد و در آن روز بنابر رضا دہل ساد و امیر در ویش علی مو اخذ شد و خاقان حضور  
 او در محبوب می از بل اعتقاد بکاتبیچ با ذکر و اہند تار قطع آن بلده بجهت گاہ و از اند آنگاه ریایات حضرت پناہ عازم اینک گشت و اتفاقا  
 روار و و جنار مرکب تیر و از او ان کیوان و در گذشت و چون سلطان محمود میرزا بر منجی قوف یافت با لشکر تیج گداز جوش در آن حصار  
 ستادمان بیرون آمد بکمال جہانیاں تحسن جت و حسرت ساه را از قند پیش خود طلبید و بر اورانش امیر و بی و پیرونی را بجا فطت آن بلده  
 مقرر ساخت و چون تہبہ اینک از فرزند خسرو همیشه فرہنگ رشک افزای سپہ فریوزہ رنگت گشت سلطان وین میرزا و امیر  
 جہانگیر راس با جوی و جنو و نظرا قباس آداب گذشتہ تا خوش خسان گیران باز گسینند و اموال موطنان بجانیا را عرضہ نوب و تالیج کردیدند  
 سالما خانما باز کردید آنگاه خاقان عالیجا خواست که آداب جویر نموده و بصوب محضر سلطان محمود میرزا توجہ فرموده قدم در میہ آن بلده  
 و متعالیہند و ساجون آشام از نیام کشیدہ اعدا دولت قاہرہ را از جہم تمام جویر دہد تا چون انحضرت بسبب فقرتس و وجع المفاصل  
 مجال سواری نداشت و امیر و بی در قطعند زاریت خلاف و عناد می افراشت امیر شجاع الدین محمد بزندق برلاس دفع منصت بجایون شد  
 گفت دشمن را در عقب گذاشتن و با وجود رحمت پا محاربه سلطان محمود میرزا آسان نہ داشتن از دعایت طریقہ عزم مستعد است زیرا کہ بکجا  
 ریایات نظریاہ بد آنجا آب شناہ برادران امیر خسرو شاہ کہ در قند ز منہر فرقت نشسته اند کہ با آب مویر را محافظت خواہند نمود  
 و در وقت مراجعت ہما کہ حضرت آثار از جویر مانع خواہند بود بنابر آن خاقان حضور در با صفا انحضرت متروک گشته تا کاه امری دست  
 داد کہ اصابت را می میر محمد بوضوح پوستہ حرکت مایت حضرت آیت بجانب قند ز اتفاقا چنین تمثال آنکہ امیر شجاع الدین ذوالنون  
 ارغون کہ بوجہ فرمان بمان از طرف زمین و او بر توجہ مایست خاقان حضور بود بعد از منصت انحضرت از بیچ با جوی از سپاہ تیر خیمہ

اورنگت ۳

امیرزادگان

بان بده رسیدند غایت فرودش از آنکه تمام سپاه هزاره و کوردی با پیوند با شصت نفر از دلیران سپاه جلالت اثر روی با برهنک نهاد و خبر  
 و قوت لشکر تقدیر رسید با مقصد مرگ کل مسلح سر راه بر آنجا بگرفتند امیرزادگان بوضع از کثرت عدو و دشمن غلبه نشدند  
 مستعد زرم و بیکار گردید و هر چند جمعی از دولتمداران با هم عرض داشتند که چون مردم ما در غایت همت اند این سپاه را نخواهد عدم در میدان قتال نمی توان  
 نهاد و مقتضای افرار محالاً بطلاق عمل کرده همان بفرزنجی انعطاف بیاید و ادبجالی زبید و آن بیشرشیه شجاعت تیغ تیز از نیام مقام اخته بر قلب لشکر  
 امیرزادگان ناخت و در حمله اول جمعی را تحصیل و جرح کرد اینده بر خاک خندان انداخت اما چون اعدا بسیار بودند ملازمان امیرزادگان فرار بیکار خفتا  
 کردند و سپاه قندز آنجا بر او در میان گرفته مستوری نمی بر سرش زد و چنانچه از پشت زمین بر روی زمین افتاد و سایر قندزبان هجوم نموده او را در  
 کردند و امیرزادگان صید مطلوب را در دام خود گرفتار دیده همان بصوب قندز گردانید و چراغان را طلبید و معالجه رحم امیرزادگان اشارت نمود و  
 چون انچه بعضی خاقان منصور رسید خاطر اشرف اعلی بران قرار یافت که کشتن بطا بر قندز شامه تمام بر او آن امیر حسن و شاه افضل و بد آنگاه در  
 سلطان محمود میرزا هند لاجرم اردوی کیمانی پوی از اینک کوچ کرده توجیه قندز کشت و بعد از طی منازل بطا بران بده رسید که آداب یکی مغرب  
 سردار قات سلطنت و اقبال شده و عساکر ظفر آثار قندز را در میان گرفته و برابر قلعه متعادل کوب ساختند و در اکثر ایام از آن زمان که تیر فلام افروز  
 بر فراز حصار نیلگون گردون تیغ زرنگار از نیام افق بر یکشاید تا وقتیکه سپهرین جلال بر پهرین ظاهر و بود امیرزادگان در دلاوران لشکر منصور سپاه  
 جلالت نزدیکت بنجد قندز رفته صف قتال می آراستند و مردم شهر بر بزرگ دبار از سر جان که مسامحت پس کران بر میخواستند تیر  
 بولد و ترک بر تارک سرکشان سپه دخت و پیکان خار که در مصلحت جان نوز در فضایی بود و از دست غشش کان رعد صدای مرکب گوش بود  
 پر دلان میرساند و تیر غشش نماند خون در شریان سر بیان کرده جان را از میزش تن میرماید تخم زبایدن تیر چون تارک بهر گوشه برخواستند تا  
 مرکب ز خون کوس خالی دماغ نمان کشت از دیده روی فراغ و چون سخنان محمود میرزا مراجعت خاقان منصور در از اینک معلوم نمود  
 و قضیه محاربه و محاصره قندز را شنود هزار سوار از دلیران روز بیکار انتخاب کرده سرداری آن سپاه را به محمد علی بوغاک که از سایر سردار حصار نمید  
 جلالت و مردانکی اقتیاد دست موقوف گردانید و او را فرمود که بر لشکر ظفر آثار خاقان منصور همچون در دست بروی نماید و محمد علی بوغاک کل  
 آنکست کشته در غایت سرعت قدم در راه نهاد و از جبری غیر مشهور از آنجا عبور نموده نیم شبی کینار اردوی بجایون رسید و بنا بر آنکه لشکر  
 مواکب گردون در است با موجب فرموده خاقان فریدون فرزند یکت یکدیگر فرود آمده بودند و همه را اطباب بطاب رسانیده محمد علی بوغاک  
 که بسک فریزی اثر در آید و بجای آنکه هرگاه مورن اندازد شاید که جمعی از عساکر حضرت آثار قدم در میدان متقابل و متقابل نماند و بدین جهت  
 در اردو وقوع یابد آغاز فریاد و هجان کرد و چون از سورن بسج خاقان صف شکس رسید فرمود که تو اچیان جبار با مرا و بهادوران رسانند که اصلا  
 ختام خویش بیرون نیاید و بفریاد و هجان معاندان توجه نمایند و چون محمد علی بوغاک دید که نایده بران غوغا ممتد نمیشود دم در کشید و عثمان ادب  
 کنار آب گردانید بعد از آن خاقان منصور شاه ناز و کان و امر او سرداران را جمع ساخته نظر التفات بجایان ابو الحسن میرزا انداخت و آن شاه از  
 سعادت قندز با تمام اسپ کوه پیکر با من و زود سردار فرزند گردانید فرمود که با نسیه هزار سوار تیغ گذار از عقب محمد علی بوغاک حضرت میرزا  
 بر حسب فرموده روی بر او دو پادشاه عالیجا متعاقب سه چهار هزار سوار و یکصد و در سال داشت و ابو الحسن میرزا در کنار آب بخالغان خندان  
 قاتب رسید و در ساعت دلیران موکب عالی بیاد حمله آتش قتال التهاب دادند و محمد علی بوغاک تاب مقاومت در جینر مکتب خویش ندیده همت  
 بودی فرار کرد اینده و قصد کرد که در کشتی نشسته خود را در دریای سیجا با مل نجابت رساند و در محلی که قدم در سینه نهاد تیری عمر فرس از پشت  
 قضا کشت و یافته زورق حیات او را فریق لجه فنا گردانید و پنجم فتح و ظفر از جنب غایت ایزد تعالی بر پرچم علم ابو الحسن میرزا زبید از اتباع محمد  
 علی بوغاک قرب شهادت فرود کنار آب سرسباده دادند و جمعی دیگر زخم پیکان عاود از آن دلاور در میان رود و اموی روی بجای جمعی نهادند در  
 همچون از خون کشتگان نمانک لعل در نشان گرفت و ریکت با من از بسایگی آن روز بر کشتگان با کوه و پشته سمت مساوی پذیرفت و شاه زاده  
 مظفر لود از من زندگانی دشمنان را با تیش فرساخته و حصاره بجایون با نوز فتح و فریزی بر افروخته معسکر بجایون سعادت نمود و خاقان منصور

تبع و مسرور گشته ابواب عافیت و اشفاق بر روی بروز کارش برکشود خون مجی از مردم سلطان محمود میرزا را که در بنجه تقهیر سیر و دیکر شده بود و پیش  
 و از آن آری بیکی کوچ فرموده در چهار باغ خسرو شاه که در پیرون قدز است منزل کرد و ذکر مصالحه خاقان منصور با میرزا سلطان محمود  
 و معاودت رایست حضرت آیت در صمان عنایت ملک محمود چون که بیکان معرکه تحلیلی بوفا بدو می سلطان محمود میرزا  
 رسیدند و کیفیت گشته شدن او را بر عرض رسانیدند مجدداً از آن یاد شاه سعادت آنها تحقیق انجامید که در سنارخت خانان منصور غیر ضرر  
 فایده مشهور نیست بیتی بر که با پولاد باز و پنجه کرد ساعدیهین خود را بجه کرد بنا بر آن طالب صلح و مصالحتی که بعد از موافقت و دفع  
 عیار مخالفت فایحجاب تعاقب پناهی سعادت دست گاهی امیر بزرگ ترمذی را که در آن زمان از سایر خانان را در آن زمان ترمذی بید جاوه و جلال و  
 افزونی حشمت و اجبال استیاز نام داشت از خاقان منصور فرستاد و آن بزرگ ملک و ملت بمشون کلمه بجا یون و ان طایفه خانان من المومنین  
 و صلح اینها عمل نموده پایتخت سر راهی ستافت و خاقان منصور مقدم شرفین را مغز و محترم داشته جناب بر حقوقی تقابله در سالت با و ار سالت  
 و در باب ستمیه اساس مصالحه بدایع الفاظ بطایف معانی آراسته کرد ایند و خاقان منصور بنا بر کمال ارادت و بیستسان دودمان سیادت  
 اشخان را بیع قبول اصفا فرموده چنان مقرر شد که سلطان محمود میرزا صلیبیه خود را که در پیشین مخالفت نمودار و در مسلت از دوا  
 خوا برزاده خود جیدر محمد میرزا کشیده بدار سلطه هراه فرستد و محاله اوقت امر از قدز آنچه دست قدرت ایشان بدان رسد بر سبیل پیش  
 در سال دارند و امیر شیخ الدین ذوالنون را از قید عثم بجات داد و مجمل و کرده بدرگاه عالیپناه رساند تا گاه مواکب کردن مراتب روی شجر  
 سریر جاوه و جلال آورد و سلطنت مملکت حصار شادمان و ترمذ و ختلان و بدخشان و قدز و نغان را بدو سپرد و میرزا سلطان محمود و کردار  
 و چون اینجی بهجت از برادران امیر خسرو شاه رسید طغنه کوس شدت بعسرت گاه با سید رسانیدند و فی الحال امیر شیخ الدین ذوالنون را از  
 مجلس بیرون آورده طلع غنیه پوشانیدند و بر اسم احمد را که در کوفت قیام نموده پیششای لایقه و متوقاتی رایقه مرتب ساخته و محو جناب  
 امارت تآب و امیر محمد باقر که شوهر خواهر امیر خسرو شاه بود بدرگاه خاقان و الا جناب فرستادند آنحضرت امیر ذوالنون را منظور نظر حضرت  
 کرد ایند و پیش فرموده و اینجی بهجت فوایم سیر خلافت میر قیام نموده زبان شجاعت امر از قدز بکشود و طمس محول افتاده امیر محمد باقر از حال  
 اقربا شرمند و سر نغان پیش آنگند و در سبیل بوسی دریافت و پیشکش کشیده بر تو انوار و اطراف خاقانی برو جنات احوال ستافت و دست  
 عنایت خسرو پورش پذیر خلعت عفو امان در قابلیت میر محمد باقر پوشانیده جهت امیر ولی و پیروی طلع طلا دوزی فرستاد و امیر محمد باقر را  
 بجایه خاص و انصر موقع اختصاص داده حضرت مراجعت از زانی داشت و بعد از آن ایام امیر بزرگ ترمذی با تمام سپه و زور و نظایر ابواب  
 و تبرکات و دیگر مسایب و مختصر گشته شخصی المرام روی بار دوی میرزا سلطان محمود آورد و بنا بر آنکه در باب صلح و صفای مساجی جمیده تقدیم رسانیده  
 بود آن یاد شاه عالیجاه نیز جناب سیادت و تعاقب پناه راهشول تمام و احسان بیکران کرده چون خاطر خلیفه خاقان حضور ازین وقایع و احوال  
 و رغبت یافت همان مراجعت بطرف قبه الاسلام بلیغ یافت و نشا طشکار از منیر فیض آثار سر بر زده امر او لشکران تمام صحرای علم و خرم  
 و سایر باغ را احاطه نموده و کج کرد و انسته چند شبانه روز جا بوزان تگاری رانده و در منزل بابا شایبوه که بهم رسیده ده پانزده هزار  
 آه و پنجه جمع گشت و شاه و دکان عفا و امر از مرجع انتقام بر حسب اشارت خاقان کرد و ان قلام نوبت در آن مقور قاتا حقه از مردم  
 تیر تیر و شمشیر خون زیر کار می بسیار بر خاک بلاک انداختند بعد از آن سایر لشکران را امر بر داشت تا می آن جا بوزان را غرقه بخون ساختند  
 و خاقان منصور بقیه الاسلام بلیغ ستافته حکومت آن بلده را بدتری برج کامکاری جمیده محمد میرزا از زانی داشت و امیر محمد ولی بیکت راجحه  
 مشیئت حکمات ابغالی در ملازمت شاه زاده گذاشت آنگاه رایست حضرت آیت کوچ بر کوچ تیره مستقر سر و سلطه شده کاران و کامیاب  
 از آب مرغاب عبور نمود و از پنج ده تر ناب گشته سعادت و اجبال در باغ جهان از انزول اجلال فرمود بعد از آن بیدکت نمانی انامل تعبیر  
 از دست لیل حال بر بخار اقبال خاقان بجا کشید و سلطان و پس میرزا چند ماه پہلو بر سینه با توانی بناده متوجه ریاض بعضی کردید خاقان منصور  
 از وقوع این مصیبت محزون و متامل گشته امر او را در کان دولت بلوازه تعزیت برداشتند و روح شریف شاه زاده را با طعام طعام و حیات

مسار از آیین



خفات کلام ملک قلام شاد ساختند و از سلطان و پسر میرزا بیک پسر پسر میرزا محمد سلطان نام و ما در این پسر سلطان هم حکم است فبت خان  
منصور و حال آن شاه زاده با والده خود در قید حیات و در ظل عنایت حضرت پادشاهی ظهیر الدین محمد بابر میرزا بسیرید ذکر صعود  
خواجہ قوام الدین نظام الملک بدرجات تقرب و نیابت خاقانی و مواخذ شدن امیر محمد بندق و امیر  
جهانگیر و خواجہ محمد الدین محمد بقدر جناب جلال سبحانی چون سبب اتفاق امرا ابو الفارزی سلطان حسین میرزا خواجہ محمد الدین  
محمد از داخل امور ملک و مال معاف داشت و نام امور دیوانی و سرانجام محاسن سلطان را بکف کفایت خواجہ قوام الدین  
نظام الملک گذاشت و خواجہ نظام الملک با علی مدارج اختیار و اختیار ترقی کرده قدم از مرتبه وزارت برتر نهاد و روزی چند  
اشرف دیوان علی مشرف بوده بعد از آن در هر که امر اعظام مہرز و دست تصدی او در ترقی و ترقی و قبض و بسط و عمل عقد مہمات کما  
مہر و سہ قومی شدہ اکثر امر او صدور و مقربان و جنگیان طوعا و کرہا اسم اعظم سبحانی آوردند و وزیر ادبکت امر و پیش بسیر و پیشانی  
و این مطاعه نقیض را این الدولہ القابریہ می بگردند و پیشانیہ تکلف خواجہ نظام الملک بصفت علم و تواضع موصوف بود نسبت بمشایخ و  
علماء اہل ادب و اخلاص تمام ظاہر سیمون و بر کر حاجب و دربان پرور خانہ خود نمیکذاشت و بر کس را صمیمی می آید ہر کہ میخواست نزد خواجہ  
رفقہ حال خود را عرض میداشت و اولاد امجاد خواجہ نظام الملک خواجہ کمال الدین حسین و خواجہ رشید الدین محمد الملک دو جوان بودند کما  
صورت و سیرت آراستہ و بنال و جوہ ایشان از صفات و تمیز و سمات دنیہ پیرائندہ خواجہ کمال الدین حسین بکویت طبع و حدت ذہن و فصاحت  
بیان و طلاقت لسان موصوف و معروف بود و خواجہ رشید الدین محمد الملک با وجود این اوصاف در میدان جلالت و سپاہی گری کو  
مسابقت از اسما و اقران میر بود و این دو برادر نامدار در زمان عادت و اختیار پدر بزرگوار در سکت جنگیان و مقربان خاقان  
مکان منتظم بودند و ہموارہ حاجات فرق نام را عرض کرده مہمات خاص و عام را سرانجام می نمودند و چون تقرب و نیابت خواجہ نظام  
و اولادش در جہ کمال یافت بنا بر آزاری کہ از خواجہ محمد الدین محمد در خاطر داشتند در قہر و بیان او را بر طاق نیان نہادہ در پایہ سریر  
کافی بنیان میکشادند و محاسن افعال انخواجہ نمودہ حضال را در صورت متعاج با نمودہ کثرت تمول او را شرح میدادند بکلم من سبح نخل بعضی زین  
در خاطر خاقان عالی مکان عالی گرفت و قواعد اعتقاد سلطانی نسبت بخواجہ محمد الدین محمد سمت احتمال بذریقت و در آن زمستان کہ خاقان  
در غیبتش از روی ہالیون کیفیت تغیر مزاج صاحب تخت و تاج را بخواجہ محمد الدین محمد قلمی نمود و انتخاب توہم کشتہ در گوشہ اختتام  
کزید بعد از آنکہ با چہ علم شمارہ ہم از آن سفر مراجعت کردہ پر تو اقبال بر تفر سر بر جاہ و جلال انداخت خواجہ محمد الدین محمد بختہ با بر لاس  
امیر شجاع الدین محمد بندق و مبارک الدین جہانگیر توہم سبت و کف و تبرکات نزد ایشان فرستاد بر لاسیان در مقام معاونت و مظاہر  
انتخاب آمدند و چون خواجہ نظام الملک ازین معنی و قوف یافت تقریبات انکمنہ تعلیم تہر بلوچ ضمیر منبر بجا یون بکاشت کہ در یورش قدم  
ایہ محمد بندق و امیر جہانگیر سلطان و پسر میرزا بصیبت نمودہ بودند کہ ہر گاہ اختلال بسببانی قصر نہ کافی خاقانی راہ یابد او را بسلطتہ  
بردارند و سایر درباری ہر خلافت و کما مرانی دکان لم یکن کار نہ و حال آنکہ خاقان منصور از امیر محمد بندق بسببشان درشت کہ در نشانی  
پورش مذکور گفتہ بود آزار بسیار در خاطر داشت و استماع قضیہ مذکورہ صمیمہ بخش کشتہ گرفت امیر محمد و امیر جہانگیر را با خود بگمرد آیند و چون  
دو امیر ہم خواجہ محمد الدین محمد را بعضی رسانیدند بحسب خاطر قبول نمودہ مواجہہ دلپسند فرمودہ تا خواجہ محمد الدین محمد از غایت دورانیہ  
بکایت امیر محمد و امیر جہانگیر و اظہار عنایت صاحب تلخ و سریر قانع کشتہ بحضرت خاقان پناہی خصل الانامی مولانا نور الدین عبدالرحمن را  
رجوع کرد و انتخاب با خاقان کامیاب ملاقات فرمودہ بصیارات لایقہ معروض داشت کہ داخل خواجہ محمد الدین محمد در صفات پادشاهی  
مستدرم مہموری ملک و شہودی رعیت و سیاحت التہ اورا تربیت عیالیہ نمود و عثمان اصحاب غرض ما در بارہ او بسمع دہنا بنیادین  
و خاقان منصور زبان مقبول کشادہ حضرت مولوی بچہ کشتہ بود و شلیہہ بخواجہ محمد الدین محمد پیغام فرمود و خاطر خواجہ اطمینان نام یافتہ روز  
دیگر از منزل انتخابیانہ جهان آرا شریف بر دو بوسیلہ امر ابر لاس بغرض باطوس سفر فرارستہ مسبت ہزار دنیا کی پیش کرد

چو در فراست در مجلس اول بود مزاج شهریار می را بسنت بخود نموده از پیرون آمدن ایشان گشته آتاش بقدر ملک قدر بنامه روزی چند خاقان  
 منصور بعضی از امرا و ارکان دولت را طارنت می نمود و بعد در آن بخت در آخرو زوجه که حضرت خاقانی در چهار گوشک کرد و عرض بزرگت باغ  
 جهان آرا در بزم عیش نشاء نشسته بود امیر محمد برندق و امیر جهانگیر و خواجه محمد الدین محمد را طلب فرمود و امر اعظام را میخوانده و حضرت  
 ایشان امر نمود و امیر محمد علی آنکه که محضلی خواجه محمد الدین محمد شتر شده بود آنجناب را که رفته بخانه خود برود و بعضی دیگر از اعیان آستان سلطنت  
 آستان امیر محمد برندق و امیر جهانگیر را دستگیر کرده در قلعه اختیار الدین معتمد و محبوس گردانیدند و امیر جهانگیر بعد از ده پانزده روز از قید  
 بجات یافته بار دیگر پو عنایت خاقان حضور بروجنات احوال یافت و امیر محمد برندق مدت یکسال در حبس مانده بعد از آن خاقان عالی  
 مکان او را نیز مشمول نظر عاطفت ساخت و از قلعه پیرون آورده با عمام جامه و جنبه زر دوزی و افسر نوزی سرافراز گردانید و به سبزه  
 بیشتر منصب امیر لامرانی عنایت کرده در باره آن امیر عالی که لوزم القعات و رحمت تقدیم رسانید تا خواجه محمد الدین محمد پس از روزی  
 چند که در خانه امیر محمد علی آنکه در بهر بود خاقان منصور پیرس ختم فرمود و میرزا سلطان احمد و امیر ناصر الدین محمد الخاقانی فرزند شاه و امیر محمد علی  
 فارسی برلاس و امیر مبارز الدین محمد ولی بیکت و خواجه قوام الدین نظام الملک و اولاد و سایر امرا و وزرا و ارکان دولت و مقرران  
 و انگلیان در دیوانخانه باغ جهان آرا نشسته امیر محمد علی خواجه محمد الدین محمد را باندی کران حاضر ساخت بعضی از نویسندگان بدین نام  
 خواجه نظام الملک در آن مجلس زبان تقریر کشاده تعهد و محاسب خواجه محمد الدین محمد کردند و آنجناب بدین نوزی و افسر تامی سخنان به  
 اندیشان را جوابهای نیک گفت و بهر چند اعدای او بدید یکدیگر و کین بار بر وی ثابت نماندند که دو خواجه نظام الملک حاضر گشته  
 اخرا لا محمد عمر و ابایی را که همداری ساقط بود اشارت نمود که در پهلوی خواجه محمد الدین محمد نشست و آنجناب روی بر او آورده گفت  
 کسی را معارض من سازید که هم کفو من باشد تا اگر در شتی گوید از وی تحمل توام کرد محمد عمر و آبادی بر زبان آورد که من از تو کم منتم بلکه اصالت  
 من زیاده است زیرا که من خوالا اصل ام و مادرتو محلو که پیر احمد بوده خواجه محمد الدین محمد از سماع این تشبیه شیخ بر خود پیچیده روی با امرا  
 و ارکان دولت که همه با او در مقام عداوت بودند آورده و گفت با یکدیگر عتراف می نمایم مرا از معارضه محمد عمر و آبادی محاف و اریدنگا  
 بنا بر اشارت اعدا سطر می چند نوشت مضمون آنکه آنچه در ایام اختیار از من صدور یافته نیک و اتم نشاء و نیکناه خود اقرار دارم و امیر محمد  
 علی آنکه او را بحسب باز برده خواجه نظام الملک با تعاقب امرا و وزرا بپا نه سر بر علی شافت و کیفیت نمی را که از خواجه محمد الدین محمد سانه بود  
 عرض نمود و حکم حاصل کرد که تحقیق جبات و ستمکات آنخواجگ همه صفات پرورد و نواب و خواص او در سبزه و تغذیب کشید تا آنقدر که  
 و جوهر و کتب شریفه و احسان غنیمه و فاد زهر با حیوانی و اوانی و ظروف عینی و کلیمهای پریشان چیمهای بنفشه نیکین خلا بر شد که بر کر عسکران در  
 حینال کلین کشیده بود و چون آن کشف و تبرکات نظر خاقان منصور رسید بر زبان گذرانید که ما را اکتفا و خواجه محمد الدین محمد چنان بود که برگاه کتف  
 معنی بدست او افتد فی الحال شستین کند و اکنون چنان معلوم میشود که با ما سر راستی نداشته خواجه نظام الملک چون این سخن شود بعضی  
 رسانید که با وجود آنکه تا عنایت خواجه محمد الدین محمد را بکنج کرده ایم این مقدار شوقات و تبرکات بحصول پوست غالب ظن آنست که اگر  
 او را تغذیب نمایند و دیگر بسیار نادر ظاهر شود خاقان منصور بخت باین امر بعد آستان نشاء و اخرا لا مر بر طبق مدعای خواجه نظام الملک حکم  
 فرمود که باید ملاحظه نمایند که سببی کجا او رسد و خرم دانند که بر کس در قطع رسته حیات خواجه محمد الدین محمد سعی کند گشته خواهد شد خواجه  
 نظام الملک و سایر دشمنان خواجه محمد الدین محمد ازین سخن هم کردند که رای بجا بود توجه آنست که نوبت دیگر خواجه محمد الدین محمد را تربیت  
 لاجرم حیل آید بشیند که او را در خراسان مجال توطن نماید کیفیت و اتمه آنکه چون دعویان خواجه محمد الدین محمد را فی الجمله بکنج کردند و نزد  
 ایشان بوضع پوست که دیگر چیزی از وی حاصل نمیشود کس نزد او فرستاده گفتند که اگر تو منتقل شوی که در عرض چند ماه مبلغ که باید یوان  
 علی فرو و آوری ما تو را مطلق العنان میسازیم نگاه در باب سر انجام آنو چه طریق امداد و معادنت مرعی میداریم و چون خواجه محمد الدین  
 محمد مخلص خود را محض و قبول این سخن دید بر طبق مدعای جادی تقدیم رسانید و از بند بجات یافت تا بهم در آن بخت نظام الملک و بعضی با

او حکم

مدعای شاه

و قبل از محصلات نوشته در وجه جمع از غلطاه ارتاک و ساکر و پیشکان خواه نمودند و بنا بر آنکه سرانجام آن بوجه محدود خواهد بود و مهم بدین ناموسی سیرت  
میگردت و یکدیگر کوشه مخفی گشت و یراق رفتن مجاز کرده و محبوب طایفه از مردم فرنگت بر او بیابان کرمان بپوشیده و نهان روانند و بعد از آن  
امیر نظام الدین در ویشلی خست حج یافته بجانب چهار توج فرمود تا خواججه محمد الدین محمد چون منزل توکت رسید فی ذلعهده مشغول و متعین و غافله داشت  
حق بالیک اجابت گفته متوجه ریاست گشت که دید و امیر در ویشلی بگذارد و بیخ اسلام نایز شده قرین صحت و عاقبت بهره با آند و نوبت دیگر  
بر سندهادت کتبه زد و چنانچه قوم غم خسته شوم خواجگشتان اشتهار الله تعالی ذکر سلطنت بدیع الزمان میرزا در مملکت استرآباد و بیان  
شده از وقایع که در آن اوقات افتاد چون زمام ایالت ولایت جرجان بوجب فرمان واجب الاذعان میرزا بدیع الزمان تعلق گرفت  
شاهزاده عیسی هر چه تا سر با دستا فیه رایت دولتش صفت ارتقا پذیرفت حکام ممالک مازندران و سردار رسل و رسایل مشکبشایی لابن  
باستان سلطنت ایشان فرستادند و جوایز اعلاص خود را بر طبق عرض بناده بسلوک طریق طاعت و انقیاد و وعده دادند و بدیع الزمان میرزا  
بسبب ساد صفت و رافت پرداخته بدارک اشتغال که در وقت مخالفت امیر منقول واقع شده بود قیام نموده بدست محدلت ابوال  
انعام و احسان بر روی رعایا بل صبور بر ایامش و امیر شمس الدین محمد بن عباسی را از پای سر بر اعلی طلبیده منصب امیر الامرائی و اختیار اعلی داد  
و جزئی و کلی ابوی داد و زمام امر وزارت و امور دوانی را در کف کفایت خواججه شمس الدین محمد بن خواججه معز الدین شیرازی نهاد و مهم صد  
و چشوائی ارباب عظیم بدستور صود بسید نظام الدین سلطان محمد بن امیر بر بیان الدین جاوند شاه موقوف گشت چون مرج و مرج با مورد دولت  
سلاطین آق قویلوک ماه یافته بود بسیاری از امر ارتکان العجا شاهزاده آورده علم شوکتش از ایوان کیوان در گذشت و سلطان بدیع الزمان  
میرزا بنا بر تخریف امر آذربایجان فی شورشیه قصد تخریب ولایت کرد و از استرآباد بر می شنافت اما کاری از پیش نداشت بر دو بجز در چوچه  
که انعام نمود بجانب دار المملکت جرجان مراجعت فرمود و از جمله عظام امور که در زمان سلطنت بدیع الزمان میرزا در استرآباد دست داد  
یکی آنکه عالیجاه معالی پناه خواججه معز الدین محمد شکی که از حبس طعه استیار الدین بجات یافته بوطن مالوف شافته بود و بر او شمس الدین محمد  
بکلمه شاهزاده که بنا بر اعوانی امیر شمس الدین محمد بن عباسی و خواججه شمس الدین محمد بن خواججه معز الدین صدر و ریانت مواخذ گشته گشته گردیدند و چون  
ظلمی کثیر از مردم جرجان آن دو خواججه مالیشان بایسته بودند سلکت جمعیت متوطنان آن ولایت سمیت احتلال پذیرفت و ولد ارشد خواججه  
محمد الدین محمد یعنی حضرت مملکت نیایی محدلت دستگاری خواججه سیف الدین مظهر خراسان رفته منظور غایت مظهر حسین میرزا گشت و در سلکت  
امر از نظام نظام یافت و در اندک زمانی شاست خون ناحق شامل حال امیر محمد امین عباسی شده بعرض خاقان منصور رسید که جناب امارت با  
پوشیده میرزا بدیع الزمان زبده آمیزی کرده بسلوک طریق مخالفت دلالت نیاید بر ترمیم آلات زرم و پیکار پرداخته داعیه دار و که ابوال  
فتنه بر روی آلی دیار خراسان بر کشاید بنا بر آن فرمان واجب الاذعان بنام میرزا بدیع الزمان صادر گشت که امیر محمد امین بایستد کرده  
درگاه عالم پناه فرستد و شاهزاده در اقبال آن مثال بکند و روزی همان احوال نموده آخر الامر بصواب زمره از امر او خواص که اجتناب  
و احتیاط امیر محمد امین بواجب ایشان بود بگرفتن جناب امارت بانی فرمان فرمود و امیر حسین علی تجاگش موجب فرموده عمل نموده بنده  
کران بر پای محمد امین نهاد و او را محبوب خود گردانید و متوجه دار السلطنت همراه گشت و چون خاقان منصور خبر آورد که امیر محمد امین ریشوند  
نشانی بنام امیر حسین علی فرستاد که سر او را از تن جدا کرده بپایه سر بر اعلی فرستند و این نشان در دادگان بامیر حسین علی رسیده حسب حکم  
تجدید رسانید و امیر نظام الدین علیشیر در تاریخ رسیدن سر امیر محمد امین بهر آنکه این عبت و سلکت نظم کشید عبت ظالمی ارگشته سوی  
شخص آوردند سر آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود و چون خبر قتل امیر محمد امین با استرآباد رسید خواججه شمس الدین محمد بن معز الدین بنا بر  
استاد که نسبت بجانب امارت بانی داشت متوجه شده علم غزیت بلکه غزیت بصوب قندهار فرار گشت و وزارت سلطان بدیع الزمان  
من حیث الاشتغال بصاحب لیسف و العلم خواججه جلال الدین میرزا موقوف گشت و مقارن آن حال ایات بمایون خال خاقان بهمال بجانب حصا  
شادمان در حرکت آمد و سلطان بدیع الزمان میرزا بر سر آمد و متوجه کنایه بود کشته کشتار و در میان بعضی از وقایع سمرقند

و حصار و محنت را بخت حضرت شکار بعزم شخیران مهملان نظم دین نوبت که صورت پرستی زنده برکنش نوبت کوسن سستی درخت  
در زمین رفت از بند و نه تاشه بهاران کل بخت کرد که درون نگردد و نور خورگم کبیر و نعتی بازار بجم مصداق این سابق آنکه میرزا سلطان احمد که سپهر بکتر  
سلطان ابو سعید بود در بلخ خیره بر قدرت سلطنت می نمود در غره ذوقیه مستح و تهنیت ثمانه از در فرور بسرای راحت و مسرور اتعالی کرد و آنچه که بر  
میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمود را در حصار قائم خود کرده روی بفرستد آورد و بعد از وصول در آن بلده فخره برسد سلطنت نشسته  
حکمت بجار و توابع را بولد ارشد خود با بنیر میرزا گذاشت و در ماه ربیع الآخر شش ماه آن پادشاه عالیجاه در بعضی شده علم توجه بجایم هجرت  
انگازد بنیر میرزا با اتفاق کار و امر از بخارا بفرستد فرما نفرنا گشت و به تشبیه قوا عدل احسان پرداخته بساط ظلم و عدوان در نوشت  
و معارف جلوس میرزا با بنیر سلطان محمود خان بن بوین خان بدو غیبه شخیر ماوراءالنهر لشکر بفرستد و با بنیر میرزا او را استقبال نموده و در نواحی لای  
عالی فریقین بوقوع انجامید و نایره حرب و شکره طبع و ضرب اشغال نایفه در آن اثناسجید کوه کلتاش که از اعظم ارکان دولت سلطان محمود خان  
بود با بعضی از جوانان همراه در میدان روان فرود آمد و شبیه نموده ایران سپاه بفرستد سپهر شور در سر کشید و بجایب نجات تا غلغله و کار حیدر  
و سایر تیراندازان را بر پنج دلوها ساعده لاجرم مخولان و لشکر کشید شیت بر سر که گردانیدند و نیم فتح و نظیر برجم علم با بنیر قری و دیده لشکر  
سپهر مخول پنج سپه برین بگذرانیدند با بنیر میرزا در غایت جاه و جلال بفرستد خود خراسان رسید و بدلا سامی عیث و سپاه مشغول گشته بود از سر  
مرقع که ایند و برادر خود در حه و سلطان علی را که در اید مخالفت داشت گرفته میل کشید تا بسبب بدبخته شخصی که با شتران امر شمع بود پس  
بود و شاه زاده زب و سپهر بکتر میرزا سلطان محمود میرزا سلطان محمود که در حصار شادمان قائم مقام پدر بود چون از فوت آنحضرت و  
یافت در ولایت خطبه و سکه بنام خود کرده تمهید اساس جبابانی قیام نمود و او میرزا شاه که در زمان سلطان سعید در سلک نوکران میرزا  
فرید رخ انعام داشت و بمن تربیت سلطان محمود میرزا پای بر مدارج رحمت نموده و راه قات سلطنت آنحضرت در محکمت قندز و بطلان  
اعلام ایالتی اخراست بعد از فوت ولی نعمت داعیه استقلال پیدا کرد و اگر چه روزی چند نسبت بسطان محمود میرزا امر اسم اطاعت بجای  
آتا اخرا لامر بسیاری ابطال رجال او وونی اسباب حثمت و استقلال مغرور گشت و از حکم و فرمان سلطان محمود میرزا کردن عیب و نخوت و جبر  
و عظمت و باد بروت او از حد و در نه است چون این اخبار بدار السلطنه برآه رسید خاقان منصور عازم شخیر آنولایات گردید و بعد از اجتماع  
سپاهی که در کثرت از اوراق شکار زیاده بودند در صولت با شیرشان و پیل دمان دعوی نخواست می نمودند تا بیخ او ایل سده احدی و ششاه  
غان غنیمت بجایب قبه الاسلام بیخ لطف داد و مسرعی تمنان برق و با بصوب استرا با دفرستاد و بسطان بدیع الزمان میرزا پنجم  
فرمود که با سپاه جرجان عازم کنار آب تویشتمه بکسب بجایون بپوند و با اتفاق سایر شاه زادگان در دفع اعداء دولت قاهره کمرسی  
و ایستاد بر بیان جان بند چون بیجی بدرگاه شاه زاده رسید و نشانی که برده بود بر عرض رساند سلطان بدیع الزمان میرزا بخت در اوقات  
فرمان واجب الاذعان تغافل نموده و اخرا لامر ملاحظه عایت حقوق بوقت نموده متوجه اردوی بجا چون گردید تمام امور ولایت  
جرجان را در قبضه قندار شاه زاده کاسر و تهمین من میرزا نهاد و بسا فعی محمود از استرا با و بیرون آمد عثمان یکران بطرف آب آمویه غلغله  
داد و تا خاقان منصور چون قطع منازل و مراحل زوده بکند و وقتیه اسلام بیخ رسید شاه زاده سعادت مند حیدر محمد میرزا او میرزا را دیدی محمد  
ولی بکین بوازم اجبال استحال نموده مرا هم پیشکش تا تجمیم رسانیدند و بشرف بغتیل انامل فیاض مشرف گشته ملاحظه عنایت حسروانه  
و منظور نظر محافظت پادشاهان گردیدند و چند روز انکس آسیر بکین که در یک فرسخی بخت معسکر حضرت اثر گشته اردوی کیهان  
پوی از آنجا بفرست مجور از آب و مرور بر ولایت حصار بر معسکر بیزه رفت و در آن منزل بفرستد عاقل سید که حسروشا لشکر بی  
اثر بلکه شرمی غرضت نظر فرام آورده داعیه کرد که بعد از کشتن سپاه دشمن لشکر از آب کند با را مصنوع سازد و بعضی سبب و ماراچ گشت  
مخروسه اعلام اقتدار برافرازد و بنا بر آن خاقان عالی مکان با برار عالیشان ثورت فرموده صلاح دولت در آن دیدند که بعضی از شاه  
زادگان رستم توان را با فوجی از جنود مظهر لوجه دفع شتر حسروشا بجایب قندز در سال وارد آنجا از آب عبور نموده محکمت حصار شادمان

شادمان با بختیگر در آورده و درین اندیشه بود که انخدمت را بیکه ایتم از او اجازت بدم تا که ناکاه سلطان بدیع الزمان میرزا بار دو بار  
رسید و شرف و بختوس و ولد بنه کوا استعدا یافته موجب مزید اعتقاد شاه و سپاه گردید و خاقان منصور آن نور دیده سلطنت و جهان با  
سردار فوجی از امرای نظر اقتباس و بسیاری از لشکر قیامت به اس کردانید جهت مقابله و متقابلت حضرت و شاه بجانب قندهار و آنه ساخت و سخن  
بمایون اندر و همچون جوهر فرموده در حدود قریب سیاه اعلام اقتدار بر افراخت و مردم بخانی بهو اداری <sup>سلطنت</sup> منصور و میرزا از ملازمت بدگاه  
اعلی کتف و زبیده بهر انجام پیشکش و ساوری قیام نمودند لاجرم نایب غضب خاقانی اشغال یافتند سپاه نصرت نشان آنچه در آن قریب  
سیاد غارت و تراج بردانند و از آنجا به سلطان محمود میرزا چون قریب وصول بکوب بمایون را استماع نمود و قلعه حصار را با میرزا محمد باقر  
معضی دیگر از امرای مثل امیر محمود بر لاس و در ویش علی ساربان سپرد و خود در غرض شهر توقف کرده بنا بر صخرین و عدم بکریه در غایت خلقت  
اوقات میکند ایند و حیرت و بی سامانی شاه زاده بعرض حضرت خاقانی رسیده از سپاه رنج سبجال بجانب حصار ایلغار فرمود و پس  
قطع منازل و مسجدی که لوپنجا شتاب در رضا و سپهر خضر امر تفرغ گشت تا چه راست ظفر آفتاب بر آنکس جزی که از آنجا تا حصار یکد و فرسخ مسافت  
پرتو وصول انداخت و سلطان محمود میرزا این خبر شنوده با محدودی از ملازمان بطرف دره و زراب کر بخت و خاقان منصور بر فرار شاه  
زاده اطلاع یافته ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا با جمعی از امرای انگلیان و فوجی از عساکر حضرت نشان بگامشی دشمنان روان کرد و شاه  
زادگان ایلغار نمود و سلطان محمد میرزا خور که فر اول ایشان بود در دره و زراب بچند اول چون سلطان محمود میرزا رسید و بین الجانبین عیان  
جنگ و شین ارتقا یافته سلطان محمد بی تماشای بر صف حصار میان تحت و غایت مردانگی و جلالت ظاهر ساخت تا بحسب نقد نیز بم  
شمشیر یکی زاهد از پامی در آید سپهر نیز دستگیر شد و متعاقب آن واقعه شاه زادگان بآن مکان رسیده مخالفان عثمان بود می فرار  
گردانیدند و بوضوح آنجا مید که سلطان محمود میرزا با انواع لطایف الجمل نذر و جعلی که در بلند می بامنزل محل دعوی برابری ضمایه صعود نمود  
و چون در آن کوه برف بسیار بوده از جنس نمد و پلاس به چه براه داشته بر زبر برف کسرتده و از آن جانب کوه پایان شافته و عثمان بر  
بطرف شهر نرفته بنا علی بذ ابو الحسن میرزا و محمد حسن میرزا اصلاح در مراجعت دانند و در چهارشنبه سبت و سیم جادی الاخری بار دو  
اعلی کتف و خاقان منصور از واقعه سلطان محمد مسیه خور تا سف خورده اقربا و اتباعش را پیش و فوارش سرافراز و مقهور گردانیدند  
بمازور امیر عربکیت و سیمان بیکان بموجب فرمان واجب الاذعان جهت استمالت متوفقان آن حدود توجه نمود و خواطر دور و نزدیک و  
ترک و تازیکت را بخواه اطف بیدر نج تسلی بخشیدند و بغایت عنایت و عدالت خسروانه امیدوار گردانیدند لاجرم خاص و عام ویلا  
حصار شادمان خرم و شادمان عثمان غرمت بار و وی بمایون یافتند و با تجمه سدره انما کرده در ظلال لطف و احسان بیکران از  
تاب آفتاب حوادث یافتند و احکام مطاع لازم الاتباع بنفاد آنجا مید که تکلیف از عالی و ادانی سپاه انجم جاه بیکدانه چون  
کاه متعرض و خراج مسیح آفریده کرد و اگر خلاف حکم بطور بیوند در عوض بر پیشری سری و بجزم هر ضرری سرور می تلف خواهد گشت  
و در روز پنجشنبه سبت و چهارم اردوی نصرت ترک از آنکس جزی کوچ فرموده موضع حکمت محل نصب سردقات سلطنت <sup>سلطنت</sup>  
استقلال شده بجز روز حکم بمایون لغاذا یافت که از لشکران منظر حسین میرزا سه هزار مرد در سایه علم شاه زاده فریدون حسین میرزا و امیر  
سبازالدین محمد ولی بیگ و امیر بریم جغتای و امیر محمد سعید بخون از آب عبور نموده سلطان بدیع الزمان میرزا علی گردند و حضرت از  
انجانب آب و منظر حسین میرزا ازین طرف توجه کردند و وجه سمت سازند و با ظفاز نایب مخالفت و عناد امیر خسرو شاه پروازند و روز  
شنبه سبت و ششم یکی از نوکران میرزا منظر حسین کورکان چله نام بیایه سر بر کردون اقلشام رسیده عرض داشت شاه زاده را با  
کتوبی که سلطان بدیع الزمان میرزا فرستاده بود در سایه منصورون انکه خسرو شاه قدم جرات و جسارت از قندهار بیرون نهاده و حاج  
بر متقابلت و متقابلت سپاه ظفر و سگاه قرار داده اکنون بهر نوع حکم قضا مطیع عالم مطاع نفاذ یابد در انخفاظ را است شوکت او طریق ایتنام  
مسلوکت دار چون پرتو خور خاقان منصور بر آن صورت افتاد فرمان عالی صادر شد که منظر حسین میرزا نیز از آب گذشته سلطان بدیع الزمان

بسم الله الرحمن الرحیم

پونده و هردو شاه زاده با اتفاق یکدیگر بر سر شرو شاه رو نند و صورت جمعیت اورا بر پیشانی مبدل گردانند و در روز کینه سبت و هفتم  
قاسم سلطان ولد سیدک خان که از عاظم خواجهین دشت قباقر و کار سلاطین عرصه آفاق بود اقبال وار بدرگاه خاقان جم اقتدار رسید  
و بقیبل نامل فیاض میر معازرت افرخته در سلکت سایر شاه زادگان منظم گردید و در همین روز میر مظفر بر لاس ولد امیر شیخ عبد الله که در دیوان  
ادارت سلطان محمود میرزا هم میرزا باستان سلطنت آشیان ستافت و محقق لایحه پیشکش کرده در سلکت اقران خویش انظام یافت  
و در روز سه شنبه سبت و نهم موبک بجا یون از محاکم منضت نموده موضع اقتباس محل نصب جناب سالکان طریق نزم و پر خاش گشت و  
در آن منزل محقق بنامیه که چون مظفر حسین میرزا سلطان بدیع الزمان پوینته خسرو شاه از مقامت عاجز شده روی غرمت بلکه نسبت  
بجانب حصار قندهار آورده شاه گان و نوغیان اورا تعاقب نموده آن قلعه را مکرر وارد در میان گرفته اند و محاصره و محاصره محاصره  
وارند اما در میان سلطان بدیع الزمان میرزا ابوالمنصور مظفر حسین کورگان اندک نقاری و اعیانیت که چون خسرو شاه بعد از پوینتن  
مظفر حسین میرزا بدیع الزمان عنان از مهر که قتال بودی فرار یافته مظفر حسین میرزا بر سلطان بدیع الزمان میرزا معازرت بنامیه فرستاد  
که در حین سواری نقاره زده بار در کلاستر ابواب مساوات بر کشاید چون پرتو شورش خاقان منصور برین صورت افتاد هم حصار اصیل  
فیصل داده روی توجه بقندهار نهاد چنانچه مرقوم کلکت بیان می کرد و من الله الا فاته و الممدد ذکر محاصره قلعه حصار و بعضی  
دیگر از وقایع روزگار درین اوقات و او ان که نواحی حصار شادمان مرکز اعلام حضرت نشان بود لایق آن و سزاوار چنان  
می نمود که میر محمد باقر محمود بر لاس و درویش علی ساربان با اتفاق جمیع سوتغان قلعه حصار مطاوعت در گوش کشیده و غاشیه سبعت برودن  
گرفته بیایه سریر خلافت مصیبت تابند و بلوازم نیاز و تشار بر داخته در سلکت سایر پندگان دولخواه انخواط و انتظام بایند اما انجا  
سارحایت حقوق رتبت سلیمان محمود میرزا و اولاد او ازین امر مانع آمده پامی در و امان استغنا بچیدند و پشت پند انحصار است حصار  
باز نهاده موجود درگاه عالم پناه گردیدند بنیاز علی بد اصباح پنجشنبه عرته ماه رجب که آفتاب جهانتاب از فروغ تیغ کشور گردید مختصان  
قلعه مشتمل بر اجیره ساخت و ششصد پیرق همشده خورشید لوامع شجر بر ساخت حصار فیروزه کار کرد و ن انداخت فرزنان آفتاب شجاع و جاب  
الابتناع نفاذ یافت که امرار انجم سپاه ناصر الدین عمر بکت و محمد علی انکه شاه حسین بنان پوینته اللطیف جان شاد حسن علی قزاق و یوسف ابو  
و امیر بکت ترکمان و تنگری برودی سماجی و سلیمان ترکمان و دوست محمد بخشی و حمزه که فرارل با غلبه بسیار از پیاده و سوار کرد قلعه حصار در محل  
نصب جناب مظفر انجم سازند و مورط بچش کرده از روی جد و اهتمام با محاصره و محاربه بردارند و الحی انحصار است که در رفت و حصار  
شنبه قلعه خمیر و سه سکند و خندق عمیق میان عرصه سبت اد باب کرم عرض و پهنای نظم حصار کنکریش ما بروج رخل بیاب آورده چنان  
محل ته خندقش از زمین در خاک دو چندان که از بروج تاروی خاک انقلعه سپاه حضرت پناه آن قلعه رفت دسکاه در مرکز  
وار در میان گرفته و اسباب حصار گیری رتبت داده و مراد و منجنیق نصب کردند و از جانبین دست باید اخش تیر و سنگ کشاده و  
محاصره و محاربه بجای آوردند که بنا در حد در عرض آمده تشر در خرمن جمعیت دلبران انداخت و عقاب تیر از آسانه گان بر و از نموده  
در کاخ دفاع پهلوانان زمین ساخت چون چند روز حال بر این نوال کینه شب و از هر طرف خایه کشته گشت کانه بل حصار با صفا از کانه  
قاصدی نزد جناب عرفان شاد خواجه حسن عطار که از اولاد زنده مشایخ بزم که در خواجه عطار الدین عطار بود و در جنایان برسد هدایت  
وار شاد مکن داشت فرستادند و القاس نمود که بیایه سریر خلافت مصیبت شافته زبان الهام بیان شفاعت جرایم ایشان بکشاید  
خواجه حسن بر حال آنقره رحم فرموده بار دوی بایون خرامید و بویله صد و عظام بچسب کانون خاقان کرد و ن علام داده و  
بقیبل نامل فیاض سر فرزند گردید و کنایان محمودان در خواست نمود و خاقان منصور طمس خواججه حسن را بچسب توان معزول ساخت و خواججه  
بقتل رفته مردمان و امان و عفو و احسان رسانید و متوطنان حصار فرخاک و مسرور گشتند و اظهار اطاعت و انقیاد کردند و آنچه  
گشت ایشان بدان میرسد بر هم پیش نشانی محمود بر لاس از قلعه بیرون فرستادند و او بگریه کرد و ن اساس شافته لغز بسا

سایر حصارها

بساطوس محرک شد و پوشیدگی حرم فرزند دست مرجم پادشاه بانه خلعت بخشش بنیایش پوشاند و زلال مکارم حسروانه بنابر مکاره و غشا و آفرین  
فروشانند و قوا و صلح و صفات که شده و خواجه حسن باصناف الطاف بیدریغ اختصار منفت و امیر محمود در لاس حضرت انصاف حاصل کرده  
المرام بقوله شافت عبت سنی اقبال درین کینه در فطرت انداخت که الصلح خیر و امر او صما قبول نموده که بعد از مراجعت موکب نظر آن  
محدوده سر برده عبت را که سلطان محمود میرزا نام تجرید میز کرده بود و راق نموده بداد سلطنته برده فرستند و میرزا سلطان محمود در این  
طریق طاعت و انقیاد باعث و محض باشند و از وقایع که در خلال احوال گذشته روی نمود یکی آنکه امیر یعقوب ولد امیر مظفر الدین ایوب که از  
ارکان دولت سلطان محمود میرزا الباقی شده سدره انما کرده شراطه بسیار مندی پیشکش بجای آورد و خاقان منصور او را مسطور و لطف و  
اهن ساخته و در دیوان امارت هم داده موجب شایسته نمود و یکرا که قدوة الصدور و الامام میرک جلال الدین قاسم ولد مولانا شمس الدین محمود  
که با خود محمدی منصب صدارت سلاطین شمس الدین بود تا پنج پانزدهم شعبان داعی من را بلیگت حاجت گفته بر این خبان انتقال نمود و خاقان  
منصور بلاخط حقوق خدمت آنجناب بر نفس شمس الدین کشته شارت علیه نفاذ یافت که حسب شرفش با برنج سلطت سید المرسلین صلی الله علیه و آله  
الهادین تجزیه و کفین کرد و دوسوی بودی سنج کل با نظر تجرید با دانی بشیخ نفس او را پنج روزه در فرار خواجه ابو نصر پارسا هفت روزه حضرت قدوه اولیله  
سجاک سپردند مدت حیات میرک قاسم بچاه و در سال بود و یکی از شعرا در تاریخ و فاشش این عبت نظم نمود عبت جو رفت روز برات از جهان دعا  
خودان باند سال فاشش های روز برات ذکر نهضت موکب حضرت نشان از ولایت حصار شادمان بجا ببت  
قندرو بقلان چنانچه سابقا مکتوب آنرا در سلک تجرید چون خسرو شاه قوت مقاومت پادشاه زادگان در خیر فنت خویش بدید و  
چار دیوار قلعه قندز پناه ساخته اسباب حصار داری مرتب گردانید شاه زادگان و نوینان با عسا که حضرت نشان اطراف قندز را احاطه  
نموده از جانبین سنگهای رعد آتش دادند و شعله گیر و در جلعه سپرد و در رسایند دست باند اختن با و کت و لده و کشاوند و بنابر کمال شایسته  
ان قلعه مدت محاصره امتداد یافت لاجرم خاقان منصور بعد از فراغ از حصار با تمامی محذوم زادگان و امر اعیان عزیمت بدان صوبت یافت  
و هوای قبادیان از چهار موکب حضرت نشان عطف نشان کشته فرمان واجب الاذعان بر تیب بر صا در شه و امر او توچی کشتهای که بانی آ  
تو بید جمع گردانید بجا آن اردوی بجایون چند کتی دیگر تراشیدند و در جبری که بالای آب و باج بود آثار بسن جبر کردند در آن آشنایی کشتی موضع  
بسین بلسید و شدت بر چه تا تر کشتهای جبر خورده اگر آنها را در هم شکست چنانچه از شفت کشتی زیاده از پانزده عدد سالم مانده بنابر آن  
بجایون نفاذ یافت که جبری پیدا کنند که جزیره در میان داشته باشد تا بدان کشتهای که درست ماند بود این کنایه با جزیره جبر است که  
و کتی دیگر از جزیره تا آن آب جبر بندند و عبور کنند و بعد از جت و جوی و کت و پوی مثل این عالی یافته جبر تر قیب نمودند و خاقان منصور با  
سپاه اناب عبور کرده جزیره شافت بخیال آنکه شب بجا بوده روز دیگر جبر را بد نظر کتند و اناب بکند زنده اتفاق در آخر جان روز شیری  
آب افتاد و سهولت با کجانب بیرون رفت لاجرم بوضع پوست کبری و سیله جبر از آن آب بیوان گذشت و خاقان عالی مکان بمان زمان از کجا  
جمهور فرمود پشاه زادگان و امر او لشکر بمان نیز مانده با و اناب عبور نموده چنانچه در وقت نماز غنن بچکس در جزیره مانده و نزدیک پنجم آب  
طنیان کرده و بجزیره را فرو گرفت و بکنان را معلوم شد که اقتادون آن شسته در آب محض عنایت فکت و باب و کال قوت و دولت خاقان  
کامیاب بوده و الا در آن شب در جزیره کوره توقف واقع میگشت همه کس را طوفان بلا و امواج دریا از سر میگشت و لاجب عبت بود و کرا  
لطف حق را بر سر ز طوفان دوران نیاید ضرر القصد چون در بای لشکر قیامت از خاقانی در ظاهر قندز بتلاطم و آمد سیلاب رحمت بر کرا  
اساس خناد امیر خسرو شاه را اندازد از مقام غرور و پنداره تجاوز نمود علی العاقب و التوای فاصدان نخذان با نشان خلافت آتش  
ارسال داشته بزبان مجرب نیار مندی بچام داد که قدر بنده ندان بازگشت که با خدام خاقان منصور در معرض مقابله و تحامله توانم آمد و جرات  
و جبارت که تا غایت بوقوع انجا رسیده از خوف جان و هم بلاکت بوده اگر زلال الطاف حسروانه و فائز دلات این بچاره را باب عبور  
فرو شوید هر اینده عتق چاکری و انقیاد و در کوش کشیده ما دام الحیوة تمام از جاده خدمتکاری فراتر نمی نهم و چون دکتب بجایون از اینجا مراجعت

در قبه الاسلام بیخ نزل اجمالی واقع شود درگاه عالم پناه شناخته دیده در دیده را از خاک بارگاه پیرا شتاب جلا دهم خاقان حضور از غایت محبت  
جلی و نهایت عظمت اصلی بر عجز و بیچارگی خسرو شاه زخم نموده فرستادگان او را بجمع فاعزه نوازش کرده سخنان عنایت میرزا پیغام فرمود و آنجا خرد  
خطبه و سکه با هم و لقب بجا بون موش و عزمین ساخته نظر به بادور که از جمله خصوصیاتش بود با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و او بوسیله امر اعظام  
تغییل توایم سرسلطنت مصیر در یافته زبان اقدار و استغفار برکشاد و بانعام خلع طلا دوز می مقهور میبایستی گشته خاقان حضور همه امیر خسرو شاه و  
برادران او نیز ثواب خاصه ارسال فرمود و از کمال مکارم اخلاق مضب امارت دیوان عالی خسرو شاه عنایت کرده تقویین آن منجیب  
القدر را علاوه بخشایش بر ایم و انام او گردانید و چون نظر به بادور از بارگاه ظلمت احتشام محضی الرام بعلقه قند باز گشت فرق تغا و مباد  
خسرو شاه از او ان کیوان در گشت و مهر خود را بقطب الدین محمد کجاول سپرده سپاه سر خلافت مصیر فرستاد تا فرامین مطاعه در آن موثق سازد  
بعد از آن اردوی کویان پوی بجانب قبه الاسلام بیخ منضت نمود و چون از فجار موکب گردون مراتب بودی آن بده عطر نبرگشت خاقان  
ظلمت بخش ایلت بیخ را با توابع و ضمایم از آب سوری تا مر فاب سلطان بدیع الزمان میرزا مسلم داشت و عازم دار السلطنت برآه شده بر خراج  
استیصال و است منضت بر افراشت پس از وصول بتفر سر حیمت و عظمت و تمهید بساط عدالت و کرم سلطان سوره میرزا حسب المهر همیشه  
خود را که مافر و حیدر محمد میرزا بود در آن نموده بجانب دار السلطنت همراه کیسل فرمود و خاقان حضور امر اعظام و وزیر اکر ام را تبرئتی با  
سور و تمهید موجبات بخش و سرور مانور گردانید و بدستور سوره در باغ زاغان چهار طاقتا ساخته شده بقیها بر عرصه ظهور آمده و سه ماه  
در روزگار صغار و کبار بعیش و طرب بگذشت و زبیره برج سلطنت با جیس سپهر خلافت بقتضای شریعت و امتحان کرده بین الجانبین طریقه  
محبت معرفی گشت و چون بر حسب تقدیر ایروز سجانه و تعالی در دران پایدار فنا بر سوری را نامی در محبت و بر سروری را الهی مستحق بر  
نهاری را بیلی دپی و بر بهاری استن بفضلی و می بمدان سال که تاریخ بجزی بنصه و دور رسیده بود شاه زاوه جلالت انتاب ابو الفوارس  
شاه غریب میرزا که بطرف طبع و حدت ذهن و فور فراست و کیم است از سایر جوان اختیار داشت و همواره با فاضل شر او اعظم فضلا  
نموده بهت بر تربیت این طایفه یکاشت بخت فحاه در گشت و بموجب کیمه خسته اولاد او کباده ناملت شاه زاده موجب حال خاقان سوره جمال  
چنانچه سوره است نوازم سو کوادی و در اسم تعزیت و ادبی می گشت کشار در بیان سلوک بدیع الزمان میرزا و روانی  
خصیایان و طعیان و ظهور آثار فتنه و فساد در اطراف بلاد خراسان چنانچه سابقا مذکور شد در آن او ان سلطنت  
بدیع الزمان میرزا بموجب فرمان واجب الاذعان از دار الملکت جرجان عنایت بصوب کناره آب سوری اعطاف داد و زمان ایلت  
آن مملکت را در قبه اختیار و لدار شد خود مخمومین میرزا نهاد و چنان طبع میداشت که خاقان حضور بهان دستور آن مملکت را بران بنیره سعادت  
منه مسلم دارد و اندیشه خزل او را بر امن خاطر خاطر گذارد و اما بخلاف حضور حضرت در روز یک میرزا بدیع الزمان را عظمت عنایت کرده  
حکومت قبه الاسلام بیخ سرفراز گردانید و جهان بجنس میرزا مظفر حسین را جبه تقویین ایلت دار الفتح استر آباد جامع پوشانید و بنا بر آنکه  
بدیع الزمان میرزا در وقت محاصره قندز از مظفر حسین میرزا بجنیده بود و عزل و لدار شد از حضور سید نمود این معنی بغایت متعجب گشت و با بر  
و مخصوصان خود طریق مشورت سلوک داشته از مقام اطاعت پدر بزرگوار در گشت و بعد از آنکه خاقان حضور از بیخ دار السلطنت برآه گشت  
بدیع الزمان میرزا ایلیان بهمان برقی و باو بدار الفتح استر آباد فرستاد و بجهت مومین میرزا پیغام داد که سپاه مملکت جرجان را در ازم آورده بهت  
اسباب کار در بردارد چون مظفر حسین میرزا بدی بجا سب شتابه مملکت را بدار گذارد و اگر ضرورت شود محتانله او را پیش نهاد و بهت سازد  
و همچنین بدیع الزمان میرزا فاعده ان نخذ ان نزد امیر خسرو شاه و امیر شجاع الدین ذوالنون از خون که از خاقان حضور توهمی عظیم داشت ایلیان  
نموده از نشان را از مانی الصیر خویش آگاه ساخت و آن دو امیر صاحب تدبیر نسبت با آن پادشاه عالیجاه در مقام اخلاص آمده هر یک بنا  
اطاعت و خدمتکاری طرح انداخت و حقیقت این اخبار در دار السلطنت بهر شاهانتهار یافته خاقان حضور در بجز اضطراب افتاده چند ولایت  
رسول در سابل بدیع الزمان میرزا روانه گردانید و شرایط نصیحت بجای آورد لیکن فایده خدا و لاجرم بی تحمل شده قصد فرمود که با وجود



که با وجود ضعف شرح و فقدان حوثت سواری در آن رشتان لشکر حضرت نشان بحد و در ساینده بدیع الزمان میرزا تا در بیخ نمود از سلوک  
 طریق حقوق منزه گردانده اما مقرب حضرت سلطان امیر نظام الدین علیشیرین عرض رسانید که اگر فرمان بجایون نهاد تا بیخ رفته میرزا بدیع الزمان  
 نصیحت نماید و بکمال موافقت پادشاهانه استوار ساخته نوعی سازم که از بادیه دلاناری بشایع حد مکتاری آید و این سخن موافق مزاج بجایون  
 افتاده امیر علیشیرین وی مقصد نهاد و چون نزدیک بان بلده رسید شاه زاده شریط استیصال امری داشته مقدم شریف آن همان عزیز را مقصد نمود  
 و در لوازم عظیم و حرمت مهیا نموده با حسن وجهی مراسم داشت و ضیافت بجای آورد و امیر صاحب تاج پیرین تقریر میرزا بدیع الزمان را پسندید  
 از سلوک طریق خلاف تقدیر نمود و بر رعایت حقوق و اهدای بزرگوار و استرضاء خاطر خاقان کامکار نظر نمود و آن سخنان در ضمیر میرزا بدیع الزمان  
 آثار افتاده میخواست که سرکار بیخ را به نظر حسین میرزا باز گذارد و مقرب حضرت سلطان با حصول اهل امانی حضرت انصراف دهد که ناگاه پیر  
 تقدیر امری ظاهر گشت که از سر مصالحه یکبارگی در گذشت صورت حادثه آنکه در آن اوان که امیر علیشیرین در بیخ بود و بعضی کلمات حکمت آیت نیک  
 فقار از مرآت خاطر بدیع الزمان میرزا میرزا و خاقان تصور برابر عوامی جز از نظام المملکت و بعضی دیگر از سخنان که میخواستند که امر مصالحه  
 بعضی امیر علیشیرین پیر و بنام امیر اسلام برلاس که کوفال بیخ پیشانی ارسال فرمود و میخواست که بدیع الزمان میرزا بر رسم سگدار شهر سپرد  
 رود باید که در دوازده بار کشیده نگذاری که دیگر آن بلده در آید تا بزرگ جنایت و انتقام با اختصاص مانی و این نشان ببار انتقام  
 بنظر بدیع الزمان میرزا رسیده از شگفتی پدید بر بزرگوار نویسد گشت و امیر علیشیرین با حصول مقصد حضرت داده از مقام موافقت در گذشت  
 و مقرب حضرت سلطان در وقت سفر پایشه سر بر خاقانی رسیده آنچه دیده بود و شنیده مبرور عرض کرد این دو در باب اطفاء آتش غضب پادشاه  
 که صفت کتاب داشت مساعی جمیده تقدیم رسانید اما اصلا نتیجه بران ترتیب نیافت و خاقان تصور میرزا علیشیرین با با امیر محمد بر دین  
 برلاس و امیر ناصر الدین عمر بیکت بجانب استرآباد فرستاد و بعضی سخن خاقان در غایت بیخ یافت در اوایل فصل بهار با لشکری بعد آورد  
 ریاحین و از بار تخت فرمازم استیصال حال قبایل سپر کشیده توجه نمود و بدیع الزمان میرزا آنچه شونده ابواب انعام و احسان بر روی امر  
 و لشکر بیان بازگشود امیر نظام الدین شیخ علی طغاسی را بکومت و محافظت شهر و قطع بیخ مقرر ساخت و در شعبان ششمی و شعبان هفتمی با استیصال  
 والد نادار از آن بلده پیرون خرامیده در ایست قتل و جان برافراخت و از راه جوزجانان بانک یکی شافته در دهانه در بیخ چرخ قبه با  
 با وج مبرور راه رسانید و از پنجانب مواکب گردون مراتب خاقان نیز از نیمه گذشته از طرف دته مذکور راه حسلر بجایون گردانید در آن  
 شب بر عقب پدید و سپر بقصد یکدیگر گریسته ناز و درانه بشه کارزار بودند و دلبران جانبین به تیر اسباب صاف برداشته مشتلی و اطمینان خوا  
 لب میگویند و کوه واقعه با یله سل چراغ و فرو نشستن چراغ امینیت و فراغ صبا می که از اهر از صر صر قضا و حق چراغ  
 غایب مواکب کوکب دشتستان آسمان منطفی کرد و در واقعاتی مثبت مالک المملکت ابروای کوشای جمیده جوشیده با فتح قوه فیروزی رسیده  
 خاقان حضور حضرت و سپه پناه خضر ناپه را بنو طلعت شاه زاده کان آفتاب احتشام و فرود نویشیان بهرام تمام از غنیت و احکام داده رسیده  
 حکمت و مفر که نام و ننگ فرستاد و بعضی بجایون متعاقب ایشان بر سپیل نالی در حرکت آمد و از آنجانب میرزا بدیع الزمان نیز بقیه کشته کشته  
 نموده شد و فرم بهیتر تغییر ساخت و روی بمیدان بزم آورده اعلام قتل و جان برافراخت در میان دته بیخ چراغ تقارب فریضین سگ  
 انجمنید و غریب کوس و سورن زلزله در زمین و زلزله اند حسته علامت صورت اسرافیل ظاهر گردانید و سبب حمله طایان چراغ زندگانی پرولان فرود  
 نشاند و شعله نشان پهلوانان کجیات بختان بسر قدا احترام رساند و هر جام زرد قام از خون کشکان زنگت با قوت رمانی گرفت و حضور خمر  
 الماس اثر بر خلق افشا دکان کوه لعل دشتانی پذیرفت نظم خون طایان سنگت شد لعل کون روان شد بروی زمین جوی خون هر سو سر سرد  
 ناجوی بمیدان در افتاده مانند کوی در آستان آن احوال و حال آن احوال همای قهر بجایون خال خاقان سوخته چنان سبال اقبال سایه بر آن سر که  
 انداخت و چشم بدیع الزمان میرزا بر ما چو بود به کوشا افتاد خنان تاملت و ناسکت از دست داده توقف در برابر چنان پدید از شگفتی  
 رعایت ادب مقصد کرده اند از اختیار پادشاهان پست بر میدان کارزار گردانیده روی جواد فراد آورد و لاجرم دلاوران مواکب

انسان از سر آفتاب آغاز می‌گردد و شایع می‌گردد با فوجی از مخصوصان شاه زاده قیام می‌برد و بیخ بگذرانند و زمره را با سیری کرده حساب حکم کرده  
 ایشان را نیز شربت بلاکت چشایند و چون بدیع الزمان میرزا باقر انصبوب فرار یافت بواسطه تنگی آن راه و از دوام حمل سپاه نداشت که سبیل  
 سرعت از فرات بجا خود را با ساحل کباب رساند و با طایفه از خویش که لازم بود کسب سعادت اختصاص بودند بر شیبه صعود نموده از طریق غیر مستقیم  
 طی مسافت فرمود تا کاه بر فراز کوهی بکشد اندازد رسید که بدیع طرف آن پیاده را زود امکان بود تا بسواره چو رسد و حال آنکه بوجهن میرزا باقر خان  
 منظر نو ابعده گرفتن برادر بزرگوار از عقب در غایت سرعت می آمد لاجرم بدیع الزمان میرزا باقر کشته پیاده شد و طایفه از کاتبان کاتبی خدو  
 و دستاورد سر هم پست شاه زاده دست در آن زده بایان رفت و اتم حروف بعد از پنج شش سال از حد و شان این واقعه در طاعت سلطنت  
 بدیع الزمان میرزا باقر توضیح رسیده و کیفیت نزول آنحضرت را بواسطه از لفظ کوه بر فاش نشسته القعه چون شاه زاده قرین صحت و سلامت  
 از آن کوه بدانه در پیل چراغ بایان آمد یکت خوار می که در سلک خدام عالی مقامش انظام داشت و از راه راست به آنجا رسیده بود  
 در ساعت اسپه خویش پیش کشید و سلطان بدیع الزمان میرزا باقری در کابا آورد و همان عزیمت بطرف قندهار عطف داد و اگر شرمی که  
 بر بزرگان کوه در خدمت شاه نمانده بودند بسلاست بایان آمد از شش رویان سنده تا با هر اسپ و اسب که از آنجا بایان انداختند چراگاه  
 عدم را منزل ساخت و خاقان حضور بعد از دیدن بیکر حضرت و نظرتانها با طرف بلاد حراسان ارسال داشته بایات بجا یون حال کباب  
 قبله الاسلام پنج برخواست از نوادر و قایح آنکه شکست میرزا بدیع الزمان در پیل چراغ روز سه شنبه بیست و نهم شعبان سنه شین و ستانه  
 دست داد و روز دیگر که چهارشنبه غره ماه رمضان بود پیش محمد موسی میرزا در میان تا شکر بردت و مهر بجهن مغلوب شده بدست مظفر حسین  
 افتاد چنانچه غریب است تحریر یافت و بر تو استقام بر تقصیل آن واقعه خواهد یافت انشاء الله ذکر فتح پنج بعد از تقدیم لوازم  
 محاصره و پیکار و رفتن سلطان بدیع الزمان میرزا بولایت کر میسر و قندهار چون امیر نظام الدین شیخی طغیانی که حاکم  
 قبله الاسلام پنج بود از واقعه پیل چراغ خبر یافت برج و باره و فضیله و در شهر چنانچه باید و شاید محفوظ گردانید و خاطر بخشن قرار داد  
 سقد فروختن آنش جنگ و پیکار کردید و بایات نظرات خاقان پسندیده صفات از پیل چراغ منتضت فرموده چون سایش وصول بر بظهران  
 بلده انداخت جرئت حضور آغاز محاصره و محاربه کردند مردم شهر نیز باند اخن تیر و سنگ و آفر و خن نیزان حرب و جنگ پرداخته لوزن  
 شجاعت بجای آوردند بعد از چند روز علیکه بخشی که امیر شیخ علی صبط پنج چهل مجده را بعهده او کرده بود نقش دولخواهی میرزا بدیع الزمان با کجایی  
 از بوج دل بست و عزیمت خاقان حضور بایل کشته قاصدی نزد امیر عبداللطیف بخشی که خویش او بود فرستاد و پیغام داد که باید در بظهران شب  
 عشا که ظهر غلب از جمیع اطراف شهر جنگ پیش آرند تا من این برج فوجی از بظهران را با ما برده با حسن و جوی لوازم حدسنگاری حضرت شهر را بجای  
 آورم و امیر عبداللطیف کیفیت حال ابرض خاقان حضور رسانیده آنحضرت در غار دیگر شب موجود جو و حضور و در آنجنگ سلطانی امر  
 فرمود و همان ساعت یکی از امر که کینه امیر عبداللطیف در سینه داشت و نخواست که شخیر پنج بوساطت او متبیر ببرد صورت مو صند  
 بر بتری نوشته بهتر انداخت و آن نوشته بنظر امیر شیخی رسیده فی الحالی فوجی از ابطال بجال غنم گرفتن علیکه بخشی کرد و او اول جناب قاصدست نموده  
 آنرا خود و ما از برج چهل مجده در خندق شیخ حاجی انداخت و پشت او بر زمین خورده بکشت و بجان لطف امیر شیخی بحقیقت حال اطلاع  
 یافته کسی بایان فرستاد تا سرش ازین جدا کرد و از نوکران علیکه بخشی که کشته کشته بقیه السیف خود را از باره در خندق انداختند و باره دوی  
 بجا یون شافیه صورت حادثه را معروفند داشته لاجرم آنشب جنگ در خیر تا خیر افتاده چون مدت محاصره پنج از چهل روز گذشت  
 در شهر قحط و غلانی عظیم واقع شد امیر شیخ علی از محافظت آن بلده عاجز گشت و در تامل افتاد که آیا بچه وسیله دست در دامن محافظت  
 خاقان حضور بسوار کرد اند و کدام یکت از امر او در کان دولت را شفیق جرایم خود ساخته محسوران پنج از ابله غلابت همیشه رسان  
 در آن آنار باغی از شمع لطف از روی ناگهانی بمود فرود روی زیبا ماهی شد سرور ابل پنج عالیجاسی فی فی عدم بعالم آمد شاهی  
 یعنی بیرون و قاضی الجود شاه زاده سعادت انما سلطان محمد زمان میرزا از افرق ولادت طالع گشت و از آنجا حسین پیش دیده دولت گشت

و اقبال هوشمند و عظمت کوشش بشارت از اوج سموات در گذشت و امیر شیخ علی آن قدوح کامکاری با در مقام عدالت و بزرگواری همیشه در پیشگاه  
 نژاد نادرش فرساده و خاقان منصور را از مشاهده جمال آن قره العین سلطنت عن شغقت در حرکت آمده ابواب لطف و احسان بر روی او  
 اینچنان بر کشاد و خواجه کمال الدین حسین ولد خواجه نظام الملک و امیر حاجی بر یکا دل را نزد امیر شیخ علی ارسال داشته سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود  
 و امیر شیخ علی از استماع آن حکایات قوی دل و مستظهر گشته در او امر سوال سال مذکور محبوب بشا ایهما بدرگاه عالیه شافت و سعادت تعقیل بساط  
 خلافت مناسط مشرف شده بر تو انوار خاقان بر وجبات او ایش یافت و چون امیر شیخ علی پنج شش روز در ظل عنایت بیدریغ بسر برد حضرت صاحب  
 موده با شاه زاده نور سیده و والده او که بتبلیغیه متمکن بکیت بود و سایر سوزات حرم سرای بدیع الزمان میرزا عنایت قند فرمود  
 و خاقان منصور ایلت قبله الاسلام پنج دو تاج را با راهیم حسین میرزا تقویض کرده روی بجانب کنار آب مرغاب آورد تا بدیع الزمان  
 از منور که پیل حرم با معده دوی از امر او مخصوصان عنان بگیران بصوب قندهار عطف داد و بعد از وصول مجدد آن ولایت امیر خسرو شاهی  
 خسروان و تبرکات پادشاهانه از چشمه و خرگاه و مسر پرده و بارگاه و اسپان تازی - اهورا و استران رگابی قطار و نفایس اقمشه و ظریف  
 استعده نمود و نامحدود محبوب جمعی از خواص با استقبال شاه زاده فرستاد و خود نیز سعادت بلا منت شافت شرف تعقیل انا مل فیاض دریافت  
 انگاه انخسرو عالیجاه با امیر خسرو شاه و سایر امرار شجاعت پناه در باب شجر مملکت و تدبیر امور دولت مشراط مشورت بجای آورد  
 چنان مقرر شد که بدیع الزمان میرزا بقندهار شافت امیر ذوالنون با خود طی کرد و سپاه اولایات را فراهم آورده از آنجا بکند و  
 خراسان در آید و امیر خسرو شاه ازین طرف بالشکران قندهار و بقلان و ختلان و بدخشان مسخرن حد و پنج و اند خود و شیرخان کرد و تا پنج  
 ده هاست بجمول پیزد و هنوز بدیع الزمان میرزا در خاطر قند بود که امیر شیخ علی بخدمت رسید و در می اوج سلطنت را بارگاه سپهر  
 اشک و رسایند و آنحضرت دیده بیدار شاه زاده روشن کرده چند روز بساط نشاط بسوط کرد و ایند بعد از آن فرزند ارجمند را با حمل  
 نشینان تن مصمت در قندهار گذارست و نیت بصوب کرمیر و قندهار بر افراشت و پس از حصول آن مملکت امیر شیخ علی الدین ذوالنون  
 و اولاد او شجاع بکیت و شجاعت بر اسم استقبال نمودند و بلوازم نیاز و شایه پرداختند و بعد از مکان در استیضاد خاطر بماند  
 گوئید بهیچکلی تمت نظام مهمام انخسرو عالی مقام را پیش نهاد تمیت ضمایر اقبال تا شرف سعادت بعد از آن ایام بدیع الزمان میرزا محمد امیر  
 ذوالنون را که تا بسید اوج سعادت و طهارت بود خواستگاری نمود و باین شریعت مطهره در سلک ازدواج کشید و چند روز بساط بسوط  
 و سرور بسوط داشته بعین نشاط گذارید و باین وصلت بمبانی اخلاص امیر ذوالنون و اولاد او نسبت با آنحضرت تمت احکام گرفت  
 و قواعد حضرت اقبال شاه زاده سعادت رعنت و متانت پذیرفت تا در آن او ان جهت دفع اصابت عین الکمال در غایت غراست  
 دست داد و آن واسطه امیر شیخ علی غنائی در بند کرد تا حد صورت حال آنکه در روزیکه امیر ذوالنون بطواف یکی از مزارات زمین  
 اشغال داشت فدائی بطریق داد خواهان پیش آمده کار دی بجا به انجناب رسایند و ملازمان در ساعت او را پاره پاره کرده آنحضرت  
 را از آنکس امیر شیخ علی دانستند و امیر ذوالنون و اولاد حصه قتل آن بیگناه نموده امیر شیخ علی شبرار و سلطان بدیع الزمان میرزا که بکیت  
 از غوینان با و سه هزار سوار سرا پرده عالی را امر کرد و در میان گرفتند و کس نزد آنحضرت فرستاده امیر شیخ علی با طلبیده نه هر چند  
 الزمان میرزا در برابر او نشسته امیر شیخ علی سخنان پیغام فرمود بیع قبول نشودند تا عهد و پیمان را بایمان موکد گردانیدند که امیر شیخ علی را بکشته  
 بعد از آن بدیع الزمان میرزا جناب امارت تاب را با امیر ذوالنون تسلیم نمود و او بار دیگر از آنحضرت داضی گشته که خدمت بر میان بست امیر  
 شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع کرمیر محبوب گردانیده آنرا لامر اجازت داد که بهر طرف خواهد رود و انجناب بدرگاه عالم پناه خاقان  
 منصور شافت در سلک سایر امرار عظام منظم شد و بعد از آن ایام که بدیع الزمان میرزا در زمین داور بسیر سیرد حادثه محنت از خود میزد  
 میرزا اشهر یافت و شتر ارتش عمده زانده کانون درون بکنان با فرد یافت چنانچه مشروح میگردد و کیفیت این جمال تعقیل می پیوندد  
 گفتار و بر بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا بدست ابوالمنصور مظفر حسین میرزا و از پای در آمدن آن تازه

این سال با صلح اقبال بصره تقدیر ایزد متعال سلطان محمد نومن میرزا شاه زاده بود که آفتاب طلعت بجای نشین صیقلی ریاض پادشاهی  
 و ظلال سعادت روز افزونش را مگاه فرق رعیت و سپاهی فرق فرقه سایش شایسته افسر شوکت و ذات مجسمه خاتش زینبده و بیهم او کین  
 در میدان ندم چون شیرینان بسیرتجه پهلوانی لباس حیات دشمنان از هم دریدی و در ایوان بزم بیان ابرمیان از دست دست کوه  
 با کشتن مال دوستان را حضرت بختی مرآت طبع لطیفش کس بزیر صور خیر خواهی و صباح رای میرش نظر او از غایبات آبی عنونی کل باغ  
 دولت در دوح سپاهی فرزند شمع بیوز آبی را اصفاف و عدلش رعیت رفه بچود و عطایش سپاهی ملبی چو آینه مرآت طبعش منور  
 در صورت خیر خواهی و چون زمانه تمکک و سپهر مردم آزار میخواست که طوایف نام در ظلال سعادت آن دردی آسمان جلالت بیایست  
 و در پناه رحمت آن کو برکان عدالت آسایش نمایند در غمخواران او ان جوانی خال زندگانی او بزند باو اجل زیاری در افتاد و در مبادی ملک  
 شایب آفتاب حیاتش بجزیر ایزد جل از او کمال روی بسیرت زوال نهاد صورت حال پسر جل آمل آنکه چون آن شاه زاده سعادت انما  
 از توجیه مظفر حسین میرزا بجا بستن با و خیر یافت میخواست که بقدم اطاعت عم برز کو ابره شغال نماید و ملک و مال فوجی گذاشته بجا بستن  
 مخ توجیه فرماید لیکن متعاقب و متواتر فرامین بدیع الزمان میرزا بوی رسید می برانکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد و سپاه جو جازا فر  
 آورده قدم در میدان مقابل مظفر حسین میرزا نهاده نابران محمد نومن میرزا با لشکری جو از استرآباد بیرون فرامید و همان بکران بصوب  
 سر که بکار منصف گردانید از طرف مظفر حسین میرزا با اتفاق امیر شیخ الدین محمد بندق بر لاس جو و مظفر اقتباس با باد می کرد و در چهارشنبه  
 عرثه ماه مبارک رمضان در میان ناسکر و کوه و مهر و بختی غلای فریقین روی نمود و او از شیون و غیر سورن بلند گشته سپر تجه دلاوران  
 طعن و ضرب بر کشود نظم دولشکرمو و ذابنک جنگ کشنده شمشیر الماس رنگ زار برسان ریخت باران خون زخون طایان شه  
 زمین لاله کون در خلال این احوال امیر عربک و خاداران او با مظفر حسین میرزا بر ابر باغ محمد نومن میرزا حمله کرد و دست راست  
 شاه زاده را از پیش برداشته از پیش است حضرت در آمد محمد نومن میرزا چون حال بران بخواه دید با سبازان قول نمانده سلی که از فرار توجیه  
 آرد بجا بستن غلب سپاه هم فالجهاه ماحت و علامت روز قیامت ظاهر ساخته فوجی از شجاعان را بر خاک پلاک انداخت تا در آستان  
 کرد و فریب کج رویی پیر به مهرنگش بار گیر آن زینبده تاج و سر بر آید بکسیت و از پشت زین بر روی زمین افتاده یکی از لشکریان  
 خراسان در روی او ریخت و میرزا مظفر حسین بشاید بیکر گشته و مظفر میرزا فرات گشته محمد نومن میرزا اسپر تجه تقدیرت و سپاه سریش  
 رسید و شاه زاده بر او زاده نشستی داده و آغوش عطوفت کشید نگاه با سترآباد در آمده او را به بند نقره معینه ساخته و بعد از  
 چند روز مصحوب میر تجه بندق بجا بستن بر آه کیل فرمود و امیر محمد میرزا محمد نومن را در ماه رمضان شلت و تجمانی بمقتضی رسانیده و در وقت  
 اختیار الدین حبس نمود و روی به طاعت خاقان حضور آورده در کنار آب مرغاب بشرف با طوبوس شرف گشت و کیفیت حال  
 کرد و ما و مظفر حسین میرزا ندیکه یکی آفتاب شاه زاده را مستلزم نما سپر خود حضور فرمود یکی بخت توجیه آنکه که تازه نهال سپاه  
 دولت و اقبال بصره قمر از پای در اندازد و حشمت عدالت و احسان را بر خاک پمردنی بنا شده تا بود سازد و خواج نظام ملک  
 و اولاد او را که در آن زمان صاحب خنجر حرکت و مال بودند با خود متفق گردانیده در پیشی که خاقان حضور از شرب شراب بگوشی  
 خود حکم قتل شاه زاده جمیده صفات حاصل کرده بار علی بخشی و عبد الواحد سیاول محمد دیگر را جهت آن هم نامزد فرمود و صباح روز  
 دیگر خاقان حضور از حکم شب گذشته و قوف یافته سر می از عقب شایبهم در سال داشت و نشان بیان فرستاد که بجان عرثه  
 العواد سلطنت و قره العین خلافت آسبی رسانند اما آن چهار تا بکار بندر تا کید خدیجه یکی آقا در فایت سرعت طی مسافت نمود و بجا  
 باسد بهای بسته و مملی که محمد نومن میرزا بتلاوت کلام ایزد متعال اشتغال داشت پیش او در آمدند و شاه زاده کیفیت حال او انسته  
 و با ایشان آغازه تلاش کرد و آن بختیان بجا بستن آنچنان جوانی را که در دو دو مکان میور کورگان نظیر داشت تجمه پلاک ساخته و تجمه  
 منظر مردم از برج قلعه بجاک زبانه خنجر کل خنجر آن سرور باض پادشاهی که سیم خنجر الی شکفته بود بر خاک افتاد و کل خنجر

فانست آن اختراع سلطانی که بر جویبار کامرانی کمال اعتدال رسیده بود و در آن بقایا و فساد و دلتیت هزار مرد که بر خدا عهد ان میاید  
بفانست رسد که هر سال بر آید و ناچار مردانی که مرکب آن کوشش بودند همان شب بکامین آرد و توجه نمودند و در سر خیابان یکی  
که نشان بخش می آورد بایشان دو چار خور و چون قضا کار خود کرده بود و غیر متعده و تحشر فایده روی نمود الصنایح که خسر و خاوری حساب  
نیوفری چاک زده قطرات کوکب را بجای اشک از دیده فرو ریخت و از صوابت ان حادثه رخساره اش صفت صفت گرفته بانال  
اصطراب عقد پرین از هم کسخت متوطنان بر آه از کیفیت واقعه و خوف یافته فریاد و انخان باوج آسمان رسانیدند و سیلاب خون  
از قاره عیون روان ساخته از قایت بهجانی در خاک و خون غلطیدند و الله ممنوم شاه زاده شهید خانم سلطان یکم غلبت سلطان  
سید و همیشه چهاره اش مذابی سیاه در گردن انداختند و بجای کرپان جاشه جان چاک کرده از فغان و شیون علامت قیامت  
ظاہر ساختند راجعی مد نام تو و هر بی شیون کرد لاله همه خون دیده در دامن کرد کل جنب بجای از غوانی بدیده قمری مذ سیاه در  
گردن کرد و بشایه کلف و مخوری اگر از حیرت آن واقعه بایل پهریز کرد از رخسار بازمی ایستاد جای آن بود و اگر از مصوبت ان حادثه شایه  
ماه عالم نوزد بر خاک می افتاد لایق میبود افتاب را مهر شایه خواند که بعد از اطلاع کشت و بهرام را شد بدلائق انتقام نباید گفت که در سر  
خون قاتلش که کشت جیت انجین جایشه و نگاه بنور چرخ کردن و ظنک روشن و خورشید انور امیر ساربان جنید که در شهر  
بود تجیزه و کفین جبه مطرش مشغولی کرده در مدینه شرفیه بدیسیه مد فون ساخت و چند روز با طعام طعام و خنات کلام سخن نظام دول  
والا کرام پرداخت و پس از سه روز این مصیبت عظمی امیر نظام الدین علیشیر که بطواف رفته رضوتیه رفته بود و شهر رسیده و از استماع آن  
خبر محنت اثر در بحر اضطراب افتاده سیلاب خون از جویبار دیده روان گردانید و در آن ایام چند نوبت گمروفت از زبان الهام  
بیان آن امیر عالیشان استماع نموده که میگفت واقعه محمد موسی میرزا حکم قتل شیخ محمد الدین بغدادی دارد زیرا که انچه آنچه در آن زمان  
ولایات ماوراء النهر و خراسان و عراق بلبست کشیدن خلیفه فغان از نوزان بایران قتل عام یافته ویران گشت درین اوقات نیز نوبت  
ساعت این غنیمت عظیم که مسلمین تخریب بلاد و تعذیب عباد باشد بوقوع خواهد پیوست و فی الواقع پس از آن باندک زمانی سپاه انور  
بر خراسان بیتا یافته نزل بلا با و حلول زاریا در میان بر پا تو اثر انچه مید چنانچه از سیاق کلام آئیده ظاهر خواهد کرد دید چون خبر شد  
و لدار شد صبح بدیع الزمان میرزا رسید اضطراب و بی تعلقی آغاز نهاد و عزم انتقام جزم کرد و بجمع آوردن لشکر با فرمان داد ذکر  
توجه نمودن خاقان منصور کجاست قند بار و مراجعت فرمودن بحسب بسیار چون خاطر خلیفه خاقان کشور کیر از  
حکمت و توابع خارج گشت و هم شاه زاده سید محمد موسی میرزا شرح مطور از یکم گذشت بیان همیشه خورشید که در اول بیج بر بیت انفس  
خوش خواهد در اوایل بیج اول عمان عزیمت بشکر است العفاف داده مغرب حضرت سلطانی بهمنان سادات و قضا و اشرف  
و امیدان بر آه تار با طوره نهکی استقال فتنه بگمان بر پیش و نوارش بکیران انحصار یافته خاقان منصور مانند روح که بکشد در آید  
بیان جهان از انرا سید و قرب پنجاه روز بساط جسد و نشاط مبسوط گردانید و در آن اثنا بمسامع جلال سید که سلطان بدیع الزمان میرزا  
با تفاق امراد ارطون لشکری نیاده از چند چون فرابیم آورده داعیه دارد که با تمام محمد موسی میرزا قدم در میدان مقابل و متعانه  
نیاید علی بداد اوایل حمادی الاولی لوا کشور کشان جانب که میر و قند بار در حرکت آمد میر بدیع الزمان و امیر ذوالنون چون بر حضرت  
انحضرت اطلاع یافتند عایا و مراد خان محکمت فزاد و زمین داود و قند بار را فرمودند تا از جنس جو بات انچه در صحر بود بطلاع در آورند  
و مجموع حصون انولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند و امیر ذوالنون در قلعه باشند که اگر مور بران محمود نمود می پیش لنگت  
شد می منزل گردید بدیع الزمان میرزا در دیکر نه طلاع سپهر ارتقا خود را مبسوط گردانید شجاع بکت در حصار قند بار مسکن کرد و محمد  
و جنبه قلعه زمین داود شرایط اجتماع بجای آورد و چنان مقر شد که اگر خاقان منصور بجانب باسلنگ رود بدیع الزمان میرزا باسلنگ  
جنگ در عقب مسکن نظر داید و اگر علم حضرت شیم حضرت شیم میرزا بدیع الزمان بردارد امیر ذوالنون موکب بجایون را حاضر نموده برت

خانانی

مکارت برافراز و القصد چون خاقان منصور بر ولایت فراه چو فرمود و زمین راورد در آمد بواسطه عدم وجدان قوت صورت قتل و غلامه  
 اردوی عالی دست داد و وصوبت آنکالت نزدیکت بان رسید که سیاه نظریه متعرق و برایشان کشته بخدمت متابعت نزد خاقان روز در میان  
 اشنا مسیح حضرت اعلی شد که در قلمه ثبت که ضبط آن در عهد عبد الرحمن از غولت فله بسیار و خسیره بناوه اند و سنجان بهوت  
 متیر مشو و بنا بر آن موکب حضرت شکار بظاہر آن حصار شافت و بنا بر فوجهایت بر دانی نسبت بحضرت خاقانی خونی بر بنیر عبد الرحمن  
 از خون استیلا یافته قبل از آنکه کسی دست با لالت نرم و پیکار بر دایمی اطاعت بدارست بارگاه سلطنت شافت و مخالفه قطع نسیم  
 نمود فی الواقع اگر مشار الیه دوسه روز قدم در میدان مخالفت نهاده بر اسم قلعه دار می میرد اخت تمام اشکالی نام پیدا میکرد اما بعد از  
 اطاعت او عساکر حضرت تاثر بقدر احتیاج از بست فله بر گرفته از غمت نسبت رسیده خاقان منصور مصلحت در مراجعت داشتند  
 همان منزل بجایب دار السلطنه میرا بازگشت و در آنجا راه مرضی حاصل عام که عرض ذات اقدس بختشام بود و هیجان کرده در  
 و پاری نمود و یکی از منازل امیر نظام الدین احمد ولد میر علی فارسی بر لباس که بکارم اخلاق انصاف داشت مرخص شد و علم غریت بصوبت  
 آخرت بر فراشت و موکب بجایون در راه اسد رجب با بیخ جهان آرا رسیده عارضه مذکوره شد و ایضا طبیبان سفلی آغاز معالجه  
 و مداوا کردند و در تربیت افذیه و اشرفه معینه و شرایع جهاد و اتمام بجای آوردند بعد از چند روز بعضی عنایت رب العالمین از  
 دار الشفا و اذ مرضت فوئین تحت کامل شامل وجود حشر و عادل کشته و هم شفا تبدیل یافت روز کار ناسا کار از مراد صفا کویا  
 در گذشت بستی باز اعتدال یافت مزاج شهنشاهی روز نشاء آمد بگذشت شام عمم ذکر فرار محمد حسین میرزا بجایب  
 عراق و آذربایجان و مراجعت نمودن بعد از چند سال کعبه و خراسان محمد حسین میرزا که از اکثر اولاد خداد  
 خاقان منصور بود و خورشید و جرات ممتاز بود و قبل ازین تاریخ پنجده سال در وقتیکه خاقان بی جمال پهلوی بر سرتاوانی داشت از بعضی جوانان  
 تویم نموده با اتفاق برادر چینی خود ابو تراب میرزا بجایب عراق و آذربایجان که نیت و مدتی مدید در آن ولایات سلسله ال و  
 پریشان حال اوقات گذرانید و وقتی که احتمال باحوال سلاطین و حکام آق قویونق راه یافت و در ملک عراق و آذربایجان  
 نوایب متواتر بوقوع انجامید که موکب طاهر از حنیض ابدیه و ج اقبال رسید فوجی از ابطال رجال اطلال اعلام بجایون حال آنجا کرده آنحضرت  
 با بخت مستظرف گشت و روی بوجن بالوف آورده بعد از وصول کعبه و ولایات خراسان حاصدان بختان باستان سلطنت ایشان عالمان  
 عالی مکان فرزند و تیم از ایشان خویش سعادت بساط بوسی عرضه داشت نمود و آنحضرت از توجبه و لدر شید بخدمت متوج و مسرود گشته است  
 ناچار سال فرمود در آن اشنا بعضی از زمینیان با پیشه سریر اعلی رسیده بمرض رسانیدند که آمدن محمد حسین میرزا از روی خلاص و هویت نیت  
 بلکه بجایب خدو به اندیشی بدینجا ب توجه نیاید بنا بر آن خاقان منصور امیر سبانه الدین محمد ولی بیگ و امیر بیگش و کجا با اعلی را باد و برآ  
 سوار با ستمالی شاه زاده روانه گردانید و با ایشان گفت که اگر فرصت یابید او را بی اختیار ساخته بدرگاه پسر اقتدار رسانید و چون  
 امر بشده محمد رسیده محمد حسین میرزا نیز در آن منزل سیرگنه زوال اجمال فرمود و بعضی مردم شوق که امر اصد گرفتن او دادند لاجرم باز به  
 اشغال یافته بدین دست بر دایمی در کاب آورده امیر محمد ولی بیگ و در تعداد چهار باغ مشرف و در ششم میر سیدی خود را مضبوط ساخته  
 شاه زاده را استیلا بر ایشان متیر سینه یافت و از رسیدن کوکب اندیشه در راه ولایت جرجان پیش گرفت چون آنحضرت عرض خاقان و اولا  
 شد حکم بجایون نفاذ یافت که امر با باد و پیرا سوار عازم استرا با گذشت با بولنصور مظفر حسین کورکان پوینده و در وزارت شاه زاده بس  
 محمد حسین میرزا روز و اند ایشان بر حسب فرمان تقدیم رسانیدند میرزا مظفر حسین پنهان آن لشکر در مقابل و متاثر برادر داد که اول ولایت  
 خوابی میکرد پیش نهاد بخت ساخت و از استرا با و پیرون رفت بعد از تعداد بفریقین و قبل از اشغال باز به جنک و سینه محمد حسین میرزا  
 شد و میان ترکانان کنار آب ترک رفت و مظفر حسین میرزا مظفر منصور با ستر با و مراجعت فرموده امیر محمد ولی بیگ و امیر بیگش  
 و امیر با اعلی در مشول نظام و احسان اجازت انصراف داد و بتجهید بساط پیش و اجناسا پرداخته ابواب عدل و انصاف بر کشاد و ذکر قول

و در وصول خواجہ افضل الدین محمد کرمانی بنیاد سر حضرت خاقانی ذکر قرار شدن خواجہ نظام الملک و اولاد  
 بغضب آن بانی بجان بانی دشمنان ساجده است اندراج یافته و پروا شارت بر زمین این حکایت یافته که خواجہ افضل الدین محمد در سنه  
 اسی و نسی و ثمانه از قسلاق مرده با سزای دستاورد از اجابا و زباجان رفته با دست فاطمه حجازی سرافراز شد چون از سفر مبارک مراجعت  
 نمود چند سال بجزای در ولایات عراق و آذربایجان اقامت فرمود شود که خاقان حضور گاهی او را یاد کرده بزبان رحمت نوازم پیش نهاد  
 میرساند و امر نظام الدین علیشیرازی شایق طاقات شریفش در غایت حزن اوقات میکند انداخته نظر بجناب بانی بطن بالوف کشته پیش نهاد  
 نقول نمود و در سطر اول از صفت این آیت برآمد که و اذا فرمت فقول علی الله ان لا یحب المتوکلین لاجرم غم کرده روی بر راه خواست  
 و حال آنکه در زمان چنانچه مرقوم هم لطایف هم گشت اختیار و اجتناب خواجہ نظام الملک و اولاد و اقربای او در بارگاه خاقان عالیها  
 در جرم کمال داشت و نقش بر تم که پیش نهاد بخت  
 بر غایت ایزد تبارک و تعالی کرده در غایت سرعت طی مسافت می نمودند و در واسطه ماه رمضان منتهی گشت و سخاوت بیکنا که صاحب حاج  
 جهان آرا آمد آه ارکان دولت و احسان حضرت چون او را دیدند گشت محبت بدندان تکرار نیده و خاقان حسنی صمیمانه وصول فرمود  
 نه هر پایه سر بر خلافت مصیر غایت منج و مسرور گشت زیرا که بواسطه سی خواجہ نظام الملک در قتل محمد مؤمن میرزا از وی که در ملی تمام  
 در خاطر داشت و هم در آن ایام اعلام حضرت اعلام فایز بیلاق با با خاکی شایسته اقبال بر تخت سفرا نداشت و در آن منزل ترحیم خواجہ  
 افضل و صمیمانه تا شیر خاقان کشور کبر قرار یافته و در روز یکشنبه سبت و یکم ماه مذکور فرمان واجب الاذعان با خود و قید خواجہ نظام  
 که خالی حسنا حال اولاد خواجہ نظام الملک بود و مدت بیست سال بر وزارت خاقانی قیام می نمود و بیست نفاذ پذیرفت و این اول  
 بود که در سر کار خواجہ نظام الملک اتفاق افتاد و چون التک با با خاکی اندر وصول آن هر سر شرفانی تجریت کارگاه کردون شده  
 او ایل شوال خواجہ افضل الدین محمد حضرت زندهت پوشید بعد از چند سال در امور ملک و مال منل فرمود بعضی از ارکان دولت و احسان  
 حضرت و دیوانیان و عمال ایشان که از خواجہ نظام الملک رنجیده بودند در مخالفت با خواجہ افضل موافقت نمودند و خواجہ در مخالفتش  
 و متخص حائیا بین الدوله و ابنا همش در آه بهر وزارت می که متخص بصر ف یا تصیبه ایشان بود از پس پرده احتیاطی می نمود و کیفیت آن بهر  
 و کنایت بعضی رسیده موجب مزید سوء مزاج پادشاه میگردد و خاقان حضور چون چند روز در منزل با با خاکی بسر برد روی تو به جانب  
 التک نشین آورد و در آن موضع بسیار جاه و جلالت رسیده که سلطان بدیع الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیگ و له امیر و التون بر چون پس  
 از چند روز چند و چون مجتمع ساخته و رایت حضرت بطرف مسکو می یون بر افراخته باران حسب حکم فرزندون میرزا و امیر عبد اللطیف گنجی  
 و خواجہ حمید الملک با جمعی کثیر از سپاه حضرت آثار روی مقصد میرزا آوردند و معارف آنحال بعضی دیگر از صحاب خواجہ نظام الملک و  
 اولاد و اتباع او بر تیز نور می یون و اجماع گشته حضرت خاقانی در باب تمام ایشان با امیر علیشیرازی مشورت مسوک داشت و ای بر خا  
 کسی کش غم گنده محو لکی حوا هم بر مصداق ده مؤلفه انکساعت قرار یافته مسرعی همچنان برق و باد ز دامیر عبد اللطیف شایسته نشان  
 رسایند که در فلان روز خواجہ حمید الملک را مقصد ساخته محبوب صندان پوئمن بار روی می یون ارسال ناید و محرب حضرت سلطان  
 اجازت یافته به راه رفت و در مسلح نهد و حاکم شهر میرزا سلطان احمد را گفت که خواجہ کمال الدین حسین و خواجہ حمید الغریز و قانع بوس  
 که خود بر ناده خواجہ نظام الملک بود و اولاد نظام الدین کرد که ایضا سلک اقربای خواجہ نظام داشتند و در میرده بودند گرفته  
 بندگند و در واسطه شوال میگرد روز شاد ایلم در بر آه خواجہ حمید الملک در سفر از خواجہ نظام الملک و نظام الدین کرد در التک  
 مقصد گشته و خواجہ افضل الدین محمد در مقام محقق جهات و مملکات آنطبقه شده چندان زور و جهر و کتب شریفه انشده نقیسه پان در  
 در آستان بار بار و چندی در کارگاه مسرورده و بلندگاه و کلبه ها و زیور ابریشین و اخیان محمود و مفرنگ و چین از ایشان بخواست  
 که شرح این تجریر بیان و خا شاد در زبان شیرین نیست و نامی بخواست در حقه اغیبه الدین معتقد بخواست سده بعد از چند روز خواجہ کمال

حسین و خواجیه الملک بشی از حصار فرار نمودند و روز یکم حساسان بی بخت ایشان برده نوشتند دیگران دو دور می اوج و نارت ماوریکت  
 بیج مانده کوه در درج مجوس ساخته و چون کیفیت کز تخمین و کز فتن ایشان بعرض خاقان زمین رسیدنش غضب قیامت لبس سر خجالت اسپر  
 کشید و حکم لازم الا مثال از توقف جلال در باب سیاست ایشان با هم سلطان احمد میرزا و امیر عبدالخالق که او نیز در سمرقند و صدور یافت  
 جناب سلطه پناهی و خدمت امارت دستگامی در در فصول نشان که داخل ایام او بعد از پیغمده نشسته که کوه سوا از در در قطع پناهی حلاوی  
 با لاف ستاوندی نامختن خواجیه کمال الدین حسین و خواجیه الملک ماوریکت نظر پدید کردن زکات خواجیه نظام الملک را بدین قطع آورده بوست کنند  
 و بعد از آن روز خواجیه علاء الاسلام و خواجیه انوریه نظام الدین کرد و خواجیه محمود شاه فرجی که نسبت به بیج الزمان میرزا طرقتی در خواجیه  
 بطور رسانیده بودند غضب حضرت پادشاهی مخصوص گردیدند نظم بود ایوان قرب شاه الا بران ایوان مرو بسیار بالا که ترس چون  
 از آن ایوان در افقی زهر افتاده محکم تر افقی اما خواجیه فضل الدین محمد بعد از دفع محاذان در اندک زمانی اموال بسیار کفایت کرده و در  
 از دیار محمودی خوانده عامه گوشت و عنایت خاقانی شامل حال محبتش گشته منصب اشرف و زید العلق بوی گرفت و چون روزی چندین  
 الامرا و اولاد امیر زده بشیر بشیر شریف بیکو خدمتی بجای آورد و بر طبق کلمه کریمه لکن شکر تم لازمه کم کبریه دیگر ترقی تمهید منصب اهدیت دیوان  
 اعلیٰ بجناب توفیق یافت و در سلک امار عظام و فوئیان لازم الاحترام منظم شده من حیث الاستقلال مستعدی سرانجام مور ملک ان  
 گشت و پای برسد رفعت شمت بناده رایت قدر و ترس از ایوان کیوان در کشت نشان در گاه عالم پناه و طفرانویسان بارگاه ملک  
 اشتباه در مناسبت مطاعه جناب را باین عبارات سرافراز می افتنند که نظم اعظم قواعد السلطنت و الخلاقه معتدله ملک صلاح ایشان  
 خواجیه فضل الدین محمد و فاکیش و خواجیه فضل الدین محمد در اوایل ایام اعتبار و افتخار روزی چند با میر مبارز الدین محمد ولی بیگ که در آن  
 ایام از اکثر اقرب بشیر داشت در طریق موافقت و اتحاد سلوک نمود و احوال را بسبب فساد اهل جنابش میان ایشان مخالفت و  
 ستیزت دست داد و خواجیه فضل جناب امارت آسای برانی اختیار و بی اختیار ساخت و سایر امرا و ارکان دولت در متابعت آنها  
 وافر شوکت نام دم و ثابت قدم بودند و بی استعجاب رای صواب نمایش و بی هیچ تمهیدی از کلی و جزوی شروع نمی نمودند و در ارض عظام معتد  
 علیه شرف مرجع و ملا خود میدانستند و بهر روز که ملازمتش بر میان بسته در تمام فرمان برداری می نشستند و خواجیه فضل الدین محمد از صبح تا شام  
 در باغ جهان آرا مقام فرموده با نظام هم نام برده حتی و احوی قضایا و رعایات خواجیه و احوال معنوی حضرت و عدالت کفایت معجز  
 ساختی و در پیغمده و شب در باغ جهان آرا توقف کرده در آن لیالی با علما و فضلا و موالی صحبت داشتی و بسا اوقات کسره و تخم خجسته  
 در فضایی دل انگیزان کاشی باشاه خیرات و ساختن عمارات نجابت مایل در اغلب بود و در ایام اختیار بقاع خیر مانند مسجد جامع و مدرسه و  
 خانقاه و کتبا فرموده لاجرم عنایت سبحانی داشته شمس قهر قبائلش با اندک نور آفتاب با وج ظهور رسانند و اسم شرفش در نیکنوی برکتیه بسیار  
 روزگار باقی و پایدار ماند عبت و در خجسته زانکه برادران روزگار باقی بگذر خیر بود نام آدمی ذکر جنک الملک نشین و طفر  
 یافتن خاقان او زانک نشین در ضایر و نشانی از کتبا ظاهر بود و چون سابقه عنایت از لی نیز اقبال دولت منک  
 را در مطلع فتح و فیروزی طالع گرداند تراکم تمام حوادث حجاب انوار چهره مطلوب او نشود و هر گاه رابطه ارادت لم برنی با بجز رایت  
 صاحب سعادت را با وج حضرت و بهر روزی رسانند تراجم عبارات نواب نقاب اشعه صورت محسوسش نگردد و به هنگام هجوم بر طبق معجز  
 و آید با هم بخندد لم تر با از عساکر طفر کاشی غیب بدیابد و در ایام از دام اعادی بروقی منطوق و آید توبه بجزه من بشیر اقبال طاعت  
 بیزدی بر وجات روزگارش تا بد نظم ز لطف اذل هر که با بد سپر ز سهم حوادث نه بنید ضرر بیاید فضل الهی بد غنیه بشیر از شکر  
 بعید بوقت ضرورت ز اوج پسر رسد بهر ادا او ماه و مهر چونی بر دند زین نیزه وار بسند و بخت کمر بنده وار حکایتی  
 خاسکین شامه بی بین آن زبان می کشاید نظیر این تقریر است و طفر یافتن خاقان صف شکن در انک نشین بی بیج الزمان میرزا بشیر این تقریر  
 کیفیت حال بر سبیل اجمال آنکه در آن او ان که خاقان حضور با محدودی از سپاه طفر قرین در انک نشین بد دولت و اقبال نشسته و در

مذوق باشد  
ابوی



بود و بصادره خود نظام الملک و او را در اوج اقتدار و شوخی میفرمود و جز تفرق و پیدایشی عساکر حضرت آثار سمیع سلطان بدیع الزمان میرزا و  
و شجاع بیگ و ولد امیر و التون التون که در ولایت کر میسرگامت داشتند رسید فرصت غنیمت شمرده و خاطر بران قرار دادند که با سه چهارم  
سوار تیغ زن نیزه گذار بجانب اردوی همایون ایغار نمایند و بیگ ناکاه خود را بحسب نظر اثر رسانیده بدست جلالت و مردانگی اویز  
فتح فیروزی کشانید و باین عزیمت بر باد پای قریب ششصد و نماند فلک الافلاک ساعتی از سیر نایسوده در عرض پنج شش روز بود میسر  
رسید و فریدون چنین میرزا و امرای ایغار خود را در قلعه محبوظ گردانید و مسری بدرگاه عالم پناه روانه ساختند و کیفیت حادثه حریفانه  
نموده چاشکا چوبه بست و چهاره و ثوال انجیر بالکشت نشین رسیده بنابر همت سباه مخربان بدرگاه خان عالمجاه در بجزانده شبیه و مطربان  
اتا حضرت بر کمال گرم یزدانی که بمورد شاه ملکش بود اعطاء فرموده مسرعان بمحان برق و با بدست سلطنته براه ارسال نمود که بخانه  
مترتب حضرت سلطانی بغض نفس سوار شده که در محلات درون و بیرون شهر برآمده از عساکر حضرت آثار بر کس انجامد بار دو فرستد  
و امیر نظام الدین علی شیر به بند و از غار جمیع بوجوب فرموده مخموره در آخر همان روز بحسب اتفاق امیر سبلد الدین محمد ولی بیگ و امیر عربک  
و امیر باجلی از جانب استرآباد رسیدند و بموجب اشارت آنحضرت متوجه اردو گردیدند تا قبل از وصول ایشان قزاقان سپاه حضرت  
و تشکاه جزیر رسانیدند که سلطان بدیع الزمان میرزا با حاضره قلعه سفراء التفات کرده و اندک باطراشکن و امیر او که شش سیرت برق در  
طی مسافت نینساید لاجرم مطربان و اب کامیاب روی در از دریا نهادونی الواقع میرزا بدیع الزمان اگر بهمان طریق رانده آتش مسکون  
میرید متم آنحضرت را بی از کباب عتب غنیمت میرسانید تا نمایند نیافت و در سر کوه پیر سفراء نماند بخت خویش بخواب رفت علی الصباح  
که نوار جنود فتح و فیروزی از اطراف و جوانب خاقان پهنشین هجوم کردند و مواکب کواکب در فرود آتش تو او بر بیضا آتش بستیاب  
شده روی بودی فرار آوردند سلطان بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ با سپاهی بکمال مسابزه ان جوشن کسل عبت سپاهی همه بکمال  
جنگجوی چو در آن وقت غضب تند خوی تیغ جلالت و دهلوانی آخته و رایت شجاعت و کیتی ستانی افراخته متوجه مسکون خاقانی  
گشتند و آنحضرت بتایید ربانی و امداد سعود آسمانی و اثنی بوده چون میشد خورشید بر تخت روان برآید عبت سلیمان صفت بر صبیان  
بنا و برآمد بخت سلیمان جهاد و عنان کران تحت بصوب جلیته سپاه اخطاف داد و مانند کوه رانج صیدان متقابل و متقاربه با بیت  
سندکان و دلخواه و مخربان بارگاه فلک شبنامه درین تامل تفکر که آیا قوت طالع بجایون چه جبهه انگیزد که خاقان از دیشبه از شاه راه  
اجتناب بر خیزد و یاری حسانت ملک محمود که ام کوکب سعود و اراج محض و طالع گردانده که بره کی غباران و خنده را بروشنی فراغت ست  
درین چنین نیر سعادت آثار جنبی از مطلع حرمت لاری طلوع نموده بحسب نظر اثر متورگشت و با بجه رایت فیروزی آیت کوکب سلطنته مخارق  
غظران موکب سپهر رایت پر تواند اخت غلظت کوس بشارت از ایوان کیوان در گذشت تبیین این مقال آنکه سلطان سعود میرزا که بفر  
عصیان خسرو شاه از ولایت حصار شادمان بروی امیده بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در آن صباح که خاقان حضور با استن لشکر  
و دشمن شکن مشغولی مینمود با پای ضد نظر از بر بران شبیه شجاع همه شک فرسای و آبن کثاف بیگ ناکاه بار روی همایون رسیده  
همین خدمت آن شاه زاده منظر تو اشاه و سپاه طلوع آنحضرت و ظروا ثقی گشته و خاطر همکنان مطمئن گردید و بجان لحظه امیر رسانیدند  
محمد ولی بیگ و امیر عربک و امیر باجلی از استرآباد و فریدون چنین میرزا و امیر عبد اللطیف بخش و سایر امرای ایغار از طرف سیر و آب  
فیروزی آثار رسیده و شمر بخت و پیکار گشته صحف کانداز مرتب گردانیدند نظم چو آن زینبده و همیم و اوزنک میدان دیران گردید  
از هر جانب سپاهی رسیده بصفه دشمنان صحف بر کشیدند علی بر که جو بخت سره کند امداد سلطان مؤید هزاران حقه گرفته کجا  
باستانی کشاید کرد کارش و از جانب چون بدیع الزمان میرزا و شجاع بیگ بواهی انکشت نشین رسیده بخلاف مستور اردوی بجایون را  
از پیاده و سوار بسیار گون دیدند در غایت و همت و جبرت دست اضطرار باستعمال الت کازار بردند و صدای فیرو سوزن در خم  
طاق بیلگون کردند و نکلنده حمله کردند و بهادران لشکر حضرت نشان با قدم مدافعت و محافعت پیش رفته آتش پیکار بوعی بر افروخت

که در این امر کما در بر کشکان معرکه بوخت چشمه نور بخش آفتاب از جمله سم باد پایان بره شد چه شاهی کو اکب ثوابت از شطرنج و سنان پهلوان  
خیزه گشت نظم ز جوشن سواران در آن نیت کند گاه شد تنگ بر عاقبت ز خون دلیران گلگون خداد انکت نشین گشت چون لاله زریه  
بگویش جوانان پولاد ترک زبان سنان گفت پیام مرگ و هنوز نغضی اندوز نگذشته بود که سپاه خاقان عالیجا غالب گشته آثار انکسار بر  
احوال لشکر زمین داد و وقت ظهور نمود و بدیع الزمان میرزا از مقامه بافرشته از راه بر سین بطرت جبال غور توجه فرمود فوجی از امرای  
خاقان مظفر و ابکا مشی شاه زاده عنان غزیت العفاف دادند و تیغ خورزی بدست گرفتند در پی موکب او افتادند از جمله امیر عمر  
بیکت بد حضرت نزدیک رسید و هر چند ملازمان در کاب سادات آیاب باز گشته بر دهنه میگردند باز نمی گردید عاقبت شیر شمشیر بکار  
یوسف اسفندیار نیز که در دست سلطان بدیع الزمان میرزا بود ستانده بی از آنکه روی بطرف خم آرد و چنان بر دهن امیر عمر بیکت زد که خنده  
گشتا ز پشت زمین سرگون شد و شاه ناده از شتر او این گشته در میان سلامت پروان رفت و همچنین که علی میرزا خورد از مردم مغول  
خود را بشجاع بیکت رسانید و آن نینکت در بیای شجاعت از مرتب وصول بشن آگاه شد عنان کا و مختلف ساخته شمشیری بر دوش  
که در کمال جلال نیافت و این واقعه در روز شنبه بیست و نهم شعبان روی نمود و خاقان حضور لوازم محمد پادشاه عطا بخش بجای آورد و  
و صدقات بختان رسانیده جلدوی قبح بنام نامی سلطان محمود میرزا رقم فرمود اکنون سیاق چنان اقتضا کرد که بجای از حالات ولایات  
ماوراء النهر در خیر بیان آید و خاتمه دوزبان صحائف این اوراق را بد کرد فاق و خلاف اولاد و الا از اد میرزا سلطان محمود بسیار آید  
انکه کون لکن بصیرت العون ذکر شده از احوال اولاد امجد میرزا سلطان محمود و بیان وقایع که بسبب امرای  
ترخان می نمود چون خاندن مخلصه تها غیاثا سلطنته والدین میرزا با نیت خند که در بخارا و سمرقند پادشاه بود بدولت  
روزگار گذرانید و بتشبهه و اتحادت در حقیقت پروری پرداخته اطراف آن مملکت را مینمود و محمود که در ایند ناگاه چشم بد فرقه کار  
و در کار آمده سپهر خیزد زانند خدای ابواب تفرقه بر روی روزگار آن شاه زاده کار بر کشد و امرای تها چنانکه خفا لغت آن باغی جهانی  
جهان باغی بر میان بسته انواع پریشانی دست داد و کلکت بدیع مثال در تقصیل این جهان تبیین این احوال بتبیین این احوال شروع مینماید که با نیت میرزا  
در ایام فرمانفرمایی امرای حصار و نوکران قدیمی خود را بیشتر از دیگران منظور نظر عاقبت و رحمت میکرد و ایند و نسبت با ترخانان و سایر  
سمرقندیان بدستور ایشان رعایت و کرمست بجهت میرزا رسانید و همچنین بر ضرایب امرای ترخان کران آمد و اولی بخارا در وین همه ترخان که بزید جاه  
و جلال تافران و امثال امیند و امتنا داشت خاطر سلطنت سلطان علی میرزا اولاد و دست حضرت را از نظرش بمرقه طلبید به بیاض نو که  
چون نیت میرزا بود برده ملازمان آسان به خیزی با مشرفی ساخت و هر دو شاه زاده را بارگت بفرقه در آمد و کتیبه خیر فند پذیرش نمیکند  
چون خود شب عالم تاب بنما نماند مغرب شاد و لباس خندان بدنگی کسوت ظلمانی شب بندیل با میرزا با نیت خند که در کمر اسفندیار سازد و میرزا  
سلطان علی با بر سر میرزا فرزند می نشاند و او اقبه ای بر افرازد و با نیت میرزا بر حقیقت حال اطلاع یافته بهمانه بجهت بد و ضوای طلبش خواست و در  
نماند که در مشرفی شمالی استان سر بود و راه بحسب اتفاق نماند روی داشت بطرف پروان که آن را نیت کشیده بودند و با نیت میرزا آن خیزد  
با نیت علی قوسین حسن شربت داد که در خدمتش بود و طریق فریادش گرفت و کجا خندق رفت و از خندق حبه نماند حضرت هدایت انما خواجه کا که  
خواجه کوشک بود رفت و بهمان لحظه جمعی از ترخانان که بر در آنخانه ایستاده بودند فرار میرزا با نیت خندانسته بر روز دیگر بیات اجتماع توجه عبت  
کعبه مرتبه خواجه کا گشته و شاه زاده را طلبیدند خدام و روی الاحترام انخواجه عالی مقام با بدن میرزا با نیت خندان معرفت کردند و ترخانان  
ادب نگاه داشته و نمید مراحبت نمودند و میرزا سلطان علی با نیت شاهی نشاند و در نسبت آن تمام تقیود متکرو بودند بعد از دو سه روز  
هدایت سپاه امرایان کار و انا عالم خواجه او ای کارم که همه کس سلیم و رحمت آنجناب بجای می آورده و آنجناب را انداد اولاد صاحب  
بشماره و ابانجه طوا همان و اشرف ماوراء النهر بود و منصب شیخ الاسلامی آن مملکت تعلق بکین خاندان عالی شان میداشت بهواخت  
احمد علی و همچنین دیگر آنجنابان سیاسی جمعی کثیر از سالکان مسالک و دولتهای حبه مخالفت میرزا سلطان علی و ترخانان کجانب همه توجه نمودند

مخونده و اگر خوام هم قند بجوم کرده میرزا با یسقر از خانه خواجه کاپرون آورده در مخالفت اهل خلاف موافق بودند بنابر آن ترخانان از مخالفت  
خواجه کشته محمد مزید ترخان از راه دروازه چهار راه توجیه کار شد و سلطان علی میرزا در پیش محمد ترخان ایسیر سینه تقدیر گشتند و در وقتی که  
با یسقر میرزا خانه امیر محمد حاجی را بجز وجود فایض لودزیب و زینب بخشیده بود در پیش محمد ترخان ایسیر آوردند عرق خجالت بر پیشانی نشست  
و از غایت و پشت لب از گفت و گوی فرود بسته میرزا با یسقر از یکدیگر سخن پرسید و جواب مطابق صواب نشیند انگاه فرمان واجب الله  
بقتلش صادر گشت و همان ساعت دست سیاست بساط حیاتش در نوشت و چون نوبت بتادیب سلطان علی میرزا رسید حکم شد که جهان  
بین شاه زاده مهمل گنده فرمان بران آنحضرت را از کوه که سرسپرون آورده شخصی که میباشد آن امر بود به اختیار یا غیر اختیار بر وجهی مهمل گنده  
ببیدار آن قره العین سلطنت در آورد که ایسیر بقوت با صبره او زبید و سلطان علی میرزا از اظهار انکسار ساکت بود و در خانه حضرت  
ولایت تمام خواجه قطب الدین بی منزل گزید و بعد از دو سه روز با سحر او با بنجاب محبوب بخارا که نیت و بدین سبب میان محادیم عظام  
زبنده الا و لیا خواجه کوه و خواجه بی رشته لوازم اخوت کسبخت زیرا که خواجه کوه در مقام نظام حوام با یسقر میرزا و خواجه بی سلطان علی میرزا  
تقویت و تربیت میفرمود و القصد بعد از رفتن سلطان علی میرزا بسلبه بخارا با یسقر میرزا لشکر بد انصوب کشید و میرزا سلطان علی میرزا سپاه  
بخارا و حدود آنرا فرایم آورده با اتفاق امر از ترخانان متوجه میدان قتال گردید چون غایب فریضت روی او دست قضا ابواب جنگ  
و شین برکشو و سلطان علی میرزا بدین پیکر قی و نظر امیدوار گشته با یسقر میرزا انصوب سمرقند که نیت امیر محمد با بسیاری از سمرقندیان که خیار  
گردیدند و بخاریان اکثر کز قاران امور و ضعیف سیاست گردانیدند بعد از آن سلطان علی میرزا که نیت بلند برکنگره سمرقند افکنده است  
بر آورد تو توجیه و از جانب حصار سلطان محمود میرزا نیز بوس فتح آن بلده فاعوه به نیت کرده در شهر سمرقند فرمود و در شوال سال مذکور  
مقتضی آنکه جان کفایت بوقایع بعرض حضرت پادشاه عالیجاه ظهیر الدین محمد باب میرزا رسید آنحضرت نیز به اعیانه گرفتن دارالملکات آباد و اجنه  
پای مبارک در رکاب نظر انتساب آورد و معزونی بدولت و اقبال طی منازل نمود و در آن شهر مینت بهر امضرب بر اوقات نشست  
گردانید بر میز خوشمنان سخندان پوشیده و پنهان بخوابد بود که مناسب چنانست که درین مقام غایب عنبرین غام غنمت از شعله مبادی حوال  
پادشاه توده جمال ظهیر الدین محمد باب میرزا شام لجهانیا را مستطر کرد انگاه تمهید حالات او لاد میرزا سلطان محمود در اسباب سخنران  
وقایع رساند و من الله الا فانه التوفیق کشتار در میان محلی از واردات احوال پادشاه سعادت مند از وقت ولادت  
تا زمان نیت انصوب بلده سمرقند ده ششم شهر محرم الحرام ۸۸۸ هـ که اطراف کلکت فرغانه بمن بعدلت پادشاه فرزانه عمر شیخ  
کورگان عبرت فرانی ریاض رضوان بود و در می نور بخش در عقد سلطنت و نامداری افروزد و در می خورشید در حسن از اقی خلافت و کامکاری  
طلوع نمود بلکه آفتابی از پهر صاحبقرانی بروجات احوال طبقات انسانی یافت که دیدد امینه صاهان مصداق کشورستانی را روشن ساخت  
و کامیابی از گتم عدم بزرستان وجود قدم نهاد که سایه لطف و کرم بر خادق طوائف بی آدم انداخت نظم بعضی کرد کار لایزالی در ملک  
افروزد در عقد لالی پدید آمد عجب فرخنده فالی مجالس آفتاب پروالی وجودش نور بخش چشم امیه ظهورش حسب اقبال جاوید یعنی  
میرزا عمر شیخ بن میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرزا بن صاحبقران کستی ستان امیر محمود کورگان آنحضرت و امیر  
از تعلق بخارا خانم بنت بوسن خان سپهری گرامت فرمود که هم از اوایل نام صبی انوار دولت و اقبال از جمال مجالس میده خست و هم از مبادی  
او ان نشود تا آثار شوکت و استلال از جبین فرخنده فانش لاج می کردید صبار بشه محرم نورش نماند تا شیر صبح صادق خبر میداد که عسرتیب  
آفتاب دولت و کشورستانی از مشرق امید این خلاصه بود و در صاحبقرانی بصحفات روزگار فرق انسانی خوابه نمانت و صفا چهره چو  
تایرش لبان لوامع شماره سحری مشرف و باین معنی که بر روی شب ظلمانی مظلومان عالم از فروغ این نقاد و هیان خلافت و جهان بانی بروز  
بعبت و شادمانی تبدیل خوابه یافت نظم بهی سخن صبح کیتی فرزند بود بخارا روشنائی روز شود ظاهرا نور اقبال مهر که سازد و منور تمام هم  
و چون بنابر نسیم غایت آبی غنچه ریاض پادشاهی و در پیش امیر میرزا عمر شیخ کورگان شکفت و مبر اقبال خبر حجت اثر نوله آن سپهر عالی کبریا

در گوش جان گفت در غایت مسرت و سر و بهیسه اسباب جشن و سورفرمان فرمود و چند روز با نشاط بسوخته داشته اقدار بدوشکوار از  
 کف ساقیان لاله خدیجه نمود نام و لقب آن فرزند دلبر طهیر الدین محمد یار فرزند گرفت در چند قابله زبیره حسین جبهه ارضاع نمود آن  
 سعادت قرین یقین پذیرفت و شاهزاده در عهد عرت و مهرمانی و حجر عطفقت و کامرانی پرورش می یافت تا بمبادی سن رشد و تمیز  
 انکا با ایت خطه آمد جان مضروب گشته بدان سرزمین خرامید و چند سال در اند جان اوقات سعادت نشان آن شاهزاده عالی شان در  
 عین عرفی و شادمانی مقرون بحصول انواع آمان آمانی گذران بود و در وقتی که دوازده مره از محل زندگانی علی نمود خبر حادثه شاه طه  
 کا طه میرزا عمر شیخ را استماع فرمود و انگاه امر او را کان دولت و اکابر و اعیان و ولایت آنحضرت را بسا پیشی برداشته و سرعوت و سب  
 فرمان واجب الاذعانس نهاده اعلام خدیجه کاری برافراشته و بنا بر آنکه در آن ایام که سابقا مسطور گشت سلطان محمود خان و سلطان  
 احمد میرزا متوجه تخریر مملکت فرغانه بودند اعلام خلاف و نزاع اذاع داده و در فتح قلاع آن بقاع بعد از مدتی و ایتام می نمودند امیر  
 شیرم طغانی آن در می اوج کوششانی را سوار ساخته قصد کرد که آنحضرت را بدامنه جبال اوز کند بر دنا اگر حکام و ولایات طریق بیوفایی مسلو  
 داشته شود او را می میرزا سلطان احمد ظاهر سازند و در قم نسیان بر حقوق تربیت میرزا عمر شیخ کورگان گشده بود مخالفت برافرازد  
 پادشاهی در پناه جنه حمایت حضرت الهی از حضرت سالکان سالکت بتاهی محروس ماند و خواججه مولانا رفاعی که نسبش از طرف پیشین بر آن  
 قلع می پیوسته و از جانب ما و در سلطان ادیکت ماضی متصل میکرد و در اوقات ایام اکابر انکادان در اند جان شیخ الاسلام می بوده اند و  
 اشرف و اعیان در فصل تصایب ایشان رجوع کرده بسر انجام مهمام فرقی نام قیام می بوده اند از اعیان میر شیرم و قوف یافته خواججه  
 که تا عمل عنایت عمر شیخ میرزا بدو خلق کورت تربیت او پرداخته بود بخلافت حضرت پادشاهی و امیر شیرم طغانی فرستاد و از امضای آن  
 عزیمت منع نمود و سخن خواججه مولانا با سمع رضا اصغری یافته موبک عالی از عید گاه مراجعت فرمود و حصار اند جان ازین قدم آن پادشاه  
 عالی شان رشک ریاض جهان شده امر او اعیان بطن بروج و باره و استحقاق فسیل و در و زده پرداخته و مقارن انکال حسن بختوب و امیر  
 قائم قوسین بعضی دیگر از امر که برسم الطیار بکاتب فرغینان رفته بودند باند جان باز آمده در دو خواهی حضرت پادشاهی کمال اخلاص ظاهر  
 ساختند و سلطان احمد میرزا بعد از تخریر اوقیه و مجتهد و عقینان بجای فرسخی اند جان تسافت و حجام اقامت بر افراخت و در تمام  
 ثابت قدم بوده علم مناعت مرتفع ساخت در ان انا پادشاه سعادت انکالی از باب ولایت اند جان را که موسوم و لقب به  
 در ویش بود و بسبب سخن مخالفت نیز که از وی سر برزد قتل فرمود و این سیاست موجب توهم سایر اند جانان گشته تمامی خواص و عوام آن  
 بلده خواطر بحافظت شهر و قلعه قرار دادند انگاه پادشاه عالیجاه خواججه مولانا قاسمی او زون حسن خواججه برسم رسالت نزد میرزا سلطان  
 احمد فرستاد و رعایت طریقه او بپایان رسانید که چون بغایت ظالم است که آنحضرت سمرقند را گذاشته در اند جان قیامت نخواسته  
 لایق دولت چنان نیاید که حکومت انولایت را با بیخواب تفویض فرمایند و بنده در و بس نفاق و مخالفت اشارت نموده ابواب دولت  
 و رفعت برکشاید تا این مجلس که نواب کامیاب را مشایبه فرزند است مدت العمر بر شام سقیم نوکری و اطاعت بوده پیرامن خلاف  
 و نزاع نکرد و سلطان احمد میرزا که جبلت بی حیلتش بصفت مروت و انسانیت مضطرب بود از استماع این پیغام متاثر گشت و جناب صلح  
 فرمود و امانت کردید و در جواب سخنان سنجیده ایلچیان کلمات پریشان بر زبان آورد و کوچ کرده در نزدیکی شهر منزل گزید در آن انا  
 مشیت یزد سجانه و تعالی صورتی چند روی نمود که وقوع آن مستلزم قوت دولت پادشاهی و متوجه ضعف طالع میرزا سلطان احمد بود  
 اول انکه در زمانیکه سپاه سمرقند در معینی که از سید آب که نزدیکت باند جان و هستت میکند شفته بواسطه از دعای عوام و عوام اسپ  
 بسیار در سید آب افتاده روی بچرا که عدم او در دیگر انکه بعد از ان ایام در عسکر سمرقندیان و باد اسپ وقوع یافته طویل طویل با یک  
 از کمران سخطه و دیگر انکه بویا فو تا اخلص و کلبی مردم اند جان از خرد و کمان نسبت بحضرت پادشاهی پیشتر پیشتر میکشت و بر  
 از ایشان اندک جرانی داشت پای در میدان محاربه و مدافعه سمرقندیان نهاده از بر جان در سیکند شت پیران سلطان احمد میرزا

از دوطرف

طالب صالح گشت و در پیش محمد ترخان را که خال خال داشت بود از یک فرسخی اند جان همه شمشیر آن مهم ما مرد فرمود و امیر در پیش محمد تصدیق  
 که شافت و حضرت پادشاهی حسن یعقوب را بلا قات او امر نمود و آن دو امیر در موضع مذکور یکدیگر را دیده سخن چند در باب موافقت نمود  
 بزرگوار و برادر زاده عالمیقدار مذکور گردید و بر یکین بجای خود مراجعت کردند و بعد از آن سلطان احمد میرزا بصوب سمرقند باز گشت  
 چنانچه نوشته شد در اثنا راه بسبب حلول اجل طبعی در گذشت اما سلطان محمود خان که از طرف دیگر سوتو تیره فرغانه بود بجانب ارضی  
 خیال محاصره نمود و در آنوقت جاگیر میرزا در طعنه ارضی تشریف داشت و امر اعلی در پیش میرزا فی کوهگانش و محمد باقر و شیخ عبداللہ  
 و وکیل لغزنی و میرغیاث طغانی در ملازمت آن در می برج فرمان فرمای بودند و بعد از وصول سلطان محمود خان بدان نزدیکی سیلاب رعب  
 و براس اساس ثبات امر او نوعیان را اندر اس داده از ارضی کجاسان که اولکار و پس لغزنی بود رفتند و در آن زمان سلطان ناصر میرزا  
 بمساجت آنکه و پس آنکه او بود در آن چهار روز که یکدیگر زانید و خان از بعضی خبر یافتند بد بجانب شافت و جماعت مذکور باظهار عفت  
 مساجرت نموده کاسان را بنواب کامیاب درگاه خان سپردند و میرغیاث طغانی حلقه ملازمت آن استان در کوشش کشیده و پس از آن  
 در خدمت سلطان ناصر میرزا بار و وی سلطان احمد میرزا رفت و آنحضرت محمد مزید ترخان را بمحافظت شاه زاده امر نمود و سلطان محمود  
 خان بعد از تخرک کاسان بطابع ارضی خرابیه چند نوبت با شغال نیزان محاربت اشغال نمود و اما کارش پیش رفت و بنا بر عارضه گذشت  
 و در راه ولایت خویش پیش گرفت و معارف آنحال ابابکر که شغری که داعیه سروری داشت و سرزین بیچ صاحب قسری فرود می آورد  
 و در کاشغر و خن حکومت میکرد لشکر مجبور آورد که کشید و طعنه طرح انداخته بتغذیب عماد و تخریب بلاد مشغول گردید و خواجه قاضی  
 اکثر امر بدفع او نامور گشته ابابکر دانست که مردم میدان ایشان نیست و خواجه قاضی را واسطه گردانیده با فواع سخنان فریب  
 سپاه را بصالحه راضی ساخت و رایت مراجعت بصوب کاشغر افرخت و چون خاطر عاظر پادشاهی از امثال این بود فراغت یافت  
 متوجه قسری جهات فرغانه گشته حکومت اند جان بمسبب سرانجام همای علی و مالی با حسن یعقوب داد و در تمام ایالت ولایت اوش  
 و رقبه اقتدار امیر قاسم قوچین بنا و با مارت ارضی و مرغنیان او و در حسن و علی دوست طغانی متعین شدند و برین قیاس سایر امر  
 و انگلیان بنا صلب سبب مخترع مساجی گشتند در خلال این احوال سلطان محمود میرزا که پس از فوت برادر بدار الملک سمرقند آمد و  
 و در تر سلطان احمد میرزا آن یکم را در سلک از دواج سلطان محمود میرزا کشیده مصحوب عبد القدوس مرجی و اما سابق نظر پادشاه عالی  
 که بر فرستاد و سخنان عطف آمیز نمودت انگیز معایم چون میان او و حسن یعقوب قرابتی واقع بود عبد القدوس خفیه حسن بن یعقوب با طعنه  
 و عنایت سلطان محمود میرزا امیدوار گردانید و از جاده دولخواهی حضرت پادشاهی در گذرانید و پس از مراجعت عبد القدوس  
 پنج شش ماه حسن بطور حسن تغییر داده باظهار شکار کفران نعمت مساجرت نمود و قصد کرد که میرزا جهانگیر را بسلطنت موسوم ساخته نواد  
 کامیاب پادشاهی را از اند جان بهر طرف خواهد روانه گرداند بنابراین خواجه قاضی و امیر قاسم قوچین و علی دوست طغانی و او و در  
 حسن و بعضی دیگر از مخلصان پادشاه من بصواب این دولت یکم که جده آنحضرتست خواطر بران فرار دادند که حسن یعقوب برای اختیار  
 ساخته بر وجهی که ممکن باشد در وضع شر او کوشند آنگاه در ملازمت پادشاه عالیجا توجیه آنکه که مسکن حسن بود گشتند و حسن در آنوقت بجز  
 رفته بخانور پرایدن اشغال داشت از کیفیت حادثه خبر یافته بصوب سمرقند روانه شد و چون یکدیگر با دامن رسید بخانور ناسه و اندیشه  
 عنان عرفیت بطرف ارضی اعطاف داد و حضرت پادشاه از مراجعت او آگاه شده بعضی از امر با فوجی از عا که منظر او متوجه سمرقند  
 گشتند و زمره از ایشان برسم منطالی پیشبر روان شدند و حسن بر توجیه مقدمه سپاه صف شکن و قوف یافته نیم شبی بر سر ایشان تاخت و نوک  
 او آغازه شبه کرده تیرگی از ایشان بر تخیل حسن جورد و بجزای اعمال تیره خود گرفتار گشته از آن رحم جان نبرد و معارف و تابع مذکور  
 ایوایم سار که از قوم منگلیخ بود و در آن عرض میرزا تربیت یافته بواسطه صد و در بر بر مردود شده بود بقلعه شیره در آمد و جلوه نام پادشاه  
 خواند حضرت پادشاهی بر بعضی اطلاع یافته در ماه شعبان سال مذکور موکب منصور بجانب شیره شافت و ایوایم سار با حکام برج

باره پرداخته و کافر با بر محاصره و محاربه قیام نمودند و دست با شمال آلت قتال برده بواب کشتش و کوشش برومی روز کار محصوره  
 کشوند چون مدت چهل روز حال بر این منوال بگذشت آثار مجزوا کسار بر صفحات احوال الباقیه ساز ظاهر گشت لاجرم خواجہ قاضی را شفیع جرایم  
 خود ساخته بان طلبید و پادشاه کناه او را محصور کرده الباقیم شمشیر بگردن و کفن اندر دست از قلعه بیرون فرامید انگاه اعلام ظفر پنا  
 بجایب خجند بمنت نمود و امیرسونال در عهد التوباب شغال که در آن محاصره میکن بود بعد از قریب وصول موکب پادشاهی بلو از م سبقت  
 استحال کرده مراسم اخلاص بجای آورد و غاشیه اطاعت بردوش افکنده متعالیه شهر و حصار بواب پادشاه کامکار سپرد انگاه پادشاه  
 اسلام نیاه استماع نمود که سلطان محمود خان شاهرخیه را بغیر زول بجایون مشرف ساخته و خاطر خاطر جبهه دفع که و رات سابقه مایل به  
 ملاقات خال بزرگوار گشته بشاهرخیه رفت و خان از قریب وصول آنقره العین خواجین عالیشان خرم و شادمان شد و چون پادشاه بارگاه  
 و رآه لوازم عظیم و مجتلی مرعی داشته برخواست و آنحضرت نیز رعایت مراسم ادب نموده زانو زد انگاه خان عالیجاه پادشاه اسلام  
 سپاه را در غوش حطوفت و مهربانی کشیده از وقایق اشفاق و خاطر جوی دقیقه نامرعی گذاشت و پادشاه حمیده حضال در سهر روز وصحت  
 خال فرخناک و خوشحال سپرد و در پس از آن بصوب سمرقند دولت رعایت برافراشت و بعدین سال آن تخریج خلافت و استقلال باج  
 از ابطان مجال توجیه و اوراقه کتبت چنانچه از سیاق حکایات سابقه بوضوح می پیوندد و او را تیره سالها در جنسل و دیوان میرزا عمر شکر کوک  
 بوده در مقرات مذکوره بصرف کاشکان پسر میرزا در آه سلطان علی میرزا در آنجا حکومت می نمود و چون سلطان علی توجیه لوای شکر  
 کتای پادشاهی جزایف شفیع و ذوالنون را بمحافظت حلقه مامور ساخته بغیر نغین کابین کوهستان بلخ و جاشافت و پادشاه سعادت مند  
 بعد از قطع منازل آنجند کشته و از کربلین سلطان علی میرزا واقف گشته معرت حضرت سلطانی امیر نظام الدین علی علیف و میر عثمان را  
 برسم سالت زوشیخ ذوالنون فرستاد و شیخ بنا بر اقتضای محنت کون و طالع واژون امیر علیف را گرفته تصدایندام اساس حیات باج  
 نمودن امیر سوخته حضال بصیانت حضرت ملک متقال مجال فرز یافته بعد از دو سه روز پیاده خورد بموکب ظفر اتار ساینه و چون در  
 خانه بزرگ تیره بارگاه کعبه مرتبه منصوب گشت و معلوم شد که در آن حد و فله با بایست امرا و ارکان دولت صلاح در مراجعت دانسته  
 و حضرت پادشاهی با بقوا اب سالکان طریق و دلخواهی علمموده عثمان بکران بصوب اند جان محطوف کردایشه و بعد از آن او ان سلطان محمود  
 خان لشکر فر او ان در تیره فرستاده شیخ ذوالنون بکربخت و او را تیره بصرف طارزان خان در آن کوهستان جیه علی بجه حسین کورکان گرفت  
 و از آن تاریخ تا شهور سنه ثمان و شمانه ایام سرداری او در او را تیره سمت استدا و پذیرفت و در سنه ۹۰۱ حمزه سلطان و پسرش مجال تسلط  
 و حمدی سلطان و محمد دو غلات که در وقت وصول سلطان حسین میرزا بولایت حصار از سلطان محمود میرزا جدا گشته بودند در ماه سنه  
 رمضان در قصبه اند جان باستان قبالی آشیان پادشاه جانیان رسیده و آنحضرت بعظیم سلاطین قیام نموده از تو شکست سپایان آمد  
 لوازم صیانت و همان نوازی بجای آورد و در شوال همین سال خبر مخالفت اولاد سلطان محمود میرزا در محاصره کردن سلطان محمود میرزا  
 و سلطان علی میرزا در التسلطه سمرقند را بانده جان رسیده و پادشاه عالیجاه نیربدا علیه شیخ آن خطه لوا حضرت عطیه برافراخت و بعد از  
 وصول نواحی دارالملکت آباد اجداد سپاه شجاعت نهادر انحصاره و محاربه مامور ساخت و سه چهار ماه از سه طرف آن سه در و بیج  
 شرف در صیقل سمرقند یا ن بکوشیدند و ایشان نیز در محافظت شهر بجز مدتها دستجمام نموده در مدافعه مدعیان نهایت مردانگی ظهور  
 میر ساینه نه دوران انشا عالیجناب بدایت انشا خواجہ بکشی از زرد سلطان علی میرزا بخدمت پادشاه ظفر لو اشتافته در باب اشفاق و اشقا  
 سخنان معروف داشت و آن کلمات شفقانرسیم قبول یافته موکب عالی پادشاه بنا بر التماس جناب ارشاد و سپاهی از خطا سمرقند سباج  
 سفید و سه فرسخ پایان تر رفته زول اجمال فرمود و از آنطرف میرزا سلطان علی نیربدان نوا می آمد و سپاه را در موضع مناسب بکن  
 آب کو بکت فرود آورد و با چنانچه نغز از خواص غزم ملاقات پادشاه کرد و آنحضرت با چنانچه کس از اصحاب اختصاص از آب کو بکت  
 گشته بر بالای سپاهین بجانب صورت تلافی روی نمود و در باب تیره و تیرکلت سخنان در میان آمد و چنان مقرر شد که آن نشان بکشت

برکت انان دو شاه زاده عالیشان بجز خود زنده و در اول فصل مبارک موسوم شود و نامی در میان و از باز است بار دیگر توجه سمرقند نموده نگاه پادشاه سلاطین  
روی بصوب اند جان آورد و سلطان علی میرزا بخارا رفت و آنجا شلاق کرد و میرزا سلطان محمود که بلاقات و خیرات میرزا محمد اندر لاس مستوف و ...  
در جباله کج کشیده بجانب حصار مراجعت فرمود و چون پنجه علم کشور کشای پادشاه بمنزل کسای رسید مهدی سلطان از اردوی حضرت نشانی  
بسم قند رفت و حمزه سلطان اجازت طلبید و راه همان بلده پیش گرفت و بعد از چند ماه که آن سلطان مسئول طاعت و کرامت سمرقند و ...  
از آنحضرت نیز روی کردن شده البتة سباید لواء محمد خان شیبانی نمودند ذکر توجه و ارامی سپهر کشورستانی بجانب سمرقند تو  
مانی و در آمدن آن بلده بجزیرت خیر حضرت پادشاه سلیمان مکانی در اول فصل مبارک که خبر و مالک طوی از طول کشت در این  
شوی طول کشته بجانب بیت اشرف حرمین حضرت کرد و در تعیین محصوران حصار فیروزه کار کوشیده شد و کتیبتی ستانی بجای آورد و سلطان علی میرزا  
از بلده حاضر بخارا لواء حضرت اما بصوب سمرقند برافراخت و علی بنار از مراحل مرده موضع خواهد کار در آن امسک ساخت میرزا با سینه  
بالشکری از اهل تنیز از شهر بیرون فرامید و سپهر لشکرگاه کرده و برابر برادر قبه بار که در تعلق گردانید و حضرت با و شاه املا و سباید ...  
سپارکت برضای از بلده اند جان بد بصوب روان کشت و با سپاهی پر دل قوی منزل امر حل کرده درین سبیل قبه بارگاه بهر آنکه از ایوان کیوان  
و کشت در آن مقام بیرون آمدن با سینه میرزا از سمرقند و نشستن در برابر برادر بد زده عرض رسید و توگون خواهد حصول با با قرب مسجد خرد مردم  
فراق و دلاوی بیشتر روان گردانید و پس از شوق خبر قرب وصول موکب پادشاهی زلزلی با ساس ثبات و قرار با سینه میرزا راه یافت و در  
شده بصوب سمرقند شافت و توگون خواهد با ستایان در شب بکینا که بمسک آنحضرت رسیده بسیاری از سمرقندیان را بزخم سهام مرت  
و بنام مجروح و پروح ساخته و غنیمت فرودان گرفته سالما فاما لواء مراجعت برافراختند و حضرت پادشاهی آن سالکان طریق دو شوی  
تو از ش و انعام منقذ و مسای گردانید روی بصوب مقصد آورد و کامران در سفر از پیشتر رسیده قصد تنیز قند آن قصد کرد و در آن وقت شیراز و کجا  
هاتم دولتی بود یکی از نوکران او بجانب حصار اندازد یار قیام نمود و در آخر راه مذکور با چهل لوی فلکسای پر تو وصول بجای سیرانداخت و کجاست  
هاتم دولتی از محافظت قند با هر کشته شایر وجودیت پادشاه صافی طویت ظاهر ساخت و مخالفیه حصار بنواتب درگاه سپهر اقدار سپه ده  
طلبید و لطف پادشاهانه شامل حال او کشته کو تالی شیر ز برسم سار بوی مغوش کردید و پادشاه صاحب تائید روز دیگر با دوازده غنیمت و سار  
و سن آن روز سعید قیام نمود نگاه بنوامی سمرقند رفت و در قروق زینب از اول جلال فرموده در آن روز تمام دولتی و دویس لافونی و حسن بیرون سده  
محمد سیغول و سلطان محمد و بیس بقرب چهار صد کس از جانب سمرقند آمد و موکب پادشاهی بویستند سخن ایشان آنکه در وقتی که با سینه میرزا از سمرقند  
روی شهر آورد ما به و شوای حضرت پادشاهی از اردو جدا شده بد بجانب آمده ایم و بعد از یک روز در موضع بوست که انجاعت و حوی  
شیراز با سینه میرزا اجازت طلبید و بد بصوب شافتند و چون اشاع نموده اند که انطقه خیر تنیز پادشاه کشور گیر در آمده بعد از مصلحت  
طریق ملازمت اختیار کرده اند انقضه پادشاه آفاق از منزل زیبا بقراب لاق فرامید و بعد از یک روز و از آن جا کوچ کرد و از آب هموار  
کجاست با م محضرب پیام عساکر حضرت انجام کردید در آن روز جمعی از اهل تنیز در سر حیا بان بوجی از لشکر بان میرزا با سینه میرزا خود راه سپ  
جلادت در میدان مبارزت تا خنده و سباحتش قتال الهاب داده از خون یکدیگر خاک مهر که را کل ساخته در آن اثنای تیری جان کرده  
بگردن خواهد یکی مولانا صدر که برادر کاشتر خواهد کمان بکیت بود رسیده چنانچه همان ساعت از پای در آمده توجه به منجبت کردید و او  
طلب علم پرودا خند از فن لغت و استیفا صاحب و قوف بود و کاتب را نیکو انشا میکرد و بی محدوداری علی شیح میرزا می نمود اما سلطان  
میرزا که در منزل خواهد کار در آن منزل گزیده و صند دشمن داشت یکدیگر و بوست با فوجی از دلیران میدان محاربت نزد یکت سمرقند شافت و  
میان آنحضرت و جهادانی که از شهر بیرون آمده بودند نایره مقابل و مقابله الهاب یافت لیکن چنانچه میباید حتی از پیش رفت و سلطان  
میرزا از طول کشت در ظاهر آن بلده فرودس از طول کشته راه بخارا پیش گرفت و حضرت پادشاهی روزی چند در بام بود و حاضر سمرقند برد  
و پس از آن زمان منزل کوچ کرده یورت خان را که از کجانات شهر کجین یکت فریخ مسافت محضرب سمرقند شافت

و قریب خانه روز در آن موضع توقف اتفاق افتاد و در آن ایام چندین نوبت میان دلیران لشکر باری و عثمان سپاه پانسیقری مبارزه دست داد  
و بعضی از آن لشکرها که برابر با هم کجکیت و ابوالقاسم که بر او پسر شاه قویلی غایت شجاعت و بهادری ظاهر ساخته و جمعی از اهل سمرقند را مجروح  
سپرد کرد اینده لواء حقوق برافراختند و روزیکه در سرخیابان در میدان مردان جوان میبودند نمی بروی امیر بابر کجکیت رسید و بدان  
جبهه بابر هم جابون مشهور گردید و از منزل مذکور پادشاه مویده منصور بنانی قاصدی نزد بعضی از سمرقندیان فرستاد و ایشان را با طاعت و انقیاد دعوت  
کرده و عثمان غایت آمیز پیغام داد و اینجاست بعنوان آن کلمات زبان کشاده گفتند که باید موکب پادشاهی در شب از جانب خارا عثمان متوجه  
شهر گردید که خدمت بر میان جان بسته آنچه مقصود است بجهت پدید آمدن پادشاه که امران پادشاهی مبارکت در کاب آورده و بلوغت نشانی  
و چند پیاده و سوار جلاد است آثار را پیشتر فرستاد و مردم شهر ازین معنی وقوف یافته بیکبار فوجی از لشکریان جبار سپاهی مانعیت پیش آمدند  
و حاجی پیاده را که ندی بدید در خدمت پادشاه صاحب تائیه اوقات گذرانیدند و بود و محمود پیاده را گرفته و مروحی تیغ تیز گردانیدند و لاجرم  
پادشاه محبتتیم بکسر ظفر اثر بازگشت و در آن ایوان که پورت خان از فروع با پیچ راهایت حضرت نشان روشن تر از مرغزار جان بود تمام مردم  
مطالع و بقیع آمدند و قاصدان باستان سلطنت ایشان فرستاده اظهار طاعت و فرمان برداری نمودند و پیشگیله می لای تقار سال داشته ابواب من  
و در آن بر روی روز کار خود کشودند و همچنین از تخریر و پیشه و در آن و سوداگران سمرقند خلق بسیار بار روی حضرت شاد آمدند و بازار بسیار همورد  
ابو ان شد که حکم مصر جامع گرفت و در آن اثنا سبع اشرف اعلی رسید که در دامن کوه شاد و از قلعه ایست که آن را از کنیت کومینه و جمعی از اهل  
حکیم کرده کردن بطوق خود بیت پادشاهی در نیارده خدمت درگاه پیر احتشام متوجه تائیب انجوت گشته چون نواحی انحصار مطلع با پیچ بر  
ظفر شاد شده متوطنان حلقه از در تضرع و نیاز مندی در آمدند و خواججه صنی را در سید ساخته از جرایم گذشته مراسم اقدار بجای آوردند و  
عفو پادشاه شامل حال آنکس گشته راییت ظفر است بصوب سمرقند مراجعت نمود و در آنکس قبله که در نواحی باغ میدان است نزول اجلا  
واقع شد و در آن حین جمعی کثیر از مردم رحیت و سپاهی از شهر سرون آمدند و تا پل محمد چسب که نزدیک بشکرگاه پادشاه بودند عثمان بازگشیدند  
و حال آنکه طارنان موکب پادشاهی در آن زمان غافل بودند و مستعد استقبال الت بیکار گشته بودند لاجرم اندک شکستی روی نموده سمرقند  
سلطان علی بابا قلی را اسیر گرفته بقلعه بردند و روز دیگر پادشاه توده سیر از آن منزل منتصت فرموده سرالکس قبله نزدیک آب کوکوت محل  
مصب جنام سپاه ظفر نیک شده سمرقندیان تصور نمودند که پادشاه و افراتور بجایال مراجعت آن منزل را اختیار فرموده بنا بر این مردم فرار  
از روز و از شجره پرون آمده متوجه اردوی حضرت نشان شدند و تا پل محمد چسب را انده صف قالی بسیار افتند و سپاه پادشاه نیز به همین  
سستی مرکب جلادت تیر ساخته بر مخالفان باخته و بر خم نشان فتنه انگیزه سهام خون ریز آثار روز شش ظفر ظاهر ساخته گردیدند و میدان نیز  
با وج فلکت تیز گردید و در حصاره خوریشد اسیزه گردانید شجاع تیغ و پیشتر شرم بهادران جوش در را خیره ساخته معنی آیت کجاست  
برقه یدیب بالالصار ظهور رسانید و حاجت شایم فتح و حضرت دماغ جوانان موکب پادشاهی را مسخر گردانید و لشکر سمرقند عثمان  
بصوب شهر باخته و جمعی کثیر از ایشان اسیر گشته گزنده جتیه بطایف اخیل شجاعت یافته و از جمله گرفتاران یکی محمد سلکین ولد حافظ  
دولدی و دیگری برادر خود و تر محمد قاسم نیزه حسین سپهر بود ایضا دیوانه جاسه باف و کل قاشون که از جمله میان سمرقند و سرحداران نواح  
بودند در آن روز اسیر سیر بجهت تقدیر شده و بعضی خاص حاجی پیاده و محمود پیاده گشته گشته و بعد ازین شکست دیگر لشکر سمرقند از دیوار بست  
شهر سرون نیامدند و لشکریان پادشاه لیر شده تا کنار خندق تیر قند و فلامان و کثیرگان شهریان را اولجرمی گرفتند و در آن اثنا اکتاب  
نالم را از برج میزان تحویل کرد و در حریف حریف آغاز دم سردی نموده دست بتاراج باغ و بستان را آورد پادشاه با امر او  
سپاه در باب پورت قشلاق لوازم مشورت تقدم رسانید و خواهر کلمان بران قرار یافت که آن رشتان در قلعه خواج دیدار روز کار  
گذرانند و در اوایل فصل بهار بار دیگر سمرقند آمد و شریک علقه گیری ظهور رسانند آنگاه کوچ کرده التکی که مشغول قلعه مذکور بود از زمین نزل  
بجا یون حضرت نیزه را گردون شده فرمان واجب الاذعان مباحثن فرود و با با و کتھا در درون حصار باخته گشت و فرمان بران حسب فرمان پادشاه



پادشاه و امراء سپاه بدان طعنه در آمدند در همان روز که با بچه رایت عالم افزوز از منزل مذکور بیرون حصار خارج و دیدار انتقال نمودند مستعدان  
شیبانی با جمعی کثیر از سالکان مسالکت بپلوانی که بنابر اسناد با بقیه میرزا از ترکستان الیغار کرده بودند بدان انگشت رسید چون دانست که  
حضرت پادشاه بعلیهان مکانی بوفیقات سبحانی بنام روز بجمعه در آمده اند بخیار و متاسف گردید و با آنکه در آن زمان در طاعت پادشاه  
جهانیان اندک مردی بودند بقیه سبب بعیاف کرده میل خروج از قعه نمودند اما شیبانی خان را اقبال میدان قبال مصیبت نمود و از آنجا  
کوچ کرده بجانب سمرقند توجه فرمود و چون آنچه با بقیه میرزا از خان مدعا داشت بجهول زیوریت کاتبی بجالش نزد اوست و شیبانی خان  
نومید و حیران بصوب ترکستان علم مفضلت بر افراشت آنجا با بقیه میرزا که مدت بغت ماه در صحن جناب حصار بقیه بسیار اوقات گذران  
بود و از خان شیبانی ابواب کامرانی بر رویش کشود با دوستی میسید کس از خود متوجه طاقات حسد و شاه گشت و چون در صحرای ندر زول  
سید حسین کبر که نسبت بسطان محمود میرزا فرزند ایت داشت و در آن ولایت رایت ایلت می افراشت بعزیمت دست برد روی در  
میرزا با بقیه آورد و در محلی که آنحضرت از آب گذشته بود و بانگ مردی در یورت مانده بد آنجا رسید و ظاهر بجهت چهره میرزا با بقیه را در  
گردانید و لشکرمان او اندک بر پی گرفته مراجعت کردند و چون بکوب عالی ببقری بنواهی قند زول اجمال بود چشمه و اسم استقبال  
نورزم نیاز و شمار بجای آورده پس الجابین بحسن و صبی طاقات روی نمود و بعد از آن او ان که با بقیه میرزا مرکز دولت عالی گذاشت  
پادشاه سعادت انما از کیفیت حال و قوف یافته علم ظفر شیم بصوب سمرقند بر افراشت اکابر و ابالی چون از قرب وصول بکوب عالی  
خبر یافتند فرج فرج علی العاقب و التوالی باستقبال شافتند و بعد از آنکه شرف بساط موسی بخت لایقه و تبرکات رایت بچکش کرده  
با انواع صطرح و التفات پادشاهی منحصر و مباحی شدند و آنحضرت در او از خربسج الاخره ثلاث و ستانه دار الملک آبا و جد او را اند  
فرطعت با چون عزت افزای بخش کردند و داند و در بستان سرای قند زول اجمال فرمود و بختگاه صاحبقران حضرت پناه را ازین  
مقدم مهمت شیم بستان بستان از حضرت و نصارت بختی و تمامی شرف و اعیان را در خللال کمرت لایزال از تاب آفتاب حواد  
این بطن گردانید و عیاد بچاره را که پایمال فتن و دست خویش انواع سخن بودند با شانه عدل و داد و فرید داد و سپهر بختی غلظت  
از دامن عرض ایشان کوتاه ساخت و امراء باری را نیز بجهت مدد و رعایت کرده علم اقتدار و مدد که کا نذار بر افراشت و مدت  
صد روز بگذرد بمرقند از غلام عدل و احسان پادشاه سعادت فرودس مانند بود بعد از آن بنا بر امور یک مذکور خواهد شد بمرقند این  
از آن دولت محمود کشته بکوب خدمت شایع بود و جان و جبهه و چنانچه بکویت بکویت بعضی خواهد رسید و خانه شیرین مجال در باب تفصیل احوال  
نورزم ایتام بجهتیم خواهد رسانید ذکر لشکر کشیدن میرزا با بقیه و امیر خسرو شاه بجانب حصار شادمان و فرار سلطان محمود و میرزا  
از رعایت اضطرار بصوب خراسان چون میرزا با بقیه درونی چند در قندز سر برد امیر خسرو شاه با سپاه باران مدد و خود و فرود در طاعت  
آنحضرت روی بخیار حصار آورد و بعد از عبور بر آب آموی و وصول بچایان قاصدان بخندان نزد سلطان محمود میرزا فرشته زبان قدر و فریاد  
که لایق دولت چنان نماید که آنحضرت از قعه برین آمد و بجانب تشیع و زند با حقان برادر خود فرمودند پیش نهاد بخت بلند سازند و خود را بکین  
بر حد و آن بینه فخره بکن بود و دیگری در حصار علم خلافت بر فرار از سلطان محمود میرزا این بخنان بقیه میان دره قبول فرمود بود و مذکور فریب اعدا داخل گشته و آن  
قابل نمیدور آن شاه امراء و بچایان آنشاه داده بیامان که بر اسد حال اختیار و قبایل میرزا بجهت بر لاس زنده خواهد بود بیکگت و در دو بار روی میرزا با بقیه  
نمودند لاجرم آنحضرت با در آنک فتنه و فخر و افق شد بجهت آن امیر خسرو شاه از چایان بطرف حصار اختیار کرد و در وقت فخره شمس  
گردان طعه فرود گرفته روی محاصره آورد و حال آنکه در آن شب سلطان محمود میرزا در عمارتی که پدرش ساخته بود دولت سر اموم  
گردانیده تشرف داشت چون بقیه آن حال و قوف یافت با پدر جمعی بقیه شمس عید الله فرود بر قرار اختیار کرده از آنجا  
او باج بر آب آموی گذشت چنانچه مذکور شد که در وقت محاصره سلطان حسین میرزا با بدیع از آن میرزا بالنگت نشین رسید و خود صحن شفقت  
گشت و خسرو شاه میرزا با بقیه را در حصار بر سر سلطنت نشاند و خندان را برادر خود امیر ولی داد و بعد از چند روز بچایان استوار

نوشته

دره کاب آورده نظر بباد را بر هم منقلای پیش فرستاد چنانچه تفصیل این احوال در محل خود مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی ذکر ترویج سلطنت  
 مسعود میرزا بایکیم سلطان عتبت خاقان منصور و مکتبید بساط نشاط و سوره جشن و سرور چون خاقان منصور در انگلستان  
 فتح و غنم گشت بدیع الزمان میرزا بجانب جهان خور کریمه بساط قتال عدال در نوشت و حضرت خاقانی اورا کتبت سعادت را از زمین خدو سلطان  
 مسعود میرزا دانست و بر رعایت و تربیت او پرداخت انقدر که توانست و در روز و شب به بیت و محکم ماه بشمار مجلسی در رعایت گشت  
 و عظمت آراسته شاه زاده را بسار گاه جهان پناه طلبید و با شملاس ممالک موروثی خاطر فریش راستی داده باز و دراج کریمه از دود  
 شاهی امیده وار کرد ایند وقت قاضی را بکلفت طلا و زریب و زینت داد و ما تمام اسپ و زر و ما بختاج و دیگر نقد مراد در دستین  
 طلا زانق ساد در روز و پنجشنبه سنج ماه مذکور بوجوب فرمان واجب الاذعان خدیجه بیگی آغا و سایر جمله نشینان تن محصنت جبهه براق از دواج  
 سلطان مسعود میرزا بایکیم سلطان که جنبیه صلیبیه حضرت خاقانی بود و از شرف عالیله با با اعظم در وجود آمده بود از اردوی بیابون به این  
 بر آه رفتند و در روز جمعه در می عقد شاه زاده نیربان بلده خرامید عتبت مسند ایان دولت خواستند مجلس عقد و نکاح آرا  
 و در روز کیشنبه سوم ماه سادات و قضات و اکابر و اشراف در باغ زانق جمع گشته خباب شیخ الاسلامی مولانا سید محمد الدین  
 القهارانی در ساهتی که مانند نام شاه زاده مسعود بود احتر سعادت اشراج سلطنت را با نامید برج خلافت عقد بست و چند روز  
 سور و سرور و عیش و حضور اجناس یافته سلطان مسعود میرزا در عین نشاط و کامرانی با آن مقدمه سردار پرده خاقانی زفاف فرمود  
 و از دست سابقین کفزار جامهای باده خوشکوار بخرج کرده در مشروبات بر آه عشرت نمود و شراب ناب گلزار طرب را آب داده غنیم  
 دلش زاده بوج باغ منکفت و منغی خوش الحان صوت دلنواز بگوش نامید غنمه سار رسانیده زبان حال مکففت نظم ساتی بخور باده  
 بر افروز جام ما مطرب بلوکه کار جهان شد بکام ما مادر پیاله کس رخ یار دیده ایم ای بجز لذت شرب بدم ما و سلطان مسعود  
 چندگاه در ظلال دولت و اقبال خاقان ستوده حصال در رعایت جاه و جلال کعبه رسانید بعدنان یاد وطن مالوف کرده با فوجی از سپاه  
 پناهمان عزمیت بطرف ماوراء النهر مصلحت کرد ایند چون کعبه و قنذر رسید میر خضر و شاه آغا زکرو ترویر نموده رساله رسایل متعاقب و  
 متواتر نزد شاه زاده فرستاد و اظهار طاعت و انقیاد کرده آنحضرت را بسلطنت مملکت موروث بشارت داد و میرزا سلطان  
 مسعود کعبه آغا زکرا فریب یافته بقدر نشافت و او طریق کفران محنت مسلوکت داشته جهان بین آن قره العین سلطنت را نشتر و  
 و با مسعودی از طارن بجانب کمر قنکیل فرمود نادر پناه دولت سلطان علی میرزا بسربرد آه سلطان مسعود میرزا بنا بر اتمادی که بر کمر  
 خاقان منصور دست نوبت و بیکر بجز آن نشتر حیا آورده در بلده قاهره جبره اوقات میگذرانید تا وقتی که ابوالفتح محمد خان شیبانی ولایت  
 خراسان را اختیار کرد و چون آن خان گیتی سان غیر از استیصال دلا و امیر تیمور کورگان مدغانی نداشت سلطان مسعود میرزا ما به با ما شش میرزا که در  
 سخن بود سپرد و با ما شش اورا شبیه ساخته بیکر سلطان را بعد خوش در آورد آه حسد و شاه بگردان سال که دیده میرزا سلطان مسعود را  
 پیشتر سوختنی از حلیه جنیانی حاصل ساخت رعایت مساوت قلب نقل میرزا با نیتقرا که از وقت توجیه میرزا سلطان مسعود به آه تا آن  
 در حصار حکومت میبود پیش نهاد عتبت کرد ایند و بطایف الحیل آتش زاده بلند محل را بچنگ آورده در ماه محرم سنه حسن و شصت و شصت  
 رسانید با بکاه اندوی منقلای در ولایات قنذر و ختلان و بدخشان و زنده و حصارشادان حکومت مشغول گشته مال حالش در ضمن حکایات آینه  
 بزبان خامه خواهد گشت انشاء الله تعالی و عتبت ذکر مصالحو حضرت اعلی با سلطان بدیع الزمان میرزا ده آنولا که بدیع  
 الزمان میرزا با اتفاق شجاع بیک از حد و فتنه بار بجانب انگلستان پیشان بخار نمود امیر دولون ارغون در جیلان ولایت خور بود بنا  
 بران بدیع الزمان میرزا از انگلستان بشین بطرف بر سین شتافت و از آن جا عیان عزمیت بصوب مسکو امیر دولون یافت و آنجا  
 شاه زاده را در اتحال نموده بر عتبت ذات محنته صفات لوازم محمد پادشاه متعال بتقدیم وجهت تدارک آن احتلال با اجتماع پیام  
 فتنه بار و زمین و اور و خور و ساعده و توکلت مسرعان با طرف و جانب روان کرد ایند و باندک زمانی لشکر بسیار از ایل ارغون قبایل  
 در

هزاره و نمود و حجاج و غیر ذلک در ظل راست میرزا بدیع الزمان و امیر ذوالنون مجتمع گشتند و مستعد زرم و پیکار شده و کرمکاری و جان سپاری بر میان  
جان بستند چون بجزیر بصره رسیدن فریدون فرزند بیکر و لدا شده را کوشالی و بد جانم همراه رود کردید تا با هم در آن تاج حساب حجاج بنی  
شیخ جلال الدین ابوسعید پوری از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون بروی بجایون آمد و طرح اساس مصالحه انداخت و خاقان منصور صبح رضی شد و تمام  
جوشی شاه زاده را پیش نهاد و بیست ساخت پس بنیقال آنکه قبل از وقوع جنگ نشین بر روی چند خاقان سعادت مند خباب شیخ الاسلامی سفیر الله و الله  
مولانا احمد القزازی و شیخ جلال الدین ابوسعید پوری و سید عیاش الدین محمد صدر و بجانب کرمسیر فرستاده بود تا میرزا بدیع الزمان را مصیبت نموده از یاد  
مخالفت بجا آورده موافقت آورند و ایشان چون بکوه فراده رسیدند شنیدند که بدیع الزمان بر پهل انبیا لشکر سپرد بر رز که اگر کشیده است بنا بر آن شیخ  
سلام خاقان مراجعت بداد السلطه همراه العفاف داد اما شیخ جلال الدین ابوسعید و سید عیاش الدین زو امیر ذوالنون بخورد رفتند و بنویز با خاقان  
داشتند که بدیع الزمان میرزا در انکشتن بکشت با شیه با میر ذوالنون پوست و شیخ ابوسعید در باب تمهید بساط مصالحه با شاه زاده کف و شوق  
انتخاب جواب داد که اگر حضرت خاقانی در مقام عطف و مهربانی در آید از کمال کرم و سخاوت و رعایت فرمایند که همیشه تمیمی که لازم رکاب سعادت  
و تسایه سهولت بگذرد من نیز طریق اعانت و فرمان برداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتکاری بر دوش خواهیم گرفت و الا فلا شیخ  
اجازت یافته در چهارشنبه ششم ذی القعدة که هنوز خاقان ظفر قرین در انکشتن بود مبارک گشت من رسید و بخان میرزا بدیع الزمان را بشرف عرض  
رسانید و جمله کید اساس مصالحه و نیت دیگر محبوب میر شیخ علی خانی که در آنوقت در ولایت سده در محبت بود بجانب اردوی بدیع الزمان  
میرزا توجه نمود در اوایل از خباب بدایت پناهی و خدمت امارت و سخای باز آمد و عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان صلح میدارد که حکومت  
ولایت پنج بدستور سابق تعلق بوی گیرد و ما دیگر سر این مخالفت کردد آنحضرت این متمسک با بیع قبول نشود و در انکشتن کوچ نموده بجانب برآه رود  
انصت فرمود و چون خبر بداد السلطه برآه رسید که حضرت خاقانی بفرم زرم بدیع الزمان میرزا همراه رود و شانت و در آنجا خاقان کیران بطرف  
ولایت خور خواید یافت معرب حضرت سلطانی فکمه کریمه الصلح خیر صلح نظر فرخنده اثر کرد اینده در روز سه شنبه ششم محرم الحرام سده اربع و شصت  
به نیت تثبیت مصالحه عازم آمده می که میان بوی گشت و در چهارشنبه در نوا می شمه کویان بشرف ولایت خاقان عالیشان شرف شده  
حضرت را بر آسرنده بدیع الزمان میرزا ترغیب فرمود و چون این سخن معتب از کمال انطباع و دلخواهی بود بیع قبول حضرت پادشاهی با یافت  
و حکم بایون صادر شد که فشان آستان خلافت ایشان نشان ایالت ولایت فراده و سیستان را بنام میرزا بدیع الزمان در قلم آورده و چون این حکم  
بجایون مبرر بکشت موش خاقان منصور میر شیخی را اجازت داد که مشور فایض التسرور از بدیع الزمان میرزا برده بدستور سابق در خدمت شاه  
زاده باشد و خان سازد که آنحضرت حکومت ولایت سیستان را بر کشته از مقام مخالفت و مناخست در که زو آنجا علم حضرت شیم در روز جمعه  
محرم بجانب مشرف سلطنت در حرکت آمد و در روز دوشنبه شانزدهم بر تو وصول بر باغ جهان آراء انداخته انوار سعادت روز افزون اطراف آن  
برآه وارد و در ساخت و در خلال احوال گذشته امیر نظام الدین در ویشلی که بعد از مواخذه و مصادره بکرمسیر که در مدینه طیبه زاد بجا آمدن کرمسیر  
بگذاردن حج اسلام فایز گشته بود و مقتضی الامام باز آمده نوبت دیگر منقول نظر عنایت خاقان و الا که شده و منقلب دیوان علی بنیقه بپلویان  
ناصر الدین محمد خانی میرزا بدیع الزمان میرزا بعد از وصول نشان بجایون از غور سیستان شانت و تحفه محصور میرزا که والی آنولایت بود خاقان  
عنایت بداد السلطه برآه یافت ذکر توجه محمد حسین میرزا بجانب استرآباد و یکشت یافتن مظفر حسین کورکان  
بتقدیر فریخته عبا و در او فرزند ثلث و سخاوت محمد حسین میرزا زرت دیگر لشکر ظفر اثر فرایم آورده بود و عنایت طرف استرآباد و زارت  
بواب منصور مظفر حسین کورکان از توجه بر آورده واقف گشته با سپاه جرجان استقبال بیرون فرامید و روز جمعه بیست و دوم ذی القعدة سنه مذکور  
در نوا می کینه قابوس قلاتی فریختن دست داده دلاوران بنام موس کرد بنر و با وج کینه بنوس رسانیدند در شانرا اشتغال آتش قاتل بواسطه شخصی که در  
روز عارض مزاج مظفر حسین میرزا بود آنجناب با غشی عظیم روی نمود و شدت آنخالفت بشنا به بنامیه که لشکران را دست از کار بازمانده از مکر کجا  
روی بودی فرار آورده و محمد حسین میرزا منصور مظفر بداد السلطه استرآباد در آمده ابو منصور مظفر حسین کورکان با ولایت میرزا خاقان کیران

بارکشید و چون آنچه در بده فاعله برآه بعرض خاقان منصور رسید در او بفرمودند امیر محمد رندق بر لاس امیر کمال الدین حسین علی جلایر سبب حکم روی  
 توجیه بیرون آوردند تا به کسب علی مظفری پوسته در بامبدارک احتکال احتکال سماعی بمیله دادند و کنون صمیمی با یون خیان بود که شخص شخصیت  
 انصوب کرد تا سبب مخالفت ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا آن عنایت در خیر تا خیر خاند و خاقان منصور روی توجیه بروشاهجهان بنامد گفتند  
 در بیان سلوک ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا در طریق عصیان و نصیحت رایست نصرت است خاقان منصور بجانب  
 مروشاهجهان در آن اوان که خبر شهادت محمدنور میرزا در اطراف آفاق شهر یافت و از شر شاعت آن امر آتش اندوه و عالم بر کانون  
 درون دود و زبک و ترک و تازیکی تفت هر یک از شاه نادگان که در ناحیه از فوجی خراسان حکومت می نمودند از مکر و خدایت  
 سبکی فاندیشه مند گشته در سلوک طریق مخالفت تقلید بدیع الزمان میرزا فرمودند از آنجمله حاکم مرو ابوالحسن میرزا با برادر عیالی خود محمد حسن  
 که در ولایت بویر سلطنت میکرد طرح اشغال و یکاکی انداخته رسل و رسائل از جانبین در زد و آمدند و مراکم عهد و پیمان در میان آورده  
 خواطر مخالفت بد بزکوار قرار دادند و این اجبار در او ایل سال هفده و چهار بدار سلطنته برآه رسیده خاقان کامکار جناب نقی قاسم  
 سلطنته شامی میر قوام الدین حسن سارمی را در ماه ربیع الاخر سنه مذکوره برادر سال داشت تا بر لال موعظه و نصیحت نایره حد و ان میرزا ابوالحسن  
 با فرو نشاندن شاه زاده مباران دارد که کسی نزد برادر خود فرستاده او را نیز از مقام عصیان در گذراند و امیر قوام الدین حسب فرموده تغییر  
 رسانیده غایب بر رسالت او مرتبه گشت و ابوالحسن میرزا بمعاذینا دلپذیر گشت جنبه از سر عصیان و خلاف در گذشت بنابر آن خاقان  
 عازم نادیب شاه نادگان شده بعد از اجتماع جنود خراسان در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول از باغ جهان آراء نصیحت نمود و در تحت  
 سفر زوال اجلال فرمود و از آن منزل بمقتضای فرمان واجب الاذعان محمد حسین میرزا و امیر عبد اللطیف با فوجی از ابطال ارجان استخجال  
 اندام حسن شویخه مرو گشته محمد اسم میرزا و امیر نظام الدین علیشیر و امیر ناصر الدین عبد الحامی بی حاجی بر یکاکی در شهر توقف کرده رایات مظفر  
 یکروز جمعیت آن تخت سفر بسیر کوچه سلسلای رفت و سه چهار روز در آن مرحله قامت نموده چهارشنبه دوازدهم ربیع الاول ازین بقعه  
 خاقان علی کان عبرت افزای روضه عنوان گشت و آنحضرت از پریان قاصدی بپشت قدمه نزد حیدر محمد میرزا فرستاد و پیغام داد که با تعلق امیر  
 نظام الدین شیخ احمد سیلی جنود آنکند و در مجموع ساخته جهت دفع محمد حسن میرزا که یکیک تیره تار دارد و مستوجب بود و کرد و آنگاه لواء نظریه از راه  
 دیانه کونین خجاب بصوب مرو در حرکت آمد چون ابوالحسن میرزا از توجیه موکب کرد و در آن است خبر یافت برج و باره مرو امرت فرموده خاطر  
 سخن قرار داد و با توجیه علم پنجم ششم بعد از نقلی منازل پر تو وصول بر ظاهران بلده انداخته ساکر نصرت تا از آغاز محاصره و محاربه کردند و لشکر  
 ابوالحسن میرزا سپهر مخالفت و مدافعت بر روی کشیده در محافظت شهر قامت جد و اهتمام بجای آوردند از طرفین بغیر تر آغاز آمد شد نموده ششم  
 یکان خون از شیرین پرونیان و درونیان کشود کبابی صدمه سنگ رعد بر جی از بروج آفتاب از م ساخته صفت بسیار مشهور امی بخشیده و اجناس  
 وصول مازوره نغزانش و مکر ظفر از انداخته جان پر لال از محرق میکرد انداخته سه چهار ماه حال بنیوان جاری بود بعد از آن پدرو بنیوان  
 ایام خفته بدل طول گشته بنیوان صبح کون روی نمود چنانچه از بیاق کلام آینه بوضوح خواهد پیوست انشاء الله تعالی و تقدس ذکر  
 نصیحت حضرت حضرت سلطانی به طیت گذاردن حج اسلام و بیان بعضی از وقایع و حوادث که روی نمود  
 در آن ایام امیر صفائی صمیمی نظام الدین علیشیر بدالت بادی دین قویم و هدایت دلیل و الله بهی می من شهادت صراط مستقیم مدتی بدید و بعد  
 که قدم از سر ساخته و آن را سر مایه همه مرادات شناخته بطرف مجاز شتابد و مشرف گذاردن حج اسلام و سعادت طواف روضه مقدسه حضرت  
 رسول علیه السلام در یاد آقا بر کاه که حرام انصوب صواب بسته در پایه سر سلطنته تاب لب طلب نصیحت میکشاد خاقان منصور نار کمال امیر  
 در صحبت مشرف انجنات شرف حضرت اندانی نمیزمود تا درین ایام که آن پادشاه پیر احتشام ظاهر مرو را مضرب خیام حاکم نصرت  
 انجام کرد آینه بود و بجای صره ابوالحسن میرزا خیام می نمود که آن امیر صاحب توخین نصیحت غنیمت شمرده با جمعی کثیر از اصحاب نصیحت تاب و عازمان  
 سه سده انساب بجانب مقدسه ضویه علی راه تا تخت السلام و تخته روان گشت و مولانا عبد الحمید صاحب زیارتگاهی را که در بارگاه حضرت پادشاه

پادشاهی راه سخن داشت همه تجار و پیشتر خلافت مصیر فرستاد و چون میرصافی ضمیر شهید رسید همه بجهت وصول مولانا عبدالحی روزی چند بر آن مقام  
متبرک ساکن گردید و در آن ایام حیدر محمد میرزا و امیر شیخ احمد بهیسی که حسب حکم همه بزرگیکت میرزا با سیور در رفته بودند منزه مایه آمدند و چون  
مغرب حضرت سلطانی با تاملت شاه زاوه و امیر شیخ محمد باخته اسبان از بهوار و نغایس اجناس نزد ایشان ارسال نمود و ابواب احطاف خود  
بر روی سایر حاضران آن مهر که بشود متعارف آنحال مولانا عبدالحی از اردو می بیایون باز آمده از نزد خاقان حضور مکتوبی آورد و مضمون آنکه از حضرت  
داشتی که مولانا عبدالحی بنظر تو آب کامیاب رسانید خیال توجبه الغای نجاب هدایت آب بجانب کوه مبارک بود صوح انجا مید اگر چه رعایت  
خاطر فیض تشریف منقص است که این طمس را بفرجایت معزین دارم آنچون در اختیار این سفر مبارک است طریقی شرط است و چنانچه در  
حقایق نامی واضح خواهد بود درین اوقات بواسطه تفرقات مبارکته و آشوب در ولایات عراقین و آذربایجان بر تبه در بجان است  
که مزیدی بران تصور نیست اگر توبت دیگر ملاحظه نمی خاطر اشرفا علی این عزیمت را موقوف داشته بدین جانب تشریف آورند تا بعد  
مخبره صفحات تازه کرده و هرگاه خبر است طریقی تحقیق بویزد عزیمت فرمائید آنکال مکارم اخلاق بیع و بعید نخواهد بود و چون آن کتب  
مغروب حمایت اسلوب مطالعه امیر نظام الدین علی شیر رسید با نعتا مشهد افتخار آل عبا و اعره اصحاب سعادت استقامت طریقی مشورست که  
مجموع اشکاعت متعلق اللفظ و المعنی صلاح دین و دولت دران دانسته که آنجا بجهت خوب اردو می نظر آب توجبه فرماید و نوعی سازد که میان خاقان  
و ابوالحسن میرزا صورت مصالحه روی نماید بنا علی بدامغرب حضرت سلطانی در اوایل فصل بهار از مشهد حضرت امام عالی مقام بجا آمد و در  
حیال روان شد و بعد از وصول بحدود سرخس خیابان معلوم گشت که ریات حضرت آبات از ظاهر مرو منقضت کرده متوجه آنحضرت است صورت  
آنکه چون مدت محاصره بلده مرو سه چهار ماه متدا یافت و پیکر قح و فیروز می رانید مراد ملوک کربنایه حضرت خاقانی بایل مصالحه گشته ابوالحسن میرزا  
نیز از طول ایام قهر دار می طول شده فاصدی زود بر بزرگوار فرستاد و امیر نظام الدین در و شعلی را طلب نمود و حساب امدت آب حسب  
الحکم شهر رفته شاهزاده باومی گفت که اگر خاقان حضور از سر جریه من در گذشته عثمان مراجعت بصورت دار السلطه براه العطفاد حدین تریب  
و یکیش کرده روی توجبه بایه سر بر خلافت مصیر خواهم آورد و امیر در ویش علی بدرگاه عالم نیاه باز گشته سخن ابوالحسن میرزا را عرض شد  
و طمس شاهزاده در بجز قول بافته موگت بپون بجانب سرخس در حرکت آمد و در منزل بازرگان تویت مغرب حضرت سلطانی باطلالت نهاد سر از رفته  
العطف خصمانیت و بعد از دو سه روز توفیق منصب و یکیشی هزار غایض الا انوار مغرب حضرت باری خواججه عبد الله انصاری حدس متره کرده  
حضرت انصاری بطرف دار السلطه براه طلبید خاقان حضور فرمود مادام که شما در محکمت من توفیق داشته باشید بر التماس که فرماید بفرجایت  
مغروب است انجا قدرت قابلیت آنجا بجمع فائزه آراسته شرف اجازت ارزانی داشت و امیر صوفی صفت صفای ضمیر میکن بصورت شاهزاده  
سادات و اکابر مشایخ و قضات و علماء و فضلاء و اشرف و اعیان دار السلطه براه زار سر از رفته انجا کار کا جمع ساخت و انجمن عظیم ترتیب  
نموده به نیت استقامت بر جاده درویشی و کوشش یعنی از ایشان بهجانت جت و یکی بهت بر توجیح و تعمیر بجهت میر که انصار بیخروفت داشته ارباب  
و عطف و خدام تمام فرج انجام لبا صنف انعام و احسان نوازش نمود و در راه تبه درویشان و مجاوران ان روضه بهشت نشان در فرود  
در حال گذشت سلطان محمد میرزا که سالها حکم آن پادشاه مظفر لو ادر دار السلطه براه حکومت و دار و علی نمود و امیر ناصر الدین بهبه خاقان  
امیر محمد میرزا فرزند شاه علم عزیمت بفرجایت بر افراشته و اصحاب آن صحاب چنانچه رسم است بر اسم تفریت و سوگواری و اطعام طعام  
و خجالت کلام حضرت باری برداختند ذکر طعیان امیر خسرو شاه کرت و دیگر و بیان گشته شدن نظر بهباد و وحید رفته  
حد آن رستان که خاقان عالی مکان در ظاهر نشسته مجامره ابوالحسن میرزا قیام نمود امیر خسرو شاه حضرت غنیمت دانسته با سپاهی به نهایت بحدود  
قبه الاسلام بی توجبه فرموده بر امیر حسین میرزا بنا بر طقت لشکر طریقه خرم رعایت کرده در شهر محض گشت و انجمنی موجب مزید جبارت خسرو شاه  
جنود قدر در ولایت اند خود و میرخان دست بشارت و تاج بر آورده و در کرد قبه الاسلام بی حینه امانت افراشته از روی بی تمام  
با مر محاصره برداختند چند روز صبح تا شام از درون و بیرون شهر مبارزان برام قهر ابواب جنگ و جدال بر روی یکدیگر می کشوند و بانها

دکتر

بیتقیل

تیر حرکت تا شکر و سنگ در حد پر داخته در احوال ایام بگذرید کسی ممنونند و احوال با ابدان لشکر ابراهیم حسین میرزا باقی جلالت از قطع بیرون مجرای بند و بصره  
تبع و نشان روزی که در آن ایام جل میرسایند از آنجمله روزی از جانب میر حسرو شاه نظر بهادر که بود روزی از سایر بندگان قنده و بغان ممتاز و شش  
جانت پیش آورده نزدیکت بکنانند رسید و از طرف ابراهیم حسین میرزا امیر تنگری بروی پانچ از شهر بیرون نغمه شکر و نغمه عثمان گردید و بین الجانین حلی بدین  
صوبت دست داده امیر تنگری بروی نظر یافت و نظر بهادر منظم شده عثمان صاحب حسرو شاه وقت و امیر تنگری بروی اورا تعاقب نموده تنها بنظر  
رسید و او بازگشته و شکر کن از بنا مقام بر کشید بر آن بهلوان رستم توان حمل کرد و امیر تنگری بروی بنامید از روی تیغ خشم زاید پسر و فرموده بکیت ضرب  
حسام نظر بهادر از پشت زمین بروی زمین انداخت و زخم دیگر تمام در با تمام رسانیده دوست کام عثمان تون کردن فرام بجانب قلعه صلوف شت  
از وقوع ایجاد شکر حسرو شاه دل شکسته شدند و مردم پنج منظر و قوی خاطر گشته ابراهیم حسین میرزا نسبت امیر تنگری بروی اصناف الطاف تقدیم شد  
و با نقاد اسپ و زر و خلع قیمتی آن زبده بندگان دوران اخلاص و مسرور گردانیده القصد و وقتی که خاقان منصور از مره مراجعت فرموده در حد و در  
بود جنر طریان حسرو شاه و محاصره بلخ را تمام خود لاجرم میرزا محمد مصوم با امیر عمر بکیت و دو هزار سوار تیغ زن نیزه کنار بسپار اعجاز توجه بلخ کرد  
و موبک حضرت نشان مخالفت ایشان در حرکت آمد چون حسرو شاه بر تو جه آن پادشاه عالیجاه و قوف بیفت اقدام ثبات و قرارش سرزلزل گشته  
بصرف خدر شافت و محمد مصوم میرزا کیفیت حال را چگونگی عرض داشت کرد و فرمان واجب الاذعان سمت نفاذ پذیرفت که امیر صر از آن  
عمر بکیت بلخ رفت که مکت ابراهیم حسین میرزا باشد و محمد مصوم میرزا موبک بجایون بویزد و بعد از آن ریاست عالیات به بیلاق باه غیر خرامیده منزل  
با باغی که مسکن نظر گشته ازین مقدم بجایون هجرت پسر و قبول گردید و درین اثنا امیر حمید رازنده امیر حسرو شاه بدرگاه عالم نپناه رسید و دست بسا  
خاقانی بساط زندگانی او را در روز و پنجگلی از حال امیر حمید را نگه او پسر میر سیه تا بود که سلطان حمید در سر حسن او را قتل نمود و امیر سیه آقا خا امیر  
عیسی است و امیر حمید طبع و حدت ذهن و حسن صورت و نور شجاعت از سایر میرزادگان خراسان اختیار تمام داشت لاجرم خاقان منصور در  
اوایل حال او را منظور نظر رعیت گردانید و در سلطت انگلیزان آستان خلافت نشان استقامت داد و در آن اوقات که امیر عیسی مالیت ولایت  
سرا فرزند او را همراه برده بخواست که منصب حکومت آن مملکت را بوی گذارد تا امیر حمید چنانچه سابقا مطور گشت در وقتی که رسالت از  
مرجان برآه رفت بود بواسطه نشاء جنون نخی غیر واضح بعرض حضرت خاقانی رسانیده مواخذ و معینه شد و چون از آن قید نجات یافت از امر  
علازمت استغفار نموده طباس قلندری در آمد و جمعی کثیر از آن طایفه سرور پی او نهادند امیر حمید در عمارت حسرتیه بسیار که نزدیک بعید کا  
و احوست منزل گردید و یکد وقت با آن بده فاعزه را در دوران چند روز و اجناس بسیار از کبار و صفار روزها را خد نمود و همه را  
صرف غنایان و صاحبان خود فرموده آنجا بقعه الاسلام بلخ رفته ابراهیم حسین میرزا بنظر اشفاق درونی گریست و امیر حمید در آستانه عقیده نیابت  
متوجهن شد جمیع مهمات آن بقعه را پیش خود گرفت در آن روزی در ویش ملی که در سلطت اهل سلوک منظم بود و ابراهیم حسین میرزا نسبت  
ارادتی تمام داشت همه طوائف آن روضه شبست آثار خدمت رنجه فرموده بی از آنکه با امیر حمید رلاقات نماید بزاره بعضی الا نور شافت و بعضی  
خاطر حمید قلندر کران آمدند آستانه علیه را فرموده مادر ویش ملی را گرفته دو بیت کف پانی روند و بجهت مطیع باز داشتند بار علی بد ابراهیم  
حسین میرزا الصده پاد امیر حمید کرد و او را بلخ کر بختی روی بقعه آورد امیر حسرو شاه نسبت با ولادیم عظیم و کرم بتقدیم رسانیده و در وقتی که از  
خفا میر میخواست بقعه رفت او را رسم رسالت روان آستان خلافت نشان گردانید و بنا بر آنکه بعرض خاقان منصور رسانیده بودند که حمید رفته  
در مجلس حسرو شاه پورته غیبت لارزان درگاه عالیجاه میموزد و او را بر سلوک طریق مخالفت تعجب میفرموده در درگاه سپهر اشفا به ماه نیافت و  
روز معینه بود و قبل رسید و امیر نظام الدین علیشیر در برابر آنجبر نشیند بغایت متعجب و متاثر گردید و کس فرستاده حمید او را از منزل با باغی انقضای  
با بیان نقل نمود و اولاد و خلفانش را بقدر امکان رعایت فرموده تا حسرو شاه در او اخر سنه ۹۳۰ از میرزا باقیسترتیم گشت و بهانه بودش بلخ آن شاه  
زاده صاحب سعادت از صاحب خود گردانیده علم بصفت بر فراخت و چون باوجه رسید در او اسطحکم شده آن حسرو صاحب کرم را بدید و  
رسانیده ولادت میرزا باقیسترتیم در حصار واقع شده بود و آنحضرت در عدل و بصفت و فضل و رفت سر راه انبار زمان نمود و خطب و عقین باقی

نیکو پیشرفت و اندر نفاشی و توفی نام داشت و از غایت لطف صبح کانی ظفر اشعار میر و اخت و از بیایج زمین و قادیان و صفت و مخلوطه می ساخت لکن  
چون سر و شاه فرست بر بچیان امری ظفر اقدام نمود و وی متحال در ولایت قندوز و بجان و خندان به دشمنان و حصار شد و مان با بر جانبانی قادیان  
مال عاشق در ضمن حکایات آینده مذکور خواهد گشت و کشته شدنش بیخ انتقام تمام چهار بر زبان قلم برین رقم خواهد گشت ان شاء الله تعالی کفار در  
بیان پوستن ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا یکدیگر حربه مخالفت خاقان و افراسیبه و انهم از ام یافتن ایشان از دست  
بر و طراز مان موکب ظفر نشان در موضع حلو اچشمه در آن زمان که خاقان حضور ظاهر بر و کوچ فرموده و میرزا شایسته و از سر حسن خان  
غویت بکنار آب مرغاب یافت ابوالحسن میرزا که از منتهی آیام عهد داری نیکت بنگت آمد بود آن بدهد با یکی از امرای معتبره سپه در حسن نفس فوجی  
از بجان جان پیران بشه زدم و حال روی توجیه بلا فایات کینک میرزا آمد و بعد از حصول کبده و اسبورد و کینک میرزا مقدم برادر و کینک میرزا با کینک  
و احترام استقبال کرده مرا غم میگیس با حسن و جوی بجای آورده و آن دو دوری سپه سلطنت و جانبانی را در یکت روح معاند روی نموده و در شیت امور  
جما گیری فرقه مشورت در میان انداختند و خواهر بر محاربه پدر و زکوار قرار داده پنج شش برادر و برادر جمع ساخته و این خبر در منزل با خا  
سیح اشرف آن آفتاب اوج شرفی رسیده میرزا بداند این محاربه بیکی را با علاء درجه عایت و تربیت رسانیده و منصب حکومت در سلطنت  
براهه سرافراز ساخته بدان جانب روان گردانید بعد از آن موکب ظفر نشان خجسته اطفاه نیزان طغیان شاهزادگان بجانب اسبورد توجیه نمود  
و خاقان حضور بود و ضعف مراجع شریف بقوت دولت در محاربه شسته سرعت تمام طی مسافت میفرمود ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا چون از قرب حصول  
لوا و جانبان کشا خبر یافتند از اسبورد سپه ن زفته همان بازگشتی بود و بموجب ولایت مسافرت خاقان حضور در اشارت را خبر توجیه فرزند آن را  
استماع نموده حضور فرمود که در حربه متقابل و معاندانه اندک که بر بر بر تیر احتیاط کرده نقش کلمه انفرادی لاطقان بر حربه خواهر میکارند بنا بر آن ابوالحسن  
منظر حسین کورکان و حیدر محمد میرزا و ابن حسین میرزا و امیر شجاع الدین محمد بن بک برلاس را با اکثر لشکر ظفر و عباس بکاشی ایشان روان ساخت و  
بجس نفس در حرکت تانی فرموده با سکی را بمتبخت می افراخت و چون شاهزادگان رو بیکت حلو اچشمه رسیده بخلاف مقصود حمله نیکند که  
ابوالحسن میرزا و محمد حسن میرزا اسبورد فرود منظر زدم و پیکار ایستاده اند و عقب و میند و مسیر مرتب ساخته دل بر اشتغال نریه قتال نهادند  
اند لاجرم ایشان نیز بتبیه سپاه پرداخته با شجاعت حضرت نشان منظر حسین کورکان از افی قول طوع نمود و در بر افکار حیدر محمد میرزا توقف کرده  
جو افکار ابود و ابن حسین میرزا احکام فرود و از جانب ابوالحسن میرزا در طلب لشکر جاری داشت و کینک میرزا در بر افکار را بمتبخت بر افراشت  
با بنام ترخان در بر افکار ایستاد و با بن زلفی بر دو سپاه روی بر زد که نهاد و در دشت طوا چشمه تقارب فریضین بتلانی انجامید و در لیران  
روز پیکار در بریم و بجهت کام جان همی از جوانان سبب بجمع جام ناخوشوار حرکت می کردید پیکان تیر دیده و دوز خیمه طون از هزاره دلهار و آن سا  
و شعله نشان بلینه سوز جان هوشان را در محاق احراق انداخته شمشیر دراز خون جوان شیرین کشار جوی جاری کرد و ایند و نیزه شبان کرد و کلن سا  
و لیران کینک رفتار از پای در آورده بر خاکت بلاک خواهد بیند مظلم تیغ خون نشان و خمر تیر زپیکان خندک خسته انگیز چنان چنان بخت ابل بتوز  
که حلو اچشمه شجوی خون بر و در از روز بولناک از جوانان شاهزادگان بر ابیم ترخان بر بر افکار سپاه حضرت نشان حمله کرده حیدر محمد میرزا  
قالب آن صدمه نیاورد و عثمان کیران بودی فرار یافت و کینک میرزا از نیمه لشکر خود بر ابن حسین میرزا تاخته آن شاهزاده نیز از ام یافت  
منظر حسین کورکان که در قول بود چون حال بر آن سوال دیدخواست که او نیز اقتدا برادران نموده پشت بر سر که کرد اند اما امیر سلطان  
و متعلق عثمان بدر کیر شاهزاده را گرفته از حرکت مانع گشت و گفت اگر رضای سر که از موکب ای عالی کرد و مخالفان و لیر شده نکایت این بخت  
حضرت امی سرایت کند لاجرم منظر حسین میرزا دل بر معاندانه نهاده بیات قدم ورنید و خاقان حضور در دوز که منسی بجهای حلو اچشمه شود و بتبیه  
علاقت موکب بجایون غیره اچشمه شش آله بن محمد منسی و خواهر شهاب الدین امی صدر و بعضی از نو بسندگان و جماعت میرزا حوزان و اختا چیان  
و سا کرد و پیکان کشی نمود از کینک بر افکار و جوانان سپاه فرود می آمد جز یافت از کمال توجیهی غایت و لوق بغایت از آن بخت بیرون آمد و چون  
منهج عایت بکند پوشید و منظر بر نهاده بر اسپ دلدل بکشتش نیکت بود که به و عثمان کیران سرعت باد و زمان بجانب سر که پیکار انعطاف

فرمود تا نقاره و کور که بجا یون را بزند آوازه ساخته و سوران انداخته رایات حضرت آیات برافراختند و باین طریق از آن دره سپرون آمد چون کیم  
 ابو الحسن میرزا او محمد حسن میرزا بر آنچه علم نظر شیم افتاد و بچین دانستند که خاقان ستم ششم بر باره کوه پیکر نشسته و میان بخت بزم رزم و بیکار چست  
 بسته نزل ابکا و نقد ایشا ن ماه داشت و سیم نظر بر چشم علم خاقانی در دیده بر یکت از آن دو شاه زاده عنان فرار بگری یافت ابو الحسن میرزا  
 بجانب مرود رفت و کپک میرزا راه استرآباد پیش گرفت و چون کرخیگان سپاه خاقان مجاهد کینیت و انقض شد و تیغ انتقام از نیام کشت  
 بار دیگر روی مبر که آورده شاه زاده کان را تعاقب نمود و سالها خاطر اجبت کردند خاقان منصور لوازم محاربه پادشاه منصور مرعی داشته  
 صدقات و نذر مستحقان رسانید و در باره جماعتی که در آن محاربه آثار دلاوری ظاهر کرده بودند انعامات فرموده قضا محاربه با طراغ بلاد  
 خراسان روان گردانید و کره حضرت همایون خاقان عالی مکان بجانب جرجان و مسارعت نمودن در مراجعت  
 بواسطه طینان میرزا بدیع الزمان از آن زمان که محمد حسین میرزا استرآباد از نظر حسین کورگان تشریح نمود و پویه خیال تو خیر به انصوب  
 صواب گنویم بجا یون بود آن بواسطه مواعظ متوع که در بلاد خراسان وقوع می یافت اندامه از خیر وقت بخل نمی آمد و بعد محاربه جلوسه  
 که کپک میرزا با استرآباد شافت و میان برادران بساط محبت و اتحاد دهنده یافت خاقان منصور نظر لای آن حریت را نصیب داد و روی تو  
 با استرآباد نهاد و آنچه محمد حسین میرزا رسیده شاه زاده اسباب اضطراب از سر گذشت و با کپک میرزا و جوی از خواص امر طریق مشاورت  
 مسدوک داشته متوجه کنایات از آن و میان ترا که آن سر حد گذشت و دانشا و راه کپک میرزا از او و بازار برادر امانتیده بطرف خراسان  
 عزیت نمود و مانند شیر خشتناک بی ترس و باک بحد و اولایت درآید کینیت عالی ابو الحسن میرزا اعلام فرمود چون این اخبار بر عرض خاقان  
 جم اقتدار رسیده نشان حکومت مشهده مقدسه رسانید محمد حسین میرزا نویسانده نزد شاه زاده فرستاد و بزبان لطف و حرمت پیغام داد که هر چند  
 و حقوق ایوبت را بصورت مخالفت متبدل ساخته با عازمان بکوب حضرت نشان پیغام معایله و محاربه درآید می تعلیم شفقت اصلی و عطوفت تجلی فرم  
 حضور برید و بجز کینه کشیدیم و ایالت مشهده مقدسه و توابع و نواحی طایف عزیز فرزند محفوظ گردانیدیم بیاید که از ارتکاب با حاصل سابقه نمود و  
 پشیمان بوده من بعد لوازم خدمتگاری تقدیم رسائی و آن مملکت را بمن مصلحت در شیت پروری همور و آبادان کردانی و بعد از آنکه پیغام  
 منصور و شورش کور محمد حسین میرزا رسید تیغ و شمشیر کشیده مشهده مقدسه شافت و خدم دروادی فرمان برداری نهاده دیگر از روی امری که موجب انعام  
 خاقان و نقاب هشتم باشد صدور یافت و خاقان منصور پس از طی مراحل خط استرآباد ازین مقدم بجا یون حضرت از آن گلستان ارم ذات العباد  
 ساخت و دره بارزده روز خراج حرمت بر خارق مومنان آن مملکت کسره بلوازم عیبت پروری پرداخت و دان اثنا فصدی از دار السلطنت  
 برآه اندر امیرنبار از آن محمد ولی بیک پایه سر خلافت بصر رسیده و عرض رسانید که بدیع الزمان میرزا با سپاهی بلا انتها بخواهی برآه شریف  
 آورده و خان طینان مرتضی گردانید و اکنون در ظاهر آن بلد بجهت خیمه و خراک با وج مهر دایه برافراشته و با اتفاق امیر ذوالنون و چون بخت بر  
 تسخیر مملکت خراسان نگاشته خاقان منصور چون ناخبر شود نشان حکومت استرآباد را محوب مولانا محمد حسین الدین طینان سندی غشی نزد محمد حسین میرزا رسانید  
 داشت و کتبی مبنی از ضلع سودمند و مواعظ دل سپند نام شاه زاده روان ساخت و بسیرت برقی و باد علم مراجعت برافراشت  
 بعد از وصول بجا یون زمام ایالت اولایت را بقبضه آفته از میر بدر الدین نهاد و کوچ بر کوچ بسزوار شافته حکومت آن بلده را بتالیع و تحویل  
 بسلطان حسین میرزا داد و مولانا محمد حسین الدین علی پس از آنکه بخدمت محمد حسین میرزا رسید و فرامین مطاعه را بشاه ناو نمود و لوازم مستلزم  
 تقدیم رسانید آنحضرت بار دیگر استرآباد را مقرر سلطنت ساخت و لشکر جرجان را جمع گردانید و رایت کثرت و عظمت برافراخت و ذکر  
 شخصیت بدیع الزمان میرزا بزم تسخیر و ارا سلطنته برآه و در فتن بجانب مرغاب بعد از معاودت رایات  
 نظر آیات در آن اوقات که خاقان و افروز را ابو الفارسی سلطان حسین بسا و جهت دفع محمد حسین میرزا عنان بکیران بصوب استرآباد نشانی  
 داد سلطان بدیع الزمان میرزا از طینان و امیر شجاع الدین ذوالنون از زمین داور به بیلاق خود خوانمیدند و جناب تسخیر لایات خراسان  
 که سپاه بنهاده و کور و جققاق را بجمع گردانیدند و بعد از تقدیم شورت علم حضرت افراتحه بجز نامحدود و به بلای ولایت برآه رود



برآورد و شناخته و از مراجع و موافق امر او در کان دولت خاقانی بر چه یافتند خرف کرد که خان عزیت مصوب لشکر مقدسه خیاثیه تا فتنه و در آن  
 میر کادیر که غنچه بسیار غنیت گرفته متوجه دار السلطنه برآه گشتند و از شیخ ابن اخبار را میر نظام الدین علیشیرازی و میر سبزه الدین محمد علی بیکن و دیگر  
 امر که در آن جده فخره بودند بهر اصطوب افتادند و بروج و باره شهر را محصور ساخته و مردم بلوکات را آورده و خواطر محسن و ترس  
 دادند چون بروج الزمان میرزا بشیر اوید رسید میرزا انون بر هم خندید و نیز متوجه گردید و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود ماند  
 بودند میرزا انون در آنها دیده تصور کرد که بدیج الزمان میرزا مراجعت کرده و میرزا انون بی در آنحضرت خیال محاصره برآه نموده و با هم  
 بشهر آمد گفتند که میرزا انون با لشکرانک دعور بسیار نزدیک رسیده است و اگر امر ایجابکند او بیرون رود غالب فتح است که از راه بیاید  
 معارف آن محال محصور میرزا نیز از جانب چکچو برآه آمد و میرزا محمد ولی بیکن نیز آمده و سه هزار سوار آراسته کمان خست و در درگاه محصور میرزا  
 و سید عبد الله میرزا انون هم از دیو در بست بچگون رفت و در شب سپاه میرزا محصور هم را باز داشت و خود در زمینه نیاید و صحنه میسر را بعد از سید  
 عبد الله میرزا و میرزا علی گذاشت و از آنجانب سلطان بدیج الزمان میرزا در لواحق بیکن گشت خانه با میرزا انون بویست و در وقتی که آن میکشید  
 قزاقان خبر رسانیدند که سپاهی باغی نمودار شد و همان ساعت میرزا انون لشکر خون پای در کاب آورده چون شیرخان متوجه پیشگاه  
 گشت و در لواحق آنکس نشین تعاریب فریقین بتلانی ایجابید و او از غیره سورن از جوانان کیوان در گذشت از بر و طرف شیران پیشه  
 نیز تیغ گین آخته بر یکدیگر افتاد و در فضای محرابه بجای باوج خاکت نیز کرد و سپا سینه عداوت قزاق را در زیر نقاب غیر آشور ساخته زان  
 سان پیام اجل در گوش جوانان میگفت و تیر مرگ تاثیر تلخه زان را بسان لعل بهشتان میبخت شمشیر مارک شکاف بیکن ضربت از فرق سرتا  
 بناف میکشید و جانهای پرولان زان در خنده پردهن جنبه بعالم آخرت میبخت نظم برآه زان زمین وزمان درآه ترزل کون در مکان  
 تیغ سرانده تیر خدنگ بسوا خون نشان شد زمین لاله رنگ در آن شانلای کوشکهای سلطان بدیج الزمان میرزا پر تو وصل بر مگر که از فتنه و شورش  
 از شاهانه آن لشکر است از کار و دل از جای رفته گشت سید عبد الله میرزا و میرزا علی فراز بودند بعد از آن محصور میبزد و میر سبزه الدین محمد علی  
 بیکن نیز که بر نیز اختیار کرده بود محصور میرزا و سید عبد الله میرزا محصلت درآه شهر ندیده روی باروی بیایون آوردند تا میر محمد با سبزه  
 که تکیان شهر درآه و در روز با بر کشیده بروج را بر دم اعتماد می سپرد و سلطان بدیج الزمان میرزا نظرم حضور در آنکس نشین زوال اجلال فرمود و بیکن  
 چند روز از آن چل لان نقل کرد و صبح میداشت که بی از آنکه با شش خنک و پیکار کرد و در میان شهر بود و بند خبار آن بدار او ماسا که اندیشه  
 سپاه اجازت حرب بنا و چون مدت چهل روز حال را بنیوال بگذشت خبر مراجعت خاقان حضور تو از بویست و میر نظام الدین علیشیرسل  
 در سایل نزد بدیج الزمان میرزا فرستاده او را از عتاب و متاعه پدید برسانید و التماس فرمود که از ظاهر برآه کوچ فرموده بطرفی رود که میان او و حاکم  
 محصورها قات واقع نشود تا بار دیگر نیز آن فتنه و آشوب اشتعال و التلایک و شاه ناده محصلت وقت در ایجاب آن طمس دانسته از چل لان  
 بر چل سالار شافت و از آنجانبان عزیت برف آب در باقیقت و پس از سه چهار روز اعلام خطر اعلام خاقان پر تو ببول بر سواد برآه انداخته امر و سلطان  
 و اکابر و اشرا بلوازم استقبال قیام و اقدام نمودند خاقان حضور بیکن از پیشش و زارشش فرمود و میر محمد بیکن و جماعتی که در ایام محاصره شریک  
 جلالت بجای آورده بودند بزیه عنایت و التفات سرافراز کرده آیند و بدولت و اقبال ربیع جهان آما زوال اجلال فرموده نوای عیش و نشاط  
 باوج عیوق رسانیدند و که تقویض سلطنت بدیج الزمان میرزا و باز آمدن ابن اسیم حسین میرزا بسایه سیر خاقان  
 مظهر لوجان بدیج الزمان میرزا از ظاهر برآه کوچ کرده کنگارک برفاب شافت تمامی لشکر و حسین و چکچو در ظل مایت فتح آتش جمع  
 گشتند و شجاع بیکن نیز از فتنه بازگازنت رسیده و راه روی عالی میبسی محصلت دست داد و بریده بخشی که از قبل خاقان حضور در عقد مرو جان خود  
 میبزد و تسلیم حصار باکره شجاع بیکن روی متوجه انظره آورده و سپاه هزاره و کورد و سایر افراد لشکر نظر فرموده و او چهره بر سر کشیدند و دست  
 بر تیر و مکان برده مقدم جلالت و مردانکی متوجه آن محصلت حسین گردیدند و میر بریده از صیاح تا نیم روز بعد از فتنه شغلی نموده بالاخره از تعاضوت  
 عاجز گشت و شجاع بیکن قهر آتش حصار مرو جان را مسخر کرده آینه میر بریده را گردن بسته و بی گشته نزد بدیج الزمان میرزا فرستاده و آنحضرت بر آه

در تیر و مکان

مطهر و محاضراتی ساخته باطلان قس قمرانده و خاقان منصور بدیده برآه از و فرسپاه و کثرت استعداده فرزند و الاثر و خوف یافته بجای خود  
شد بزرگ در آن سیه حضرت است از پورشن استر اباد و حاجت نموده بودند و سپاه ایشان بجاییت لاف و ناهان بود و نمیتوانستند که بی از آنکه چنان  
گامی آسایش نمایند مگر کتب سفر و کشته با بدیع الزمان میرزا ابواب مقابله و معارفه کشانند لاجرم خاقان منصور با مقرب حضرت سلطان مشورت کرده  
بطرح بنا بر مصالح برواحت و مولا ناصر الدین صاحب داره استر اباد می راجه تمیثت آن مهم کتبا آب مرغاب روان ساخت و جناب ضعیف روان  
نعم شریف عازمت سلطان بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون رسیده بخوبین مبارکی او در رسالت فرمود شاه زاده را با طاعت پدر بزرگوار و رعیت  
و تکریم نمود و آنحضرت بلا محذور حقوق ایتت با بل صلیح و صفا کشته بعد از کرا آمد شد سفر مهم بر آن قرار یافت که سلطنت مملکت بیخ و بن و تالیخ از کتار است  
امویر و مرغاب من حیث الاستقلال متعلق بدیع الزمان میرزا باشد و ولایات نام نامی آن شاه زاده کرامی را در خطبه ردیف دهم جایون  
حضرت خاقانی کرده اند و دیگر بجهت از چند و سپهر طریقه ناموده مخالفت و عداوت بطرف شاه زاده بنابر آنکه ابراهیم حسین میرزا در بیخ و بن و تالیخ بود  
گاه با حضور شاه معاومت کرده آنولایت را از شر اعدا حرمت نموده بود خاقان منصور در خدمت شاه زاده آنحضرت را برادر بزرگوار  
تسلیم نماید و ازین جهت گفته دیگر است که در دین آن خود به شهاب الدین جبار الله فرمود که بر خراج آنجا بیخ و بن و تالیخ است و مناجات  
ساز و گواهی حسین میرزا در با سلیم آن طبعه پیرامین مناشسته کرده و بجایت برآه نصبت نموده سپهر بزرگوار پوزد و عجب الله چه نصبت  
کار نموده قبل از وصول بدیع الزمان میرزا به آنحضرت عازمت ابراهیم حسین میرزا حاصل کرد و شاه زاده را بخلافت و اطاعت پذیرد  
مایل گردانیده اینچنین آورد و در شاه راه آن دو در می بیخ و بن و تالیخ با یکدیگر طاقات فرموده ابراهیم حسین میرزا با او هم شمار و شکستش پرورد  
و بدیع الزمان میرزا برادر در آغوش مهر بائی کشید و بزبان تقصود و بجزئی بواخت آگاه بدیع الزمان میرزا که مران و کامیاب تعبیه لاسلام بیخ و بن و تالیخ  
و امیر هم بیک در خدمت شاه زاده توقف نموده ابراهیم حسین میرزا عازمت خاقان منصور را پیش نهاد تبیت گردانید و چون با یکدیگر ایستاد  
است سلطان بدیع الزمان میرزا از اقی آنولایت طلوع کرد و خراج رحمت و عاطفتش بر معارفه مکانان بطنان طارستان سایه کسرت و مسیه خسرو  
شاه در سل و رسایل با خلف شایسته و متوقات با یسته بنظر نور شاه زاده فرستاد نظار ملاحظت و مخالفت نمود و در حالک قند زرد و سلطان  
و زند و حصار شاه مان و قبادیان و ختلان و بدخشان خطبه و سکه را بنام آنحضرت ترنن داد و بدیع الزمان میرزا قاصدان امیر حسره شاه را چنان  
عواطف حسره از و مرادم با شاهانه بواخت و بانعام خلق فاعزه و در سپهر و زو و فامین دیگر تقصود و سرافراز ساخت و امیر شجاع الدین ذوالنون  
و و لد و شجاع بیک را سفر و محرم حضرت انصاف از زانی داشت و حکومت سیستان را برادر امیر ذوالنون امیر سلطان علی از خون خجایت  
کرده و رعایت عظیم علم فرماید بی بر فراشت گفتار و در بیان سلوک محمد حسین میرزا کثرت دیگر در وادی طغیان و نافرمانی  
و تو خدایات ظفر ایات خاقانی بجایت استر اباد و فوبت ثانی چون محمد حسین میرزا در مملکت استر اباد ممکن تمام پیدا کرد  
اکثر توابع و حاجی آنولایت را بنحیر صیبه در آورده و جناب تحیر و کولایات حراسان در خاطرش افشا و در او اخر سینه شمس و شکار با سپاسی بجاخت  
نهاد روی تو بجز طرف اسفراین نهاد و بیکت ناگاه دایره کرد در منزل امیر بدر الدین را فرو گرفت و کسی زوان شیر شیشه بیجا فرستاده او را  
با طاعت و انقیاد دعوت نمود امیر بدر الدین رعایت حقوق تربیت خاقان منصور کرده سر بجهت ملاحظت شاه زاده در نیار و در پادشاه  
مردمیکه در عازتش بودند دست به تیره گان و سیف و نمان بر و سپاه استر اباد آغاز کند کرده امیر بدر الدین مانند شیر عزمین بریشان مملکت  
صیحه و بزخم ناک و لند و ضرب سنان جانسوز روز نهاد و پلینه با او را می کشود تا چون لشکر محمد حسین میرزا بسیار بودند او در میان گرفته از نظر  
و جانب علی الشاقب التواتر سهام خون شام و حسام بهرام اتحام بومی میرسانیدند و در آن شاعران کرده او را بمواطف شاه زاده امید و آید و آید  
تا دست از جنگ باز دارد و جان عزیز خود را بخص و مرض بلاکت بنار و امیر بدر الدین اصلا آن سخنان را بشنید و عرب میکرو تا وقتی که از حضرت  
تج آید از شربت شهادت چشید و چون نظر حسین میرزا در بنبر و از طغیان محمد حسین میرزا کشته شدن امیر بدر الدین خبر یافت عزم حوب بر او در زم کرده  
بنبر و امیر ذوالنون محمد قاسم بر لاس لد امیر شجاع الدین محمد بن دن با فوجی کثیر از سپاه جلادان تبار هم سنخای شیر زاده گردانید و میان بر یکدیگر لشکر استر اباد